

سَلَامٌ عَلَيْهَا
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org

اسرار عائشہ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اسرار عاشورا (جلد ۱ و ۲)

نویسنده:

سید محمد نجفی یزدی

ناشر چاپی:

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
اسرار عاشورا	۱۶
مشخصات کتاب	۱۶
شعر	۱۶
مقدمه	۱۶
بخش اول	۱۷
اشاره	۱۷
فصل اول : شخصیت شناخته شده سیدالشهداء	۱۸
عوامل مؤثر در پیروزی نهضت سیدالشهداء	۱۸
اهل بیت پیامبر راهنمایان ملائکه بوده اند	۱۸
حدیثی جالب در ابتدای خلقت اهل البیت علیهم السلام	۱۸
توسل حضرت آدم به اهل البیت علیهم السلام	۱۹
میلاد سیدالشهداء و بشارت عجیب	۱۹
تاریخچه مختصر حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام	۱۹
خدا او را پاکیزه نموده است	۲۰
آغاز ولادت و شفاعت	۲۰
نام حسین از جانب خداوند تعیین گردیده است	۲۰
گوشت امام حسین از گوشت پیامبر روئید	۲۰
جایگاه سیدالشهداء در قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله	۲۱
امام حسین میوه دل پیامبر	۲۱
چرا پیامبر اکرم نسبت به امام حسین این همه ابراز علاقه می کرد؟	۲۱
حسین متی و انا من حسینی	۲۲
نام سیدالشهداء بر درب بهشت و عرش نقشه بسته است	۲۲

۲۲	نمونه هائی از بیانات پیامبر اکرم در عظمت سیدالشهداء
۲۳	سرچشمه علم در نزد خاندان عصمت است
۲۳	علوم امام حسین علیه السلام از نظر شیعه
۲۳	قدرت امام حسین علیه السلام از نظر شیعه
۲۴	هرچه پیامبران الهی داشتند، اهل البیت همه را دارند
۲۴	نمونه ای از قدرت و معجزه سیدالشهداء
۲۴	سیدالشهداء از اسرار الهی به اصبع نشان داد
۲۵	سیدالشهداء، پیامبر و علی و حسن را به جابر نشان داد
۲۵	آمدن ملائکه و اجنه به کمک سیدالشهداء
۲۵	فصل دوم : زمینه های قیام یا اسلام و سیدالشهداء
۲۵	اهداف نهضت عاشورا
۲۶	وضعیت اسلام و مسلمین از ابتدا تا زمان قیام سیدالشهداء
۲۶	شروع انحرافات در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
۲۷	سپاه اسامه و تمرد مخالفین
۲۷	انحراف عظیم از بیعت روز غدیر و امامت امیرالمؤمنین
۲۸	مظلومیت اهل بیت در همان روزهای اول
۲۸	جنایات جنگی خالد ابن ولید و سکوت خلیفه
۲۹	ممانعت از تدوین و نشر احادیث پیامبر
۲۹	خسارت جبران ناپذیر
۳۰	چرا با امیرالمؤمنین مشورت نکردند؟!
۳۰	اجتهاد در مقابل فرمایش پیامبر!!
۳۱	سیره شیخین یک سنت غیر قابل تردید شد!!
۳۱	نامه معاویه به زیاد و روش عمر در مورد عجم
۳۲	انحرافات در زمان عثمان شدت گرفت

۳۲	اهانت به صحابه پیامبر، عبدالله ابن مسعود
۳۳	اهانت به عمار یاسر، صحابی بزرگ پیامبر
۳۳	انحراف بزرگ و تبعید ابوذر غفاری
۳۴	انحراف بزرگ و جسارتی بزرگتر به امیرالمؤمنین
۳۴	انحراف دیگر در بزرگداشت افراد پست
۳۴	حکم ابن عاص مورد عنایت خلیفه می شود.
۳۵	ولید فاسق شرابخوار از خلیفه هدیه می گیرد
۳۵	ابوسفیان مورد عنایت خلیفه می شود
۳۶	عنایات خلیفه به عبدالله ابن سعد
۳۶	بنی امیه در زمان عثمان بر مردم مسلط شدند
۳۶	بنی امیه از نظر قرآن و حدیث
۳۷	خلافت حضرت امیر و مشکلات به ارث رسیده
۳۷	معاویه بیست سال امیر و بیست سال خلیفه بود
۳۷	شناسنامه معاویه ابن ابی سفیان
۳۸	سه نفر در مقابل سه نفر
۳۸	رسوائی تا کجا؟
۳۸	معاویه از نظر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
۳۹	معاویه و شراب
۳۹	معاویه و ربا
۳۹	بدعت بزرگ معاویه
۴۰	معاویه و پیامبر و پیامبری
۴۰	چرا به پیامبر احترام نمی گذاری؟
۴۰	آرزوی معاویه
۴۱	معاویه از حدیث پیامبر نهی می کند

۴۱	عکس العمل زشت در مقابل حدیث صلی الله علیه و آله
۴۱	خطرناکترین جنایت معاویه بر علیه السلام و اهل البیت علیهم السلام
۴۲	تهاجم فرهنگی دشمن رمز قیام سیدالشهداء روحی فدا
۴۲	مزدوران معاویه در جعل حدیث
۴۳	سمره ابن جندب کیست ؟
۴۳	تلاش بیهوده و رسوائی بزرگ
۴۴	نمونه ای از احادیث دروغین در مقابله با اهل البیت
۴۴	اثر تبلیغات سوء در مردم نسبت به اهل البیت علیهم السلام
۴۵	جنایات معاویه و وضعیت شیعیان
۴۵	جنایات بسر ابن ابی ارقطه از طرف معاویه
۴۶	بخشنامه معاویه و جنایات زیاد ابن ابیه
۴۶	جسارت زیاد ابن ابیه ملعون به امام مجتبی و حضرت امیر علیهما السلام
۴۶	دشمنی بنی امیه حتی با نام علی
۴۷	بخشنامه معاویه و مظلومیت شیعیان
۴۷	مبارزه امام حسین علیه السلام با تهاجم فرهنگی معاویه
۴۷	مظلومیت اهل البیت علیهم السلام تا زمان سیدالشهداء
۴۸	در خانه وحی آتش افکند!!
۴۹	حضرت علی علیه السلام از آن دورانها می گوید
۴۹	پستی دنیا و مظلومیت امیرالمؤمنین علیه السلام
۴۹	مظلومیت امیرالمؤمنین در دوران عثمان
۴۹	مظلومیت امام مجتبی علیه السلام در دوران معاویه
۵۰	ناسزاگوئی به اهل البیت بر فراز منبرها
۵۰	دشمنی با اهل البیت ، افتخار و امتیاز محسوب می شد
۵۱	پاسخ مناسب امام مجتبی علیه السلام به معاویه

مظلومیت اهل البیت هنگام شهادت	۵۱
علت بی تفاوتی مردم نسبت به انحرافات دینی	۵۱
وضعیت اقتصادی مسلمانان در دوران پیامبر اکرم	۵۲
نمونه ای از وضعیت اقتصادی مردم در دوران خلیفه دوم	۵۲
تفاوت زمان حضرت امیر با زمان خلفا	۵۳
علی علیه السلام اموال غارت شده را به بیت المال برگرداند	۵۴
مردم بخاطر دنیا از امیرالمؤمنین اعراض کردند	۵۴
گفتگوی مالک اشتر با امیرالمؤمنین علیه السلام	۵۴
عقیل برادر حضرت امیر نیز بخاطر دنیا از حضرت اعراض کرد	۵۵
گنجینه ها و ثروتهای بادآورده در زمان خلفا	۵۶
نمودار حکام مسلمین تا زمان امام حسین علیه السلام	۵۷
امام حسین تنها مدافع بزرگ اسلام در عصر منحنی اموی	۵۸
صلح با معاویه و جنگ با یزید	۵۸
خصوصیات معاویه که مانع نهضت بود	۵۸
اما یزید مرد رسوائی بود	۵۹
سیدالشهداء شخصیت شناخته شده عالم اسلام	۵۹
هیچ موقعیتی همانند شرائط سیدالشهداء نبود	۵۹
سیدالشهداء دلها را بیدار کرد و به هیجان آورد	۶۰
فریاد عقل بی تأثیر بود، شور حسینی باید	۶۰
تأثیر عواطف و احساسات	۶۱
مصیبتها و مظلومیتها رمز پیروزی و بقای نهضت سیدالشهداء	۶۱
فصل سوم : دشمن رویاروی سیدالشهداء، شناسنامه یزید ابن معاویه	۶۲
شناسنامه یزید و اعمال ننگین او	۶۲
شهادت مردم مدینه در مورد یزید	۶۲

۶۲	سیدالشهداء صفات یزید را بیان می کند
۶۳	نامه امام حسین به معاویه و بر شمردن جنایات او
۶۳	ولایتعهدی یزید
۶۴	سه سال حکومت و سه جنایت هولناک
۶۴	نمونه ای از قساوت سپاه یزید با مردم مدینه
۶۵	آتش زدن و خراب کردن کعبه توسط سپاه یزید
۶۵	مدافعین یزید!
۶۶	تفتازانی در جواب امثال غزالی سخن جالبی دارد
۶۷	اعترافات دشمنان به عظمت حضرت سیدالشهداء
۶۷	عمر سعد به عظمت سیدالشهداء معترف است
۶۷	می دانم ، اما حکومت ری را چه کنم ؟
۶۸	شبهت ابن ربیع و اعتراف او
۶۸	اعترافات قاتل سیدالشهداء به عظمت حضرت
۶۸	وحشت ابن زیاد و اعتراف عمر سعد و برادر ابن زیاد
۶۸	شبهه ضد دین و کودتای خزنده
۶۹	قرائن موجود در فعالیت یک شبکه بر علیه دین ،وبه خطراتادن اسلام در زمان امام حسین
۷۱	عشق محمد بس است و آل محمد
۷۱	شعشه هستی از بقای محمد
۷۲	بخش دوم
۷۳	توضیح
۷۳	فصل اول: مظلومیت و پیروزی
۷۳	مقدمه
۷۳	خداوند از پیامبر در مصائب اهل البیت پیمان گرفته است
۷۴	خوش داشتند حرمت میهمان کربلا

۷۴	آغاز دعوت و بی وفائی با فرستاده امام
۷۵	حضرت مسلم در کوفه غریب می شود
۷۶	هر که فدائی ماست با ما حرکت کند
۷۶	سخنان محمد حنفیه هنگام خروج حضرت
۷۶	امام حسین بخاطر احترام خانه خدا خارج شد
۷۷	از آب هم مضایقه کردند کوفیان
۷۸	فریاد العطش ز بیابان کربلا
۷۸	زاده لیلا مرا مجنون مکن
۷۹	او که به این کودکی گناه ندارد
۷۹	شب عاشورا و حوادث آن
۸۰	سیدالشهداء علیه السلام همه اصحاب را مرخص کرد
۸۰	سیدالشهداء خواهر را برای فردا آماده می کند
۸۱	بخود آئید، آیا کشتن من و هتک حریم من به صلاح شماست ؟
۸۱	سخنرانی پرشور سیدالشهداء در روز عاشورا
۸۲	نوجوان قهرمان کربلا، حضرت قاسم
۸۲	شهادت قمر بنی هاشم حضرت ابالفضل علیه السلام
۸۳	شجاعت ، مظلومیت و بزرگواری سیدالشهداء
۸۴	وداع سیدالشهداء با اهل حرم
۸۴	شهادت پسر امام مجتبی در دامن امام حسین علیه السلام
۸۵	غارت لباسها و وسائل امام حسین علیه السلام
۸۶	شاه را بردی و تنها زفرات آمده ای
۸۶	تاراج حرم حسینی در عصر عاشورا
۸۷	غروب عاشورا و مصیبت بزرگ اهل البیت
۸۷	آتش زدن خیام حسینی

۸۸	اسب تاختن بر پیکر پاک سیدالشهداء علیه السلام
۸۸	حرکت دادن حرم حسینی از کربلا به کوفه
۹۰	وارد شدن اهل بیت به کوفه
۹۱	جسارتهای ابن زیاد به سر مطهر امام حسین علیه السلام
۹۳	خطبه زینب کبری در شهر کوفه در ملامت مردم کوفه
۹۴	اسیران آل محمد در شام
۹۴	اهل بیت پیامبر در مجلس یزید
۹۶	خطبه کوبنده دختر امیرالمؤمنین در مجلس یزید
۹۷	جسارت مردی شامی به دختر امام حسین علیه السلام
۹۸	فصل دوم : عوامل مؤثر در حفظ عاشورا
۹۸	سیدالشهداء محور بقاء اسلام گردید
۹۹	زیارت سیدالشهداء بر مرد و زن لازم است
۹۹	ارزش فوق العاده زیارت سیدالشهداء
۱۰۰	امام صادق زائر امام حسین علیه السلام را تشویق نمود
۱۰۰	اگر می دانستند از شوق جان می باختند
۱۰۰	زیارت امام حسین علیه السلام حج فقر است
۱۰۱	بر دلم ترسم بماند آرزوی کربلا
۱۰۱	هر روز ثواب یک حج و عمره ذخیره کنید!
۱۰۱	زیارت عاشورا را هر روز بخوانید
۱۰۱	سیدالشهداء سه بار به دیدن این بانو آمدند
۱۰۲	زیارت عاشورا بلا را دفع می کند
۱۰۳	زیارت عاشورا امید و پناهگاه علماء
۱۰۳	ای کاش امام حسین را زیارت می کردم ولی حج ...
۱۰۴	زیارت سیدالشهداء زیارت خداست

- فهرست ایام مخصوصه زیارت امام حسین طبق روایات ، (گلچین ایام) ۱۰۴
- اگر از فضیلت زیارت سیدالشهداء بگویم ، حج را رها می کنید ۱۰۴
- فهرست فضیلت زیارت امام حسین طبق روایات ۱۰۴
- زیارت حسین ، تمنای انبیاست ۱۰۵
- زیارت امام حسین را سبک نشمارید ۱۰۶
- فدای لب تشنه ات یا حسین - این نعمت را غنیمت بشمارید ۱۰۷
- تربت امام حسین داروی بزرگ است ۱۰۷
- ای که به عشقت اسیر خیل بنی آدمند ۱۰۷
- عاشورا شعار شیعه است ، آن را زنده نگهدارید ۱۰۸
- دشمنان دین با عاشورا مبارزه می کردند ۱۰۸
- متوکل عباسی مرقد مطهر سیدالشهداء را ویران نمود ۱۰۹
- اهل بیت پیامبر و عزاداری سیدالشهداء ۱۰۹
- امام صادق علیه السلام جلسه روضه خانگی بر پا می کند ۱۱۰
- با حضرت فاطمه هم ناله شوید ۱۱۰
- عظمت مصیبت ابا عبدالله الحسین ۱۱۰
- سیدالشهداء اشک هر مؤمن ۱۱۱
- فضائل گریه کنندگان بر سیدالشهداء ۱۱۱
- بر مثل حسین باید گریه کنند ۱۱۲
- همه موجودات بر سیدالشهداء گریستند ۱۱۲
- این جوان کشته می شود و هیچکس او را یاری نمی دهد ۱۱۲
- پیشگوئی حضرت امیر علیه السلام و سؤال سعد ۱۱۲
- خوشا به حال عزاداران سیدالشهداء ۱۱۳
- عظمت قتل و شهادت سیدالشهداء ۱۱۳
- سیدالشهداء مقتدای انبیاء است ۱۱۳

- ۱۱۴ عظمت مصیبت سیدالشهداء به خاطر عظمت شخصیت حضرت است
- ۱۱۴ عزاداری و حوش بیابان در عزای حسینی
- ۱۱۵ خوشا به حال برپاکنندگان مجالس حسینی
- ۱۱۵ تذکرات مخلصانه به عزاداران سیدالشهداء
- ۱۱۵ فرزندان خود را حسینی و اهل جلسه قرار دهید.
- ۱۱۶ از جلسات حسینی حداکثر استفاده را ببرید، به کم قانع نباشید
- ۱۱۶ در عزاداری و مخارج افراط و تفریط نکنید
- ۱۱۷ در عزای حسینی از خود سخاوت نشان دهید
- ۱۱۷ با امام حسین شریک شوید تا سود دنیا و آخرت را برده باشید
- ۱۱۸ خدمت به عزای حسینی او را نجات داد
- ۱۱۸ حضرت علی علیه السلام فرمود: بخاطر من از او درگذر
- ۱۱۹ اهل خیر توجه کنند
- ۱۱۹ تنگ نظری یا وسوسه شیطانی
- ۱۱۹ بیمار را از طبیب و دارو، دور نکنید
- ۱۲۰ به همه اهل مجلس به عنوان عزادار حسینی نگاه کنید
- ۱۲۰ حضرت فاطمه سلام الله علیها به مجالس نظر دارند
- ۱۲۱ عاقبت اهانت و بدگمانی به عزاداران حسینی
- ۱۲۱ بارگاه حسینی بالا و پائین ندارد، همه محترمند
- ۱۲۱ به علماء و وعاظ ایدهم الله تعالی بیشتر احترام بگذارید
- ۱۲۲ احترام عالم از امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام
- ۱۲۳ نمونه های عینی از نتایج توسلات و جلسات عزاداری سیدالشهداء علیه السلام
- ۱۲۳ خدمتگزار مخلص عزای حسینی شفا گرفت
- ۱۲۴ پای منبر در مجلس عزاء، میروی و سالم بر می گردی ؟
- ۱۲۴ نتیجه توسلات و عنایات اهل البیت علیهم السلام

۱۲۵	خدمت به پدر و مادر و لطف سیدالشهداء
۱۲۵	بت پرستی که سینه و دست او نسوخت
۱۲۶	قابل توجه فراوان عزاداران سیدالشهداء
۱۲۷	عنایت سیدالشهداء بخاطر خدمت به بانوی علویه
۱۲۷	برای سفر آخرت آماده شوا ده روز بیشتر از عمر تو نمانده است
۱۲۸	یا جداه شفای فلانی را می خواهم
۱۲۸	درس عبرتی که ما شیعیان باید از شیعیان اهل کوفه نسبت به انقلاب اسلامی بگیریم
۱۲۹	پی نوشتها
۱۲۹	۱ تا ۱۱۹
۱۳۳	۲۳۶ تا ۳۴۴
۱۳۴	مؤسسه نور فاطمه زهرا سلام الله علیها

اسرار عاشورا

مشخصات کتاب

سرشناسه: نجفی یزدی محمد عنوان و نام پدیدآور: اسرار عاشورا/ تالیف محمد نجفی یزدی مشخصات نشر: قم جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دفتر انتشارات اسلامی [۱۳۷۳]. مشخصات ظاهری: ۲ ج در یک مجلد عکس شایک: ۳۷۰۰ ریال ج ۱، ۲ وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: چاپ سوم پائیز ۱۳۷۴؛ بها: ۶۰۰۰ ریال یادداشت: چاپ پنجم ۱۳۷۷؛ ۷۵۰۰ ریال ۹-۲۴۰-۴۷۰-۹۶۴ ISBN یادداشت: عنوان روی جلد: اسرار عاشورا: زندگانی و ارزیابی نهضت اباعبدالله الحسین ع و اهمیت مجالس عزاداری و زنده نگهداشتن عاشورا. یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس مندرجات: ج ۱. زندگانی و بررسی شخصیت و نهضت اباعبدالله الحسین علیه السلام و مظلومیت اسلام و اهل البیت در زمان حضرت. -- ج ۲. مصائب و وقایع کربلا و اهمیت حفظ عاشورا و مجالس عزاداری سیدالشهدا و داستانهای مربوط به عنایات و فوائد مجالس عزاداری. -- عنوان روی جلد: اسرار عاشورا: زندگانی و ارزیابی نهضت اباعبدالله الحسین ع و اهمیت مجالس عزاداری و زنده نگهداشتن عاشورا. عنوان دیگر: اسرار عاشورا: زندگانی و ارزیابی نهضت اباعبدالله الحسین ع و اهمیت مجالس عزاداری در زنده نگهداشتن عاشورا موضوع: عاشورا موضوع: حسین بن علی ع، امام سوم ۶۱ - ۴ق -- سرگذشتنامه موضوع: واقعه کربلا، ق ۶۱ موضوع: حسین بن علی ع، امام سوم ۶۱ - ۴ق -- سوگواریها شناسه افزوده: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دفتر انتشارات اسلامی رده بندی کنگره: BP۴۱/۵ ن ۳ الف ۵ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳۴ شماره کتابشناسی ملی: ۷۶-۳۱۱

شعر

با قلب بشر، مونس و دمساز حسین است در خلوت دل محرم و همراز، حسین است زهرا و علی هر دو چو دریای گهربار خلقت صدف است و گهر راز، حسین است آن عاشق فرزانه و معشوق دو عالم بر طاق فلک غلغله انداز، حسین است هر آیتی از جانب حق معجزه ای بود آن آیه که هر دم کند اعجاز، حسین است راهی که بشر را به خداوند رساند عشق است و در این فاصله پل ساز، حسین است ماهی که به هر کلبه تاریک بتابد شاهی که به سائل نکند ناز، حسین است

مقدمه

السلام علیک یا ثار الله و ابن ثاره الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اهل بیته الطیین الطاهیرین الهداء المعصومین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین مساءله عاشورا و نهضت سیدالشهداء علیه السلام، که بعنوان رمز نجات و بقاء اسلام مطرح شده است، دارای اسرار و رموزی است که از دید بسیاری از مردم پنهان است، و تا این حقائق و اسرار مکتوم، فاش نگردد، عظمت قیام امام حسین و اهداف بلند آن، و بزرگی مصیبت آن حضرت، آنطور که باید، روشن نمی گردد. مساءله عاشورا و قیام امام حسین، مساءله است، سخن بر سر بود و نبود اسلام است، نه یک نزاع و درگیری معمولی میان یک حاکم فاسد و یک رهبر فداکار و دلسوز، خیر مساءله بسیار حساستر از این حرفهاست، سیدالشهداء نه بعنوان یک شخص، بلکه بزرگترین پاسدار اسلام ناب محمدی، موقعیت حاکم بر عالم اسلام و مسلمین را به گونه ای می بیند، که اگر اقدامی عاجل، خونین و پر هیجان، انجام نگیرد، تمامی زحمات پیامبر عظیم الشان اسلام و فداکاریهای پدرش امیرالمؤمنین و مادرش زهرا مرضیه و سبط اکبر حضرت مجتبی و یاران آن بزرگواران و در یک کلام، دین خدا، و اسلام به باد خواهد رفت، آری او نمودار اسلام مجسم است،

حسین روح محمدی است ، خروش علوی و عصمت فاطمی است ، همراه با مظلومیت حسین ، او چکیده اسلام است ، و در یک کلام حسین خون خداست . تو حسینی و محمد ، تو حسینی و علی بر رخت هاله ای از نور خدا می بینم تو حسینی و حسن هستی و زهرائی تو خیمه ات جلوه گر آل عبا می بینم او می بایست اسلام را در حالی که مسلمین در خواب عمیق غفلت فرو رفته اند و دشمنان دهها سال است که بمرور آن را به ابتذال و نابودی کشانده اند، نجات دهد. اما یزید کیست ؟ او نیز تنها یک جنایتکار، یک تبهکار نیست ، اگر تنها خود او مطرح بود، هرگز ارزش آن را نداشت تا خون خدا، بخاطر نابودی مثل یزید ریخته شود، ولی یزید نیز یک جریان است ، او نیز میوه شجره ملعونه است ، او همان ابوسفیان مجسم است که در مقابل پیامبر فریاد اعل هبل - زنده باد بت هبل - سر می دهد، او نمودار و نتیجه علنی تمام کینه ها و انحرافات است که سالها از ترس مخفی بود و اکنون موقعیت اظهار یافته است و فریاد می زند: لعبت هاشم بالملک فلا، خبر جاء ولا وحی نزل این غل و زنجیر بر گردن اولاد علی و این آتش کینه در خیام آنها، در ادامه همان کینه هاست که دوباره شعله ور شده است . آری کربلا رویارویی دوباره تمامی شرک است در مقابل تمام ایمان ، و این بار پسر حیدر کرار، می بایست کاری دشوارتر از پدر انجام دهد، به دشواری برخورد در مقابل نفاق ، آری او می باید با خون بر شمشیر پیروز شود. و ما در این نوشتار بر آنیم تا با ارائه اوضاع مسلمین و احکام اسلامی در زمان قیام سیدالشهداء، نشان دهیم که سیدالشهداء، اسلام را در چه مرحله ای از خطر و نابودی دید که ناگزیر از فداکاری گردید، و ثابت کنیم که انحراف از رهبر الهی و امامت امیرالمؤمنین ، معنایش انحراف از نماز، و روزه و حج و بلکه انحراف از توحید و نبوت و معاد است ، و اسلام منهای امامت علوی ، اسلام محمدی نیست ، اسلام الهی نیست ، آن دینی که در آن امام و رهبر الهی نباشد، دین اسلام نیست ، رسالت الهی نیست ، کامل نیست ، مورد رضای خدا نیست ، اسلام یک مجموعه است نه یک سلسله دستورات پراکنده ، انکار یک حقیقت مسلم دینی ، برابر با انکار تمام دین است ، و شما پس از مطالعه حوادث و مطالب گوناگون و شواهد متعدد در این کتاب به وخامت اوضاع اسلام و مسلمین و عظمت فداکاری سیدالشهداء مطلع خواهید شد، و به وضوح در می یابید که چرا سیدالشهداء فرمود: باید فاتحه اسلام را خواند وقتی امت اسلام به رهبری مثل یزید مبتلا شد، و متوجه می شوید که چقدر پر معناست این جمله که پیامبر اکرم فرمود: در سمت راست عرش الهی نوشته است : ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاة . همانا حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است . و همچنین در این کتاب از علت انتخاب سیدالشهداء برای این فداکاری و رمز موفقیت حضرت در آن موقع ، و سر بقاء عاشورا از آن زمان تاکنون و تدابیری که ائمه اطهار برای این منظور اندیشیدند، و اینکه وظیفه ما امروز در حفظ نهضت عاشورا چیست ؟ و نمونه هایی از آثار و فوائد پر ارزش توسل و توجه به اهل البیت علیهم السلام و افرادی که در این رابطه حاجات مهم گرفته اند، آشنا می شوید. انشاء الله . به امید آنکه مسلمانان جهان مخصوصا شیعیان و عزاداران سیدالشهداء، شرائط حساس زمان خود و اسلام را درک کنند و به نقشه شوم دشمنان اسلام بیش از پیش آگاه شوند، و از خون بناحق ریخته اهل البیت و شهداء کربلا هر چه بیشتر پاسداری کنند، مبادا که فکر آب و نان ، ما را از حمایت و دفاع از اسلام دور کند، امروز مخالفت دشمنان قسم خورده ما در شرق و غرب عالم ، مخالفت با یک شخص نیست ، مخالفت با اسلام است ، مخالفت با موج اسلام خواهی است که در اثر نهضت حسینی ملت بزرگوار ایران جریان پیدا کرده است ، و در فلسطین و افغانستان و الجزائر و آفریقا و بوسنی هرزه گوین و سایر جاها نفوذ کرده است . این نکته حساس را عمیقا دریابیم و از اسلام ناب محمدی با تمام وجود با جان و مال و خاندان ، حسین وار پاسداری کنیم . انشاء الله . قم حوزه علمیه ۱۴/۱/۷۲ سید محمد نجفی یزدی

بخش اول

اشاره

بخش اول شامل: زندگانی و بررسی شخصیت و نهضت اباعبدالله الحسین علیه السلام و مظلومیت اسلام و اهل بیت در زمان حضرت

فصل اول: شخصیت شناخته شده سیدالشهداء

عوامل مؤثر در پیروزی نهضت سیدالشهداء

برای موفقیت یک نهضت در اهداف خود می باید پنج مسأله بطور کامل رعایت شود، و طبعاً برای شناخت عظمت نهضت سیدالشهداء علیه السلام و موفقیت قیام آن حضرت، این پنج امر باید به دقت بررسی شود. ۱- رهبر قیام و شخصیت او، یعنی شناخت سیدالشهداء روحی فداه ۲- هدف قیام و انتخاب زمان شایسته و موقعیت مناسب ۳- دشمن رو در رو یعنی یزید ابن معاویه ۴- کیفیت نهضت و مظلومیت سیدالشهداء ۵- عوامل مؤثر در پی گیری بهره مندی از نتایج آن، یعنی زنده نگه داشتن عاشورا ۱- سیدالشهداء رهبر بی تردید نهضت عاشورا در هر نهضتی می بایست، شخصیت اول و رهبر آن، فردی باشد که نه تنها دارای هیچ نقطه ضعفی نباشد، بلکه می باید دارای امتیازات و خصوصیات علمی و روحی بلند نیز باشد، چرا که یک قیام احتیاج به شور و عشق و هیجان دارد، و این هیجان و فداکاری، به وسیله فرد عادی و یا شخصی که دارای نقاط ضعف باشد ایجاد نمی شود، معمولاً در هر نهضتی حزب حاکم سعی می کند تا از مخالفین خود مخصوصاً رهبر نهضت ضعفی ببیند و آن را بزرگ کند، مخصوصاً در انقلابهای مکتبی که باید پایدار بماند. اما در نهضت حسینی، دشمن این آرزو را به گور برد، چرا که سیدالشهداء دارای آنچنان شخصیت روشن و بی تردیدی بود که حتی برای مخالفین او نیز همچنانکه خواهیم گفت، ابهامی در آن وجود نداشت. اینکه به نمونه هایی از روزنه های شخصیت حضرتش توجه می کنیم.

اهل بیت پیامبر راهنمایان ملائکه بوده اند

خلقکم الله انوارا و فجعلکم بعرضه محدقین حتی من علینا بکم آنچه از روایات متعدده استفاده می شود این است که خداوند متعال انوار مقدس حضرت رسول و ائمه اطهار علیهم السلام را مدتها قبل از خلقت تمامی موجودات، آفریده است. آن انوار مقدسه بصورت اشباحی در آن عوالم به تسبیح و تقدیس حضرت حق جل و علا مشغول بوده اند، به گونه ای که ملائکه مقرب الهی از این انوار پاک تسبیح و تقدیس الهی را فرا گرفته اند، و در این میان نور مطهر پیامبر اکرم و حضرت امیر علیهما السلام منبع و سرآغاز، سایر انوار و نورالانوار بوده است. ابو حمزه ثمالی گوید: حضرت علی ابن الحسین علیهما السلام فرمود: خداوند عزوجل محمد و علی و یازده امام را از نور عظمت خویش بصورت ارواحی در شعاع نور خویش خلق نمود، ایشان قبل از آفرینش مخلوقات به عبادت و تقدیس و تسبیح خداوند عزوجل مشغول بودند و این عده همان هدایت کنندگان و پیشوایان از آل محمد هستند. که درود خداوند بر همه آنها باد. (۱) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من و علی و فاطمه و حسن و حسین در سرپرده عرش، خدای را تسبیح می گفتیم، و به دنبال تسبیح ما بود که فرشتگان تسبیح می گفتند (۲) الحدیث

حدیثی جالب در ابتدای خلقت اهل البیت علیهم السلام

شخصی بنام فیضه ابن یزید جعفری گوید: نزد امام صادق علیه السلام رفتم، دیدم سه نفر از اصحاب حضرت، پیش حضرت، حضور دارند، سلام کردم و نشستم، آنگاه عرض کردم: ای پسر پیامبر من برای استفاده به محضر شما آمده ام، حضرت فرمود: پرس اما کوتاه عرض کردم: قبل از اینکه خداوند زمین و آسمان و نور و ظلمت را بیافریند شما کجا بودید؟ حضرت فرمود: الان

که وقت اینگونه مسائل نیست ، مگر نمی دانی که محبت ما مخفی و دشمنی با ما رشد پیدا کرده است ، ما دشمنانی داریم از جن (گویا منظور حضرت جاسوسهای حکومت بوده است) که سخن ما را نزد دشمنان ما از آدمیان پخش می کنند، همانا دیوارها هم گوش دارند مثل گوشهای مردم ؟ عرض کردم : کار از کار گذشته و من سؤالم را کرده ام ، حضرت فرمود: ما شبهای نور بودیم اطراف عرش خداوند، که خداوند را پانزده هزار سال قبل از خلقت آدم تسبیح می کردیم ، چون خداوند آدم را آفریده ما را در صلب او جای داد، و ما را همواره از صلبی پاک به رحمی پاک منتقل می نمود تا اینکه محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث نمود، پس مائیم دستگیره محکم خداوند، هر که به ما چنگ زند نجات یافته و هر که از ما منحرف شود هلاک گردیده است . (۳)الحديث .

توسل حضرت آدم به اهل البیت علیهم السلام

و در روایات اهل سنت نیز آمده است که ابن عباس گوید: حضرت آدم از خداوند سؤال نمود آیا کسی را که برتر از من باشد آفریده اید، خداوند فرمود: آری و اگر اینها نبودند ترا نمی آفریدم ، سپس خداوند به فرشتگان فرمان داد تا پرده ها را بالا زنند، حضرت آدم پنج شب در مقابل عرش دید، که اشباح پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) بود، و از همین جا بود که وقتی دچار آن خطا شد، خداوند را بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) قسم داد و خداوند توبه او را پذیرفت . (۴) مؤلف گوید: روایات در مورد خلقت ارواح ائمه بسیار زیاد و در کتب علماء شیعه مفصل بیان شده است ، و همین روایات روزه خوبی است برای کسانی که می خواهند به عظمت اهل البیت علیهم السلام در پیشگاه الهی پی ببرند.

میلاد سیدالشهداء و بشارت عجب

امام صادق علیه السلام فرمود: جبرئیل نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: سلام بر شما ای محمد، آیا شما را بشارت دهم به جوانی که امت شما بعد از شما او را خواهند کشت؟! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من نیازی به آن ندارم ، جبرئیل به آسمان صعود کرد، برای بار دوم آمد و همان سخن را تکرار نمود، پیامبر نیز فرمود: من نیازی به او ندارم ، بار سوم نیز این سؤال و جواب تکرار شد، جبرئیل گفت : پروردگار شما وصیت (امامت) را در نسل او قرار خواهد داد، این بار پیامبر قبول فرمود، آنگاه حضرت به نزد حضرت فاطمه علیها السلام آمد و فرمود: جبرئیل نزد من آمد، و به من بشارت جوانی را داد که امت من ، پس از من او را خواهند کشت ! حضرت زهرا علیها السلام عرض کرد: من نیازی به او ندارم ، پیامبر اکرم فرمود: خدایم وصیت (امامت) را در نسل او قرار خواهد داد، حضرت فاطمه علیها السلام گفت : حالا قبول است . (۵)

تاریخچه مختصر حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام

حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام ، طبق آنچه مشهور است در سوم ماه شعبان سال چهارم یا سوم هجری متولد گردیده است ، نام مبارکش حسین و کنیه ایشان ابا عبدالله و ملقب به سیدالشهداء می باشد، مادر گرامش حضرت فاطمه دختر پیامبر اکرم و پدر بزرگوارش ، حضرت علی ابن ابیطالب امیرالمؤمنین ، برادر بزرگوارش امام مجتبی حضرت حسن علیه السلام ، ایشان فرزند دوم حضرت فاطمه علیها السلام می باشد که میان ایشان و امام مجتبی ، کمتر از یکسال فاصله شده است ، حضرت زینب و ام کلثوم دو خواهر گرامی ایشان از نسل حضرت فاطمه علیها السلام می باشند، هنگام رحلت پیامبر اکرم ، امام حسین علیه السلام شش یا هفت ساله بودند، اندکی پس از رحلت پیامبر صدیقه طاهره مادر گرامیش از ظلم دشمنان شهید شد، مدت سی سال بعد از پیامبر با پدر بزرگوارش حضرت علی علیه السلام بسر برد، و هنگام شهادت حضرت علی علیه السلام سی و هفت ساله بود، مدت ده سال نیز

پس از پدر با برادرش امام مجتبی علیه السلام زندگی نمود، پس از شهادت برادر حدود ده سال امامت نمود، و تا معاویه زنده بود همچنان به صلح برادرش پای بند بود، اما پس از مرگ معاویه، بر علیه دستگاه ظلم و فساد بنی امیه قیام نمود و سرانجام پس از ششماه و هجرت از مدینه به مکه و از مکه به عراق، در صحرای کربلا- بخاطر احیای اسلام ناب محمدی و افشای خط نفاق و اصلاح انحرافات که پس از پیامبر به وقوع پیوسته بود، خود و اصحاب و اهل بیت او شرافتمندانه به شهادت رسیدند. شهادت حضرت در دهم محرم سال ۶۱ هجری از جانب یزید و به فرمان عبیدالله ابن زیاد والی کوفه، و فرماندهی عمر ابن سعد واقع شد. سن مبارکش به هنگام شهادت ۵۷ سال بود.

خدا او را پاکیزه نموده است

در روایت است که صفیه دختر عبدالمطلب گوید: وقتی حسین متولد شد، من به حضرت فاطمه خدمت می کردم پیامبر فرمود: ای عمه پسر من را بیاور، عرض کردم: یا رسول الله ما هنوز او را تمیز نکرده ایم، حضرت (با تعجب) فرمود: تو می خواهی او را تمیز کنی؟ خداوند تبارک و تعالی او را تمیز و پاکیزه کرده است. (۶)

آغاز ولادت و شفاعت

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی امام حسین علیه السلام متولد شد، خداوند عزوجل جبرئیل را دستور داد تا با هزار فرشته از جانب خداوند و جبرئیل به پیامبر اکرم تبریک بگوید. جبرئیل در میان راه به جزیره ای رسید که فرشته ای به نام فطرس بخاطر سستی که در انجام دستور الهی کرده بود، بالش شکسته و مانده بود، او هفتصد سال بود که خدا را آنجا عبادت می کرد، فطرس به جبرئیل گفت به کجا می روی؟ گفت: خداوند بر محمد نعمت عطا فرموده، من مأمورم که از جانب خداوند و خودم به او تهنیت بگویم، فطرس گفت: مرا هم با خود ببر شاید که محمد برایم دعا کند، و جبرئیل او را آورد، پس از اینکه پیغام خود را رساند، جریان فطرس را گفت، پیامبر اکرم فرمود: خود را به این نوزاد بمال و به جایگاهت (در عالم بالا) برگرد، فطرس چنین کرد و اوج گرفت. (۷)

نام حسین از جانب خداوند تعیین گردیده است

اسماء گوید: وقتی امام حسین علیه السلام متولد شد، حضرت را در پارچه سفیدی پوشانده، به دست پیامبر دادم، حضرت در گوش راست وی اذان و در گوش چپ او اقامه قرائت نمود، سپس او را در دامن خود نهاد و گریست، عرض کردم پدر و مادرم فدایت باد چرا گریه می کنید؟ فرمود: برای پسر من گریم، عرض کردم: او همین الان متولد شده است، فرمود: گروه ستمگر پس از من او را می کشند، خداوند آنها را به شفاعت من نرساند، سپس فرمود: ای اسماء این خبر را به فاطمه مگو، چرا که تازه فارغ شده است، سپس به حضرت علی علیه السلام فرمود: نام فرزندم را چه گذاری؟ حضرت عرض کرد: من بر شما در اسم گذاری سبقت نمی گیرم. (الی ان قال) پیامبر اکرم فرمود: من نیز بر پروردگارم در نام او سبقت نمی گیرم، در این میان جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد خداوند علی اعلی ترا سلام می رساند و می فرماید: علی نسبت به شما مثل هارون است به موسی، نام پسر را همنام پسر هارون بگذار، پیامبر فرمود: نامش چه بود؟ گفت: شبیر، پیامبر فرمود: به زبان عربی؟ جبرئیل گفت: نامش را حسین بگذار. (۸) الحدیث

گوشت امام حسین از گوشت پیامبر روئید

مؤلف گوید: در چند روایت آمده است که پیامبر زبان در دهان امام حسین علیه السلام که نوزادی بود شیرخوار، می نهاد و حضرتش از دهان مبارک پیامبر تغذیه می نمود و طبق برخی روایات حضرت چهل روز از زبان پیامبر اکرم تغذیه می کرد و گوشت او از پیامبر اکرم روئید. (۹) و در کتاب کافی از امام حسین علیه السلام روایت کرده است که حضرت فرمود: (امام) حسین نه از حضرت فاطمه و نه از زن دیگر شیر نخورده است، پیامبر اکرم می آمد و انگشت ابهام را در دهان او می نهاد و او می مکید، و تا دو یا سه روز او را کفایت می کرد، به همین جهت گوشت حسین از گوشت و خون پیامبر روئید. (۱۰) الحدیث

جایگاه سیدالشهداء در قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

شخصی بنام عمران ابن حصین گوید: پیامبر اکرم فرمود: ای عمران هر چیزی جایگاهی در دل دارد، هیچ چیزی در دل من هرگز همانند جایگاه این دو نوجوان (امام حسن و امام حسین) نبوده است، عرض کردم: این همه یا رسول الله؟! حضرت فرمود: ای عمران آنچه بر تو پوشیده است بیشتر است، این خداوند است که به من دستور داده است این دو را دوست بدارم. (۱۱) امام هفتم موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: پیامبر اکرم دست حسن و حسین را گرفته فرمود: هر که ایندو جوان را و پدر و مادر این دو را دوست بدارد روز قیامت، در درجه من است. (۱۲) امام باقر علیه السلام فرمود: هرگاه پیامبر اکرم بر حسین وارد می شد، او را بطرف خود می کشید، سپس به حضرت امیر علیه السلام می فرمود: او را بگیر، آنگاه خود را روی او می انداخت و او را می بوسید و در همان حال می گریست! امام حسین علیه السلام پرسید: پدر جان چرا گریه می کنی؟ حضرت فرمود: پسر، جای شمشیرها را می بوسم، عرض کرد: پدر جان مگر من کشته می شوم حضرت فرمود: بخدا سوگند آری، تو و پدرت و برادرت کشته می شوید. (۱۳) الحدیث

امام حسین میوه دل پیامبر

امام صادق علیه السلام فرمود: روزی پیامبر اکرم حسین ابن علی را که طفلی بود در دامن خود گرفت، و با وی بازی می نمود و او را می خنداند، عائشه گفت: چقدر شما به این طفل دلبسته اید و به او توجه می کنید؟! حضرت فرمود: وای بر تو، چگونه او را دوست نداشته باشم و به او دل نبندم، در حالی که او میوه دل من و روشنی چشم من است، بدان که امت من او را خواهند کشت، هر که او را پس از وفات زیارت کند، خداوند یک حج از حجهای من برایش خواهد نوشت، عایشه با تعجب گفت: یک حج از حج های شما؟ حضرت فرمود: دو حج از حج های من، عائشه گفت: دو حج از حج های شما؟! پیامبر فرمود: بله و چهار حج و عایشه ادامه می داد و پیامبر زیاد می نمود تا اینکه به نود حج و نود عمره رسانید. (۱۴)

چرا پیامبر اکرم نسبت به امام حسین این همه ابراز علاقه می کرد؟

از آنجا که حکمت متعالیه حضرت حق بر این تعلق گرفته بود که دین خود را به وسیله قیام و شهادت امام حسین علیه السلام پایدار بدارد، لذا تمامی ابزار و مقدماتی که می تواند در این راستا مؤثر باشد، برای حضرت فراهم آورد، بیهوده نیست که می بینیم علاوه بر سجایای اخلاقی و کرامات و معجزات الهی و علوم وافر و کمالات نفسانی، باز پیامبر اکرم هم در زبان و هم در عمل و برخوردهای روزمره، همواره و پیوسته، نسبت به اهل بیت و امام حسین علیه السلام اظهار محبت می نمود، تا همه از کوچک و بزرگ، جاهل و عالم، بشنوند و ببیند، علاقه وافر پیامبر را در صحنه های مختلف و به این وسیله شخصیت نهضت جاوید کربلا، برای همه بی تردید و روشن باقی بماند. بی جهت نیست که می بینیم حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام در کربلا به گفتار پیامبر اکرم استشهاد می کند و صحابه پیامبر مانند ابو سعید خدری و زید بن ارقم را شاهد می گیرد و یا جمعی از صحابه مانند زید بن

ارقم و دیگران به عیدالله یا یزید هنگام زدن چوبدستی بر لب و دندان سیدالشهداء اعتراض می کنند که ما خود دیدیم که پیامبر این لب و دندان را می بوسید. این همه تمجید و تعظیم و بزرگداشت که از پیامبر اکرم در سخن و عمل نسبت به امام حسین خصوصاً و یا به اهل البیت عموماً ابراز می شود، همه آماده کردن زمینه هایی است، برای تحقیق موفقیت نهضت عاشورا، چرا که اسلام برای بقاء خود به نهضت حسینی نیاز دارد و نهضت حسینی برای پیروزی و بقاء، احتیاج به شخصیتی بی تردید و والا مقام و مسلم دارد، تا شهادت او، بتواند هر شبهه ای را پاسخ و تمامی جریانهای مخالف اسلام را رسوا کند، و این کار با گفتار و کردار رسول اعظم اسلام انجام پذیرفت. و در همین راستاست که وقتی سیدالشهداء شهادت داد، حتی عده ای از مخالفین اهل البیت در آن وقت، مثل فرزند عمر و قاطبه علماء اهل سنت، از آن زمان به بعد، یزید را تخطئه و یا تفسیق و یا تکفیر کرده اند و از سیدالشهداء تمجید نموده اند.

حسین منی و انا من حسینی

در روایت است که پیامبر اکرم در راه به امام حسین برخورد کردند که با کودکان بازی می نمود، حضرت (که از دیدن امام حسین به وجد آمده بود) جلو آمد و به طرف حسین آغوش گشود تا حسین را در بر گیرد، امام حسین به این طرف و آن طرف می رفت، پیامبر نی او را می خنداند، تا اینکه او را گرفت، یک دست زیر چانه حسین و دست دیگر پشت او قرار داد، سپس دهان مبارک را بر دهان حسین نهاد و آن را بوسید و فرمود: حسین منی و انا من حسین، حسین از من است و من از حسین هستم، محبوب خداست هر که دوستدار حسین است. (۱۵) الحدیث مکرراً از پیامبر اکرم روایت کرده اند که ایشان امام حسن و حسین را بر دوش مبارک یا بر پشت سوار نموده بود، گاهی می فرمود: چه خوب مرکبی دارید شما، و چه خوب سواری هستید شما دو تا، و پدرتان از شما بهتر است. (۱۶) از خلیفه دوم روایت کرده اند که گفت: دیدم که حسن و حسین بر گردن پیامبر سوار شده اند، گفتم: اسب خوبی است برای شما، حضرت فرمود: این دو هم سوار خوبی هستند. (۱۷)

نام سیدالشهداء بر درب بهشت و عرش نقشه بسته است

پیامبر اکرم فرمود: چون (در شب معراج) داخل بهشت شدم دیدم که بر درب آن با خط طلا نوشته است: لا اله الا الله، محمد حبیب الله، علی ولی الله، فاطمه امه الله، الحسن و الحسين صفوة الله، علی مبغضیهم لعنة الله. (۱۸) یعنی: خدائی جز خدای یکتا نیست، محمد حبیب خداست، علی ولی خداست، فاطمه کنیز خداست، حسن و حسین برگزیده های خداوند، بر دشمنان آنان باد لعنت خدا. روزی پیامبر اکرم به امام حسین علیه السلام فرمود: خوش آمدی ای زینت آسمانها و زمین، یکی از حاضرین بنام ابی ابن کعب عرض کرد: آیا جز شما کسی زینت آسمانها و زمین است؟ حضرت فرمود: ای ابی ابن کعب، سوگند به آنکه مرا به حق به پیامبری مبعوث نمود، همانا حسین ابن علی در آسمانها بزرگتر است از روی زمین، نام او در طرف راست عرش (اینگونه) نوشته شده است: (ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاة): همانا حسین مشعل هدایت و کشتی نجات است. (۱۹) الحدیث

نمونه هائی از بیانات پیامبر اکرم در عظمت سیدالشهداء

و اما احادیث و جملاتی که نبی مکرم راجع به شخصیت امام حسین و برادر بزرگوارش فرموده است از حد احصاء بیرون است. مثل آنکه فرمود: (الحسن و الحسين سید اشباب اهل الجنة)، حسن و حسین دو سرور جوانان بهشت هستند. (۲۰) و فرمود: حسن و حسین، بعد از من و پدرشان، برترین اهل زمین هستند، و مادرشان برترین زنان اهل زمین است. (۲۱) ابوذر غفاری گوید: دیدم پیامبر اکرم در حالی که امام حسین را می بوسید فرمود: هر که حسن و حسین و اولاد آن دو را از روی اخلاص دوست بدارد،

صورتش حرارت آتش نبیند، اگر چه گناهان او به عدد ریگ بیابان باشد مگر اینکه مرتکب گناهی شود که از ایمان خارج گردد. (۲۲) امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر اکرم فرمود: دوستی علی در دل مؤمنین نهاده شده، او را دوست ندارد جز مؤمن و دشمن ندارد جز منافق، و همانا دوستی حسن و حسین در دل مؤمن و منافق و کافر نهاده شده، و شما برای ایشان بدگوئی نمی بینی. (۲۳) و اهل قبله همگی اتفاق دارند که پیامبر فرمود: الحسن و الحسین امامان قاما و قعدا: حسن و حسین دو امام هستند، قیام کنند یا بنشینند. (۲۴) و در روایت است که هرگاه پیامبر امام حسین را می دید او را بوسیده و به سینه می چسباند و دندانهای پیشین وی را می مکید و می فرمود: فدای کسی شوم که پسر امیر ابراهیم را فدایش کردم. (۲۵) و در کامل الزیارات روایت کرده است که پیامبر در حدیثی فرمود: حسین میوه دل من است، او روشنی چشم من است، او ریحانه من است. حضرت امیر علیه السلام نیز می فرمود: پدر و مادرم فدای حسین باد که پشت کوفه کشته می شود.

سرچشمه علم در نزد خاندان عصمت است

حکم ابن عتیبه گوید: هنگامی که حسین ابن علی علیهما السلام رهسپار کربلا- بود مردی در منزل ثعلبیه با او برخورد نمود، بر حضرت وارد شد و سلام کرد، حسین علیه السلام فرمود: از کدام شهری؟ گفت: از اهل کوفه، حضرت فرمود: هان بخدا سوگند ای برادر اهل کوفه اگر در مدینه ترا می دیدم، علامت جبرئیل را در خانه خودمان و آوردن وحی را بر جدم به تو نشان می دادم، ای برادر اهل کوفه، سرچشمه علوم مردم نزد ماست، آیا می شود که آنها بدانند و ما ندانیم؟ این کار شدنی نیست! (۲۶)

علوم امام حسین علیه السلام از نظر شیعه

طبق روایات اهل البیت علیهم السلام، ائمه اطهار وارث علوم پیامبر اکرم می باشند، و پیامبر اکرم نیز وارث علوم تمام انبیاء گذشته می باشد. به مقتضای این روایات امام حسین علیه السلام وارث علوم تمام انبیاء و پیامبر اکرم، و آگاه به تمامی حوادث گذشته و آینده می باشد، او می داند که در آسمانها و زمین و در بهشت و جهنم چیست؟ عاقبت هر کسی و احوال مردم چگونه است، او زبان هر جاننداری را می داند و به لغت همه مردم آگاه است در نزد اوست هفتاد و دو حرف از هفتاد و سه حرف، از اسم اعظم الهی، عده ای از اصحاب امام صادق علیه السلام روایت کنند که حضرت فرمود: من می دانم آنچه را که در آسمانها و در زمین موجود است، من می دانم آنچه در بهشت و جهنم است، می دانم آنچه شده و خواهد شد، سپس حضرت اندکی مکث فرمود و چون دید این سخن بر شنوندگان گران آمد فرمود: من اینها را از کتاب خداوند عزوجل می دانم، خداوند عزوجل می فرماید: فیه تبیان کل شیء، در قرآن بیان همه چیز است. (۲۷)

قدرت امام حسین علیه السلام از نظر شیعه

اما قدرت حضرت اباعبدالله الحسین از جهت ولایت مطلقه، همان قدرت عظیم الهی است که خداوند متعال به ائمه علیهم السلام عطا نموده است، همان قدرتی که انبیاء عظام با آن معجزات را انجام می داند، موسی، عصا را اژدها می کرد و دریا را می شکافت، عیسی مرده را زنده می کرد و مجسمه را جان می داد، همان قدرتی است که خداوند به امیرالمؤمنین داده بود و عجائب بی شمار از او سر می برد. راوی گوید: خدمت امام رضا علیه السلام بودم، روی کاغذی این جمله را نوشتم: دنیا در نزد امام همانند نیمه گردویی جلوه گریست، (که امام به تمامی آن کاملاً مسلط است) این نوشته را به حضرت دادم و عرض کردم: فدایت شوم، اصحاب ما روایتی را نقل کرده اند، من آن را انکار نکردم ولی می خواهم از شما بشنوم، حضرت به آن کاغذ نگاه نمود، سپس آنرا پیچید بگونه ای که گمان کرده (گفتن آن) بر حضرت سخت آمد، سپس فرمود: آری این حق است، آن را به روی پوست

منتقل کن . (۲۸) (تا بماند و از بین نرود) آری چگونه چنین نباشد در حالی که در نزد آل محمد است هفتاد و دو حرف از اسم اعظم الهی ، حروفی که یک حرف آن ، آصف را قدرت داد تا تخت بلقیس را حاضر کند، و عیسی با آن همه معجزات فقط دو حرف نزد او بود. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به عیسی دو حرف (از اسم اعظم داد) و با آن اقدام می کرد، به موسی چهار حرف و به ابراهیم هشت حرف و به نوح پانزده حرف و به آدم بیست و پنج حرف داد، و برای محمد و آل محمد همه را جمع کرد، اسم اعظم هفتاد و سه حرف است که خداوند به محمد هفتاد و دو حرف را عطا فرمود و یکی را در حجاب قرار داد. (۲۹)

هر چه پیامبران الهی داشتند، اهل البیت همه را دارند

ابوحزمه ثمالی از امام چهارم علی بن الحسین علیهما السلام پرسید آیا ائمه علیهم السلام می توانند مرده را زنده کنند و کور مادرزاد و ابرص را شفا دهند و بر روی آب راه روند؟ حضرت فرمود: خداوند هیچ چیزی به هیچ پیغمبری نداده است مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله عطا نموده است ، با اضافه ای که به انبیاء نداده است . پس هر چه نزد پیامبر اکرم بود، به حضرت امیر علیه السلام داد، سپس به (امام) حسن و حسین و پس از امام حسین از هر امامی به امام بعدی تا روز قیامت ، همراه با اضافاتی که در هر سال و در هر ماه و در هر ساعت حادث می شود. (۳۰)

نمونه ای از قدرت و معجزه سیدالشهداء

از امام چهارم علیه السلام روایت است که فرمود: پس از امام حسن علیه السلام عده ای از مردم نزد امام حسین آمدند و گفتند: ای پسر پیامبر، از آن عجائبی که پدر شما به ما نشان می داد نزد شما چیست ؟ امام حسین علیه السلام فرمود: آیا پدرم را می شناسید؟ گفتیم آری همه ما او را می شناسیم. حضرت پرده ای را که بر اتاقی بود بلند نمود و فرمود: به داخل اتاق نگاه کنید، چون نگاه کردیم دیدیم که امیرالمؤمنین علیه السلام آنجاست ، گفتیم ما شهادت می دهیم که علی خلیفه خدا و شما فرزند او هستی . (۳۱) امام چهارم علیه السلام حکایت کند که زنی بنام نظره ازدیه نزد امام حسین آمد، حضرت فرمود: ای نظره مدتی است که نزد من نیامده ای ؟ عرض کرد: ای پسر پیامبر بخاطر چیزی است که در فرق سرم پیدا شده و بسیار مرا غصه دار کرده است (گویا مرضی گرفته بود که قسمتی از موهایش سفید شده بود) حضرت فرمود: نزدیک بیا، وقتی نزدیک رفت ، حضرت انگشت خود را بر بیخ آن سفیدی نهاد، بلافاصله موی او سیاه شد، سپس فرمود: آینه ای به او بدهید! وقتی نگاه کرد و دید سفیدی از میان رفته خوشحال شد، امام حسین نیز از خوشحالی او شادمان گردیدند. (۳۲)

سیدالشهداء از اسرار الهی به اصبح نشان داد

اصبح بن نبایه از یاوران حضرت امیر علیه السلام است او گوید: به امام حسین عرض کردم : از شما راجع به چیزی می خواهم درخواست کنم که به آن یقین دارم ، و از سر خداست و آن سر در نزد شماست ، حضرت فرمود: ای اصبح می خواهی گفتگوی پیامبر را با - ابی دون - (ابی بکر) در مسجد قبا ببینی ؟ گفتم آری (حضرت امیر علیه السلام قبلا بعد از رحلت پیامبر اکرم ، در مسجد قبا، پیامبر را به ابوبکر نشان داده بود، و در آنجا پیامبر ابوبکر را توبیخ فرموده بود). حضرت فرمود: برخیز، ناگاه خودم را (از مدینه) در کوفه دیدم ، نگاه کردم ، در کمتر از یک چشم بهم زدن مسجد (کوفه) را دیدم ، حضرت در صورتم تبسم نمود سپس فرمود: ای اصبح سلیمان ابن داود، باد تحت اختیارش بود غدوها شهر و رواحها شهر، ولی به من بیش از سلیمان داده شده است . عرض کردم : بخدا که راست فرمودی ای پسر پیامبر، حضرت فرمود: مائیم کسانی که علم کتاب و بیان آن ، نزد ماست نزد هیچکس از مخلوقات خدا، آنچه نزد ماست ، نیست ، چون ما اهل سر خدائیم ، سپس در صورتم تبسم نموده فرمود: داخل شو،

وقتی وارد (مسجد کوفه) شدم، ناگاه پیامبر را دیدم که در محراب مسجد رداء را بخود پیچیده است. (۳۳) الحدیث

سیدالشهداء، پیامبر و علی و حسن را به جابر نشان داد

هنگامیکه سیدالشهداء عازم عراق شده بود، جابر بن عبدالله آمد و به حضرت عرض کرد: شما فرزند پیامبر هستید، صلاح شما می دانم که مانند برادر خود، صلح کنید، چرا که برادر شما آگاه و موفق بود. حضرت فرمود: ای جابر آنچه برادرم کرد به دستور خدا و پیامبر بود، من هم به دستور خدا و پیامبر اقدام می کنم، آیا می خواهی پیامبر و علی و برادرم حسن علیهم السلام را گواه بیاورم؟! سپس حضرت به آسمان نگاه کرد، ناگاه درب آسمان باز شد، پیامبر و علی و حسن و حمزه و جعفر علیهم السلام فرود آمدند، جابر گوید: از ترس از جا پریدم. پیامبر فرمود: ای جابر آیا راجع به حسن قبلا به تو نگفتم که مؤمن نخواهی بود مگر اینکه تسلیم امامان خود باشی و اعتراض نکنی؟ آنگاه پیامبر جایگاه معاویه و یزید را در عذاب به جابر نشان دادند، سپس پیامبر با همراهان به آسمان صعود نمود، از آن بالا سیدالشهداء را صدا زده فرمود: پسر من ملحق شو، امام حسین به حضرت ملحق شد و به آسمان رفتند به گونه ای که دیدم وارد بهشت شدند، پیامبر به من نگاه نمود و در حالیکه دست حسین را گرفته بود فرمود: ای جابر این پسر من است، تسلیم او باش و شک مکن تا مؤمن باشی، جابر گوید: چشمهایم کور باد اگر آنچه گفتم ندیده باشم. (نفس المهموم)

آمدن ملائکه و اجنه به کمک سیدالشهداء

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی سیدالشهداء از مدینه خارج شد، گروههایی از ملائکه، سلاح در دست، سوار بر مرکب بهشتی، نزد حضرت آمدند، سلام کردند و گفتند: ای حجت خدا بر خلق بعد از جد و پدر و برادرش، خداوند جد شما را به ما در جاهای مختلف کمک داده و ما را نیز به کمک شما فرستاده است، حضرت فرمود: وعده گاه ما کربلا باشد، همانجا که شهید می شوم، گفتند: ای حجت خدا اگر از دشمن هراس داری بفرما تا با شما باشیم، حضرت فرمود: اینها به من راهی ندارند و کاری نمی توانند بکنند تا به جایگاهم برسم، در خبر است که گروههایی از جن نیز به کمک حضرت آمدند و گفتند: ما شیعه و یاوران شما هستیم، اگر فرمان دهی، همه دشمنان شما را نابود کنیم بدون اینکه شما از جای خود حرکت کنید. حضرت برای آنها دعای خیر نمود و فرمود: مگر در کتاب خدا نخوانده اید هر کجا باشید، هر چند در برجهای بلند، مرگ به سراغ شما خواهد آمد، و فرموده است کسانی که بر آنها قتل نوشته شده به آرامگاه خود خواهند رفت، اگر من در جای خودم بمانم، این خلق ننگین به چه امتحان و مبتلا می شوند؟ چه کسی در آرامگاه من خواهد بود، در حالی که خداوند آن را هنگام گستردن زمین اختیار کرده و آن را امان دین و دنیای آنها قرار داده است. آنگاه جن بعد از سخنان سیدالشهداء گفتند: بخدای سوگند اگر نه این است که اطاعت شما لازم و ترور جایز نیست، تمام دشمنان شما را قبل از اینکه به شما برسند هلاک می کردیم! حضرت فرمود: بخدا سوگند ما از شما بیشتر قدرت داریم بر دشمنان، ولی (ما اقدام نمی کنیم تا) لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة یعنی تا هر که هلاک می شود بعد از روشن شدن راه و هر که هدایت می یابد نیز از روی آگاهی باشد. (نفس المهموم)

فصل دوم: زمینه های قیام یا اسلام و سیدالشهداء

اهداف نهضت عاشورا

ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاة مخالفین هر مکتب و هر دینی، در ابتدای ظهور مکتب جدید، بطور علنی با آن برخورد می

کنند، زیرا آن مکتب، بخاطر جوانی و تازگی آن، هنوز دارای طرفداران جدی نشده است، ولی آنها در اکثریت و قدرت هستند، همچنانکه دیدیم مشرکین در صدر اسلام با تمام توان از هر راهی که ممکن بود، مانند شکنجه، و تهمت و قتل و غارت و جنگ و غیره به مقابله با اسلام پرداختند. اما پس از آن مکتب و مرام، پیشرفت پیدا کرد، و دارای طرفداران جدی شد و به قدرت رسید، مخالفین آن مکتب دیگر نمی توانستند با روش مقابله رویاروی و اظهار مخالفت علنی به مقابله بپردازند، زیرا با نفوذی که مکتب جدید دارد، آنها رسوا و نابود می شوند، بهترین راه برای مقابله با مکتب و انقلابی که پیروز شده است، همگام شدن ظاهری با آن مکتب، و تظاهر نمودن به قبول آن، و سپس منحرف کردن تدریجی مردم از اصول و پایه های آن مکتب است به گونه ای که مردم متوجه حساسیت انحرافات نشوند، تنها وقتی متوجه مکتب و اعتقاد خود بشوند که کار از کار گذشته و در مقابل عمل انجام شده قرار بگیرند، یعنی خود را در عمل و عقیده نسبت به آن مرام سست احساس کنند، اینجاست که یک درخت تنومند و ریشه دار را می شود موریانه وار بر اثر نابود کردن تدریجی ریشه های مخفی آن با یک ضربه و فشار اندک سرنگون کرد. موریانه حیوانی ضعیف و نابیناست، به گونه ای که مورچه دشمن سرسخت او به حساب می آید، اما همین حیوان ضعیف، اگر به ساختمان یا درخت تنومندی حمله کند، آن را ویران می کند. روش ویرانگری این حیوان بسیار سهمگین است، او از دو ویژگی استفاده می کند، ویژگی اول آنکه چون از نور خورشید فراری است. وقتی به چیزی مانند درخت یا ستون خانه حمله می کند، آن را از درون پوک می کند به گونه ایکه جدار بیرونی و پوسته بیرونی سوراخ نشود، به این ترتیب، انسان هرگز متوجه تهی شدن و سست شدن ستون خانه نمی شود، مگر افراد متخصص و ژرف نگر، ویژگی دوم او این است که ویرانگری خود را به آرامی و اندک اندک انجام می دهد، به گونه ای که تا قبل از وقوع حادثه، هر کس به ستون یا درخت تکیه دهد، متوجه فاجعه ای که در شرف وقوع است نمی شود، آن فاجعه ای که بر سر اسلام به وقوع پیوست و می رفت تا به مرور زمان، همراه با خواب غفلتی که سراسر عالم اسلام را فرا گرفته بود، ستون خیمه اسلام را یکسره نابود کند، درست مانند همین جریان بود، مسلمانان در خواب غفلت، و مخالفین به آرامی و تدریج، مشغول تهی کردن و نابود کردن اساس و ریشه های درونی و پراهمیت اسلام بودند. آنچه ما در این نوشتار بر آنیم که به وضوح روشن سازیم، بیان عمق فاجعه و خطر بزرگی بود که می رفت اسلام و زحمات پیامبر اکرم و شهداء و فداکاریهای اهل بیت عصمت و طهارت را از بین ببرد. این درست است که خداوند دین خود را حفظ می کند، اما منافقین سعی خود را بکار خواهند گرفت، و خداوند هم به وسیله اسباب و علل طبیعی دین خود را محافظت می کند، و حکمت الهی بر این قرار گرفت که سیدالشهداء، خون خدا شود و سر بقاء دین گردد همچنانکه نبی مکرم آورنده آن شریعت شد. امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی پرچمهای معاویه و اهل شام را دید فرمود: سوگند به خدایی که دانه را شکافت و خلاق را آفرید، اینها اسلام را بالاجبار پذیرفتند ولی در باطن مسلمان نبودند، وقتی که یار و یاور پیدا کردند، کفر خود را اظهار نمودند و به دشمنی خود با ما برگشتند، جز اینکه نماز را رها نکردند. (۳۴) آنچه بعد از پیامبر اکرم انجام گرفت، خواسته یا ناخواسته، نتیجه ای جز نابودی تدریجی اسلام نداشت، اکنون به انحرافات و اجتهداتی که خلفاء در مقابل پیامبر و بعد از حضرت، نسبت به تغییر دستورات دینی انجام دادند، و کار را به جایی رساندند که امام حسین علیه السلام برای نجات دین، جز فداکاری چاره ای نداشت، توجه می کنیم.

وضعیت اسلام و مسلمین از ابتدا تا زمان قیام سیدالشهداء

یا ابا عبدالله انی اتقرب الی الله و الی رسوله و الی امیرالمؤمنین و الی فاطمه و الحسن و الیک بموالاتک و بالبراءة ممن اسس اساس ذلک و بنی علیه بنیانه... این همه انحرافات و گمراهیها که منجر به قیام و شهادت مظلومانه ابا عبدالله الحسین و یارانش گردید، نتیجه کارهایی است که از اواخر عمر پیامبر به بعد، انجام گرفت.

شروع انحرافات در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

جریان را از بستر بیماری پیامبر شروع می کنیم ، هنگام رحلت حضرت فرا رسیده بود، در خانه حضرت عده ای از اصحاب از جمله عمر بن خطاب حاضر بودند، پیامبر فرمود: بیائید تا برای شما فرمانی را بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید، عمر گفت : پیامبر هذیان می گوید!! کتاب خدا برای ما کافی است ، تعجب اینجاست که در حضور پیامبر و در زمان حیات حضرت ، عده ای به طرفداری از عمر برخاستند و حرف او را تکرار کردند، و عده ای سخن پیامبر را تایید کردند و چون مشاجره و سخنان بیهوده بالا گرفت ، پیامبر فرمود: برخیزید. (۳۵) آری اگر مسلمان از غصه خون بگرید - همچنان که ابن عباس شدت می گریست - که چرا نگذاشتند فرمانی را که ضامن هدایت بشر بود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صادر کند، جا دارد، و شما خود خوب می دانید وقتی در حضور پیامبر، با گستاخی به اعتراض برخیزند، در فردای رحلت حضرت چه رخ خواهد داد؟! و این اولین و مهمترین انحراف اساسی بود که در مقابل پیامبر انجام گرفت ، این جریان که در کتابهای متعدد و معتبر اهل سنت آمده است نشانگر مطالب بسیاری است که قلم از ترسیم آن عاجز است .

سپاه اسامه و ترمذ مخالفین

۲ - به دنبال همین جریان ، مسئله ترمذ از سپاه اسامه واقع شد، پیامبر اکرم اسامه ابن زید را که جوانی بود تقریباً هیجده ساله در واپسین لحظات زندگی خویش برای جنگ با سپاه روم در سرزمین اردن بسیج نمود، حضرت خود شخصا بسیج نمودن اصحاب را آن هم در حال مرض و تب شدید به عهده گرفت ، کلیه سرشناسهای مهاجر و انصار امثال ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح و سعد ابن ابی وقاص را در سپاه اسامه گرد آورد و با تاءکیدات فراوان آنها را سفارش نمود که در رفتن عجله کنند. اما اصحاب از اینکه جوانی حدوداً هیجده ساله بر سالمنندان فرمانده شده ، شدیداً بر پیغمبر خورده گرفتند و حضرت در حالی که از شدت تب سر مقدس را بسته و حوله ای بخود پیچیده بود، اعتراض آنها را روی منبر پاسخ گفت . وقتی بیماری حضرت شدت گرفت پیوسته می فرمود: که در تجهیز سپاه اسامه بکوشید، سپاه اسامه را حرکت دهید، سپاه اسامه را روانه کنید، اما عده ای از اصحاب سستی می کردند، تا اینکه نبی اکرم رحلت نمود و آنها از رفتن امتناع کردند، (۳۶) پیامبر اکرم می خواست مدینه را از وجود این افراد خالی کند و زمینه را برای خلافت حضرت علی علیه السلام مهیا کند و جلو تندروی برخی را بگیرد تا نگویند علی جوان است و ابوبکر پیرمرد، ولی آن ها از پیوستن به لشکر اسامه امتناع کردند که قبل از همه ابوبکر و عمر این کار را کردند، جوهری در کتاب السقیفه می نویسد: پیامبر پی در پی می فرمود: سپاه اسامه را روانه کنید، خدا لعنت کند هر کس از آن روی برگرداند. (۳۷)

انحراف عظیم از بیعت روز غدیر و امامت امیرالمؤمنین

و سرانجام آن انحراف عظیم و تزلزل بزرگ بعد از رحلت نبی اکرم ایجاد شد، یعنی با اینکه کمتر از سه ماه و نیم از جریان غدیر خم و نصب حضرت امیر در مقابل دهها هزار نفر نمی گذشت ، و با اینکه همگی با حضرتش بیعت کرده بودند، اما تو گوئی هیچ جریانی رخ نداده است ، و در زمانی که هنوز جسد مطهر نبی مکرم روی زمین بود، آنها مشغول یکسره کردن مسأله حکومت شدند. در نظر سطحی توده مردم ، امامت و رهبری ، یک مسئله سیاسی تلقی می شد، که از حساسیت بالائی مانند نماز و روزه و حج و جهاد، برخوردار نیست ، بگونه ای که وقتی ظواهر دین مانند مسجد و نماز و حج و روزه برقرار باشد دین را برقرار و اسلام را پیاده شده تلقی می کنند و حس مذهبی آنها ارضاء می شود. و همین غفلت و جهالت عمومی باعث شد، پاسداران الهی را از منصب خود دور کنند، و این گامی بود بس بزرگ برای نابودی تدریجی دین ، می دانیم یک خانه ، یک محله ، یک شهر و یا یک کشور اگر از پاسدار و نگهبان و رهبر شایسته برخوردار باشد، جامعه هر چند دچار مشکلات فرعی گردد، اما دشمنان ، هرگز

نمی توانند، مقاصد شوم خود را پیاده کنند، و بر عکس جامعه ای که حکومت آن در دست دشمنان باشد، اصلاحات جزئی و فرعی هرگز نمی تواند دلیل پیشرفت آنها حساب شود. و ما امروز حساسیت امامت و رهبری را در سراسر زندگی و عقائد و احکام مسلمین مشاهده می کنیم، امامت ستون دین بود، و بخاطر اهمیت فوق العاده آن بود که طبق روایات به هیچ چیز مانند ولایت سفارش نشد. پیامبر فرمود: هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، مانند کفار جاهلیت مرده است، و فرمود: یا علی اگر کسی به مقدار عمر نوح خداوند عزوجل را عبادت کند، و همانند کوه احد طلا داشته باشد و در راه خدا انفاق کند، و آنقدر عمر کند که هزار سال با پای پیاده حج کند، آنگاه میان صفا و مروه مظلومانه کشته شود، اما ولایت تو را نداشته باشد، بوی بهشت به مشامش نرسد و وارد آن نشود. (۳۸) و به همین جهت بود که امامت علی بن ابی طالب، که یگانه پاسدار دین بود، دیگر قابل تحمل نبود، همچنانکه با کنار گذاردن ایشان، راه برای انحراف بعدی هموار می شد که شد.

مظلومیت اهل بیت در همان روزهای اول

هنوز صدای پیامبر در فضای غدیر در گوش مردم طنین انداز بود که می فرمود: خدایا دوستان علی را دوست بدار و دشمنانش را دشمن دار، که به خانه فاطمه هجوم آوردند، عمر صدا زد بخدا قسم کسانی که در خانه متحصن هستند باید برای بیعت با ابوبکر خارج شوند و گرنه خانه را با ساکنان آن آتش می زنم! یکی گفت: در این خانه فاطمه است، جواب داد گرچه او باشد (۳۹)، و شهرستانی در ملل و نحل از نظام نقل نموده است که عمر در روز بیعت چنان بر شکم فاطمه زد که محسن را سقط کرد و عمر فریاد می زد خانه را با هر که در آن است آتش زنید و در خانه نبود جز علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام). (۴۰) و سرانجام حضرت علی علیه السلام را با وضعیتی بس ناهنجار برای بیعت به مسجد بردند و با شمشیر کشیده او را به بیعت تهدید نمودند، حادثه آنقدر تأسف بار بود که ابوبکر هنگام مرگ آرزو می کرد ای کاش من معترض خانه فاطمه نمی شدم هر چند کار به جنگ می کشید. (۴۱) و به دنبال آن مسأله فدک پیش آمد، و دست خاندان پیامبر را با جعل یک حدیث، از این پشتوانه اقتصادی کوتاه کردند و به دنبال آن خمس که حق مسلم اهل البیت بود از خاندان پیامبر دریغ شد.

جنايات جنگی خالد ابن ولید و سکوت خلیفه

یکی از صفحات سیاه تاریخ که در اوایل دوران رحلت پیامبر اکرم انجام گرفت، حادثه تأسف بار کشته شدن مالک ابن نویره و افراد قبیله او توسط سپاهی که ابوبکر، به فرماندهی خالد ابن ولید فرستاده بود، می باشد. مالک ابن نویره، که در جاهلیت و اسلام فردی محترم و شاعری بزرگوار و جنگجوی دلاور و از بزرگان و جوانمردان بود که به او مثل می زدند، پس از ابوبکر، اعلام نمود تا قطعی و روشن شدن خلیفه پیامبر، از دادن زکاء امتناع می کند، اما دشمنان، این کار او را بعنوان ارتداد او از اسلام تلقی کردند، خالد ابن ولید، فرمانده سپاه ابوبکر به طرف او هجوم آورد. مالک افراد قبیله خود را بخاطر حفظ اسلام پراکنده کرد تا برخورد سوئی رخ ندهد، سپاه ابوبکر وقتی به سرزمین بطاح رسید از افراد قبیله کسی را ندید، خالد ابن ولید، دستور داد تا به تعقیب آن ها بپردازند، سربازان خالد، مالک و همراهان او را محاصره کردند، آنها دست به اسلحه بردند، سربازان خالد گفتند: ما مسلمانیم، آنها هم گفتند: ما نیز مسلمانیم، گفتند: پس این سلاحها چیست که با خود دارید؟ آنها گفتند: شما چرا سلاح برداشته اید؟ سرانجام اسلحه را کنار گذاردند و با سپاه خالد نماز صبح را برگزار کردند. بعد از نماز اسلحه آنها را جمع کردند و همگی را دستگیر و بصورت اسیران در حالیکه لیلی همسر زیبای مالک نیز در میان آنها بود آنها را به نزد خالد آوردند، زیبایی و جمال بسیار زیاد همسر مالک که زبان زد عرب بود، خالد را مفتون ساخت، خالد تصمیم به قتل مالک گرفت، هر چه خواستند او را مانع شوند، قبول نکرد، حتی مالک گفت: ما را نزد ابوبکر بفرست تا او حکم کند، اما خالد نپذیرفت، سپس دستور داد تا گردن مالک را

بزنند، مالک به همسرش نگاه کرد و گفت: این است که مرا به کشتن داد. خالد گفت: این خداست که بخاطر برگشتن تو از اسلام، تو را به کشتن داد، مالک گفت: من مسلمانم، اما خالد فرمان قتل را دوباره صادر کرد و او را کشتند و در همان شب با همسر وی همبستر شد و سپس اسیران را در شب بسیار سردی زندانی کرد و جارچی او فریاد زد - ادفثوا اسراکم - این لغت در (کنانه) کنایه از کشتن بود و اما در اصل معنایش پوشانیدن اسیران است، با این حیل تمام آن اسیران را کشتند، جنایات چنان هولناک بود که سیل اعتراضات به ابوبکر وارد شد، یکی از کسانی که سرسختانه معترض شد خلیفه دوم است، او به خالد گفت: مرد مسلمانی را کشتی و با زن او همبستر شدی، بخدا قسم سنگسارت خواهیم کرد! اما ابوبکر، به هیچ وجه ترتیب اثر نداد و گفت: خالد اشتباه کرده است و از جنایات جنگی وی صرفنظر کرد، او حتی حاضر نشد که خالد را از فرماندهی عزل کند و گفت: خالد شمشیر خداست و من آن را غلاف نمی کنم، فقط بعد از ابوبکر، عمر او را عزل کرد، و تنها به همین مقدار اکتفا نمود!! آری این حوادث هولناک در کمتر از دو سال از رحلت پیامبر اتفاق افتاد و خون آن همه مسلمانان و نوامیس آنها به هدر رفت. (۴۲)

ممانعت از تدوین و نشر احادیث پیامبر

یکی از حوادث تأسف بار و جبران ناپذیر، اقدام خلیفه اول و دوم در جلوگیری از نوشتن و حتی روایت و بازگو کردن احادیث پیامبر می باشد، اخبار مربوط به ممانعت عمر از تدوین و جمع آوری حدیث از نظر شیعه و سنی متواتر است، توجیه آنها این بود که بخاطر کثرت احادیث و اختلاف آنها و یا تدوین آنها، مردم از قرآن روگردان می شوند و کتاب خدا را رها می کنند، آری عمر قبلا- نیز در مقابل پیامبر وقتی حضرت فرمود: برای شما چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید، در مقابل حضرت گفته بود، کتاب خدا کافیت، حتی ابوبکر که پانصد حدیث از پیامبر جمع آوری کرده بود، همه آنها را آتش زد. (۴۳) و در همین راستا عمر به شهرها نامه نوشت که اگر کسی حدیثی را از پیامبر نوشته باید آن را از میان ببرد (۴۴) و خود او نیز وقتی دید حدیث بسیار شده است، به مردم دستور داد تا همه را نزد او آوردند، سپس فرمان داد تا همه را طعمه حریق سازند. (۴۵) او افرادی مثل عبدالله ابن مسعود و ابا درداء و ابا مسعود انصاری را حبس نمود، تنها به این جرم که از پیامبر زیاد حدیث نقل می کنند، آنها در مدینه ممنوع الخروج بودند تا بعد از عمر، که عثمان آنها را آزاد کرد. (۴۶) و در روایت دیگری آمده است که عمر ابن خطاب از دنیا رفت تا اینکه اصحاب پیامبر چون عبدالله ابن حذیفه و ابادرداء و اباذر و عقبه ابن عامر را از اطراف گرد آورد و گفت: این احادیثی که در اطراف از پیامبر پخش کرده اید چیست؟ گفتند: آیا از این کار نهی می کنی؟ گفت: نه، ولی نزد من باشید و تا من زنده ام حق ندارید از من جدا شوید، از شما حدیث می گیریم و یا بر شما رد می کنیم، بدینسان بود که تا عمر زنده بود نزد او ماندند. (۴۷) و ابوبکر به بهانه اختلاف در احادیث می گفت: از پیامبر چیزی حدیث نقل نکنید و هر کس از شما سؤال کرد بگوئید: میان ما و شما کتاب خداست. (۴۸) قرظه ابن کعب گوید: عمر به مشایعت ما که به عراق می رفتیم آمد و گفت: می دانید چرا شما را مشایعت کردم؟ گفتیم: می خواستی ما را احترام کنی، گفت: علاوه بر آن، کاری هم داشتم، شما نزد مردمی می روید که زمزمه ای مانند زمزمه زنبور عسل (در خواندن قرآن) دارند، آنها را با احادیث پیامبر سرگرم نکنید، من نیز شریک شما خواهم بود، به همین جهت بود که هر وقت به قرظه می گفتند برای ما حدیث بگو می گفت: عمر ما را منع کرده است. (۴۹) و به همین جهت بود که اصحاب پیامبر از نقل احادیث اجتناب می ورزیدند، و یاللعجب که بهانه این کار، گاهی شبهه ایجاد اختلاف و احادیث کاذب، و گاهی اعراض مردم از قرآن و گاهی زیاد و کم شدن سهوی در احادیث ذکر می شود.

خسارت جبران ناپذیر

اما کسی نیست که بپرسد، آیا کتاب خدا کافیت و احتیاج به تفسیر ندارد، آیا فرمان خداوند در اینکه ما اتاکم الرسول فخذوه،

چگونه است ، سنت پیامبر را مردم چگونه باید بدانند؟ و شما خود می دانید که وقتی صحابه پیامبر در حساسترین زمان ، یعنی سالهای اولیه بعد از پیامبر، که هنوز حوادث و سخنان پیامبر در ذهن آنها نقش دارد و فراموش نشده ، صحابه نیز زنده و سالم هستند، اگر از نقل احادیث ، منع شود چه ضربه جبران ناپذیری بر دین خداوند که می باید تا قیامت پابرجا بماند، خواهد زد. مصیبت بزرگتر آنکه پس از شیخین ، دیگران نیز روش آنها را پیش می گرفتند، و از احادیثی که زمان عمر روایت نشده بود منع می کردند. عثمان ابن عفان بر منبر می گفت : برای هیچکس جایز نیست ، حدیثی را که در زمان عمر و ابوبکر نشنیده روایت کند... (۵۰) معاویه نیز به دنبال همین سیاست ، که با اهداف او بسیار سازگاری داشت ، از احادیثی که در عهد عمر نبود، منع می کرد. (۵۱)

چرا با امیرالمؤمنین مشورت نکردند؟!

حال شما خوانندگان عزیز قضاوت کنید، که اگر روش عقلا و اندیشمندان را در عمل به خبر در پیش می گرفتند، و هر خبری که آورنده آن مورد اعتماد بود، قبول می کردند، همچنانکه اکنون روش عملی همه فقهاء اسلام از شیعه و سنی چنین است ، و بعلاوه اگر می خواستند احادیث از اعتبار والائی برخوردار باشد، با شخصیت بی نظیری مانند امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب مشورت می کردند؟! همو که پیامبر اکرم در حدیث صحیح فرمود: علی با قرآن است و قرآن با علی است و ایندو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض نزد من گرد آیند. (۵۲) آری آنچه در ذهن هر صاحب دقتی با مشاهده این روایات نقش می بندند همچنانکه علامه سید شرف الدین فرموده است این است که : صحابه در روز نخست بیش از ما به لزوم تدوین حدیث پی برده بودند ولی مطامعی داشتند که با بسیاری از نصوص صریح و انبوه روایات پیامبر که در یکجا گرد می آمد و در دسترس همه قرار می گرفت ، وفق نمی داد. (۵۳)

اجتهاد در مقابل فرمایش پیامبر!!

در همین راستا بود که عمر ابن خطاب صریحا اعلام کرد: دو متعه است که در زمان پیامبر حلال بود اما من از آن دو نهی می کنم و بر آن عقاب می کنم ، متعه حیج و متعه نساء! (۵۴) بزرگی فاجعه را بنگرید که صریحا اعلام می شود، پیامبر حلال کرده و من حرام می کنم !! و در پی آن سیاستها و محبتهاست که برای توجیه و دفاع از آن فتوی بکار می افتد و متعه را حرام می شمرد. در مسند احمد است که ابو موسی اشعری به مشروع بودن تمتع در حج فتوی می داد، مردی به او گفت : جلو بعضی از فتواها را بگیر، چون نمی دانی که امیرالمؤمنین عمر چه تغییراتی در احکام داده است . (۵۵) آری مشکله این بود که دستورات و اعمال عمر و ابوبکر همدیگر سنت پیامبر و فرمان خدا، و بلکه بالاتر از آنها قرار می گرفت و مقدم می شد و این همان انحرافی است که امام حسین علیه السلام باید آن را درمان کند، احمد ابن حنبل در مسند خود آورده است که ابن عباس گفت : پیامبر نیز حج تمتع بجای آورد، عروه ابن زبیر گفت : ابوبکر و عمر آن را قدغن نموده اند، ابن عباس جواب داد: این پسرک چه می گوید؟ گفتند می گوید: ابوبکر و عمر آن را حرام کرده اند، ابن عباس گفت : می بینم که اینان به هلاکت می رسند، من می گویم پیامبر چنین می گوید، آن ها می گویند ابوبکر و عمر ممنوع کرده اند! طبری و ثعلبی در تفاسیر خود و دیگران روایت کرده اند که حضرت علی علیه السلام فرمود: اگر عمر از متعه (عقد موقت) منع نکرده بود، جز افراد پست کسی زنا نمی کرد و به دنبال همین تغییرات و انحرافات بود که گفتن حی علی خیرالعمل را در اذان ممنوع نمود، تا مبادا مردم از رفتن به جهاد سست شود و حتی گفت که هر که آن را بگوید مجازاتش میکنم . (۵۶) و جمله الصلاة خیر من النوم ، نماز بهتر از خواب است را در اذان نماز صبح داخل نمود. (۵۷) و یاللعجب که مسلمانان در همه چیز اختلاف کنند حتی در گفتن اذان که در زمان پیامبر هر روز از ماءذنها می شنیدند. (۵۸)

و از جمله این انحرافات، صحیح دانستن سه طلاقه نمودن زن است در یک مجلس، برخلاف آیه قرآن و احادیث پیامبر اکرم که خود اهل سنت مثل صحیح مسلم و سنن بیهقی و مسند احمد و مستدرک احمد آورده اند، نسائی یکی از دانشمندان اهل سنت است گوید: به پیامبر خبر دادند مردی زن خود را یکجا سه طلاقه کرده، حضرت برخاست و در حالی که خشمگین بود فرمود: با بودن من با کتاب خدا بازی می شود؟ کار بجائی رسید که مردی عرض کرد یا رسول الله آیا او را نمی کشی؟! اما خلیفه دوم دید که مردم به سه طلاقه نمودن زن در یک مجلس عجله می کنند، خواست آنها را عقوبت کند، آن را امضا کرد!! (۵۹) خالد محمد خالد مصری در کتاب دموکراسی خود می نویسد: عمر ابن خطاب هر جا مصلحت می دید نصوص مقدس دینی قرآن و سنت نبوی را ترک می گفت! (۶۰) مسلمانان در اثر غفلت و پذیرش عملی انحراف در امامت و سستی و مستی مال و مقام، بجای تخطئه او به سکوت و پیروی پرداختند، و این گونه انحرافات از امثال ابوبکر و عمر راه را برای خلفای بعدی باز کرد، که هر چه خواستند کردند و کسی را هم حق اعتراض نبود، زیرا اساس آن قبلا- از سوی شیخین که مورد اتفاق آنان بود نهاده شده بود. در رمضان سال ۱۴ هجری عمر دستور داد تا مردم نماز مستحبی را به جماعت بخوانند و خود وقتی جماعت را دید گفت: چه بدعت خوبی است؟! (۶۱) و همو بود که دستور داد در نماز میت چهار تکبیر بگویند با اینکه طبق روایات اهل سنت مانند سیوطی در تاریخ الخلفاء و دیگران پیامبر پنج تکبیر می گفت. و همو بود که حد سرقت را از غلامان حاطب برداشت و به غرامت سنگین تبدیل کرد، (۶۲) و همو بود که حد زنا را از مغیره ابن شعبه که با ام جمیل زنا کرده بود دفع کرد، و این مغیره همان است که حلبی درباره او می نویسد: او با سیصد تا هزار زن همبستر شد که فقط هشتاد نفر از آنان شوهردار بوده اند! و خلیفه یکی از چهار شاهد را تشویق کرد تا در شهادت تردد و تاءمل کند و حد را ساقط نمود. (۶۳)

سیره شیخین یک سنت غیر قابل تردید شد!!

عمر و ابوبکر از دنیا رفتند در حالی که تغییرات و دگرگونیهای آنها همراه با شیفتگی دلهای بسیاری نسبت به ایشان بخاطر مسائلی که بعدا ذکر خواهد شد، سبب گردید که سیره آن دو بنام روش شیخین از پایه های احکام اسلامی شد، و مخالفت با روش آنها برای مسلمین قابل تحمل نبود، گرچه از حضرت علی علیه السلام باشد، بطوری که می بینیم پس از عمر در جلسه شورای شش نفره برای تعیین خلیفه بعدی، عبدالرحمن ابن عوف به حضرت علی علیه السلام می گوید: با تو بیعت می کنم مشروط بر اینکه به کتاب خدا و روش شیخین عمل کنی! ولی حضرت سیره آن دو را نپذیرفت، اما عثمان پذیرفت و خلیفه شد.

نامه معاویه به زیاد و روش عمر در مورد عجم

سلیم ابن قیس گوید: زیاد ابن سمیه نویسنده ای داشت که شیعه و با من دوست بود، نوشته ای را برایم خواند که از جانب معاویه در جواب نامه زیاد بود، معاویه در این نامه پس از بیان مطالبی در کیفیت فریب مردم و اداره قبائل به زیاد می گوید: با موالی و کسانی از عجمها که اسلام آورده اند به روش عمر ابن خطاب عمل کن! چرا که، این روش موجب خواری و ذلت آنان است. ۱- عربها می توانند با زنان و دختران عجم و موالی ازدواج کنند، اما آنها حق ازدواج با زنان عرب را ندارند. ۲- عربها از عجم ارث می برند ولی عجم از عرب ارث نمی برد. (۶۴) ۳- حقوق و سهمیه کسانی که از عرب نیستند کم شود. ۴- در جنگها، عجم در صف مقدم (سپر بلا) باشند. ۵- عجم را به (کارهای سخت مثل) کندن درخت و هموار کردن راهها بگمار. ۶- در نماز جماعت هیچگاه نباید عجم پیش نماز عرب شود. ۷- در نماز جماعت تا یک عرب هست، نباید عجم در صف اول باشد. ۸- نباید عجم را در گوشه ای از مرزهای مسلمانان، یا شهری از شهرهای آنها فرماندار کنی. ۹- هیچکدام از عجم نباید قاضی مسلمانان و یا مجتهد و فتوی دهنده باشد. سپس معاویه ادامه می دهد که: این همه روش عمر ابن خطاب نسبت به عجم و موالی بود، حقا که او با این خدمتی

که به امت محمد عموما و به بنی امیه خصوصا نمود، شایسته برترین پاداش است، به جانم سوگند، اگر آنچه او و رفیقش ابوبکر، و قوت و صلابت آنها در دین خدا نبود، ما و تمام این امت زیردست بنی هاشم (حضرت علی و خاندان او) بودیم و یکی پس از دیگری خلافت را همانند خاندان کسری و قیصر به ارث می بردند، ولی خداوند آن را از بنی هاشم خارج کرد و در عمر و ابوبکر نهاد، با اینکه در میان قبائل قریش پست تر از قبیله ایندو قبیله ای نیست، به همین جهت ما در خلافت طمع کردیم، چرا که ما از ایندو و اولاد این دو بخاطر ثروت و جنگ و نزدیکی به پیامبر، سزاوارتریم و... ای زیاد: وقتی نامه من به دست تو رسید، عجم را خوار کن، در تحقیر و تبعید آنان بکوش، و در هیچ کاری از عجم کمک مگیر و هیچگاه هیچ کاری برای آنها انجام مده ... ای زیاد: ابن ابی معیط به من خبر داد که تو نامه عمر را به ابوموسی اشعری استاندار عمر در بصره، خوانده بودی که در آن عمر ریسمانی به طول پنج و جب برای ابوموسی فرستاد و به او پیغام داد: ای ابا موسی، از اهل بصره از موالی و از مسلمانان عجم هر کدام که قد او به پنج و جب رسید، گردن بزن!! ابوموسی با تو مشورت کرد، ولی تو او را از عاقبت این کار برحذر داشتی، و با مشورت تو، آن نامه را برگرداند، و تو آن را به نزد عمر بازگرداندی و آنقدر اصرار کردی تا عمر را از این تصمیم بازداشتی و به او هشدار دادی که: این تصمیم می تواند سبب شورش و اختلاف گردد و مردم به طرف علی گرایش پیدا کنند و حکومت تو را از بین ببرند، تا اینکه او را منصرف کردی. آنچه آن روز کردی از روی تعصب نسبت به موالی بود، چون آن زمان می پنداشتی که خودت فرد گمنام و بی پدر و مولای قبیله ثقیف هستی. ولی ای برادر فکر نمی کنم در اولاد ابوسفیان فرزندی شومتر از تو باشد، وقتی که عمر را از تصمیم او منصرف کردی! و در ادامه این نامه آمده است که معاویه گفت: عمر به تو گفت: که تصمیم داشته فرمانی مبنی بر قتل عام اعاجم و موالی به سایر بلاد نیز بنویسد، اما تو به او گفتی: این کار را نکن، زیرا بیم دارم که علی آنها را که تعدادشان زیاد هم هست به یاری خود بخواند، و خودت می دانی دلاوری علی و خاندان او و دشمنی او را با تو و رفیقت، بدین گونه بو که عمر را از تصمیمش بازداشتی، ... ای برادر! اگر عمر را از تصمیمش منصرف نمی کردی، سنت عجم کشی امروز رایج بود، و خداوند ریشه اعاجم و موالی را بر می کند، خلفای بعدی هم به او اقتدا می کردند تا اینکه از آن ها در هیچ جا نام و نشانی بر جای نمی ماند، این اعاجم آفت دین هستند. چه بسیار بود سنتهایی که عمر در این امت برخلاف سنت پیامبر برقرار کرد و مردم متابعت کردند، این هم مثل یکی از اینها می شد. و سپس بعد از برشمردن پاره ای از سنتهای عمر ادامه داد که: بزرگترین و محبوبترین آنها که چشم ما را روشن کرد، گرفتن خلافت از بنی هاشم و از اهل آن و معدن آن بود، چرا که خلافت جز برای آنها شایسته نیست و زمین نیز جز به آنها آباد نشود، این نامه را پس از خواندن، پنهان کن و پاره نما نویسنده زیاد گوید: زیاد پس از خواندن نامه معاویه آن را به زمین انداخت و به من گفت: وای بر من که از شیعیان آل محمد بودم ولی از پیروان شیطان شدم، از شیعیان کسی که مثل این نامه را می نویسد، بخدا مثل من، همانند شیطان است که از سجده بر آدم بخاطر تکبر و کفر و حسد امتناع ورزید. راوی گوید: شب نشده، از روی نوشته، نسخه برداری کردم، شب که شد، نامه را گرفت و پاره کرد و گفت: کسی از مضمون نامه مطلع نشود، ولی نمی دانست که من نسخه برداری کرده ام. (۶۵) و مسعودی در مروج الذهب آورده است که عمر ابن خطاب فرمان داد که: فقط کنیزان عجم را به مدینه راه دهید نه مردان را.

انحرافات در زمان عثمان شدت گرفت

هر چه از عهد پیامبر بیشتر می گذشت، انحرافات اوج می گرفت و ظهور بیشتری می یافت در زمان عثمان این انحرافات بسیار زیاد و علنی شد، بدعتها و جسارتها و انحرافات او از دستورات الهی بیش از آن است که در یک کتاب ذکر شود، دوران عثمان، دوران عزت مخالفین پیامبر و ذلت صحابی بزرگ حضرت است.

اهانت به صحابه پیامبر، عبدالله ابن مسعود

او عبدالله ابن مسعود صحابی عظیم الشان پیامبر را بخاطر اعتراضات وی بر تغییراتی که در دین خدا می داد، در ملاء عام مورد خطاب قرار داده گفت: جانور زشتی نزد شما آمد که هر که به طعام وی رود، کثافت استفراغ خواهد کرد! و دستور داد او را با وضع ناهنجاری از مسجد بیرون کنند، و در اجرای فرمان او ابن مسعود را بلند کردند و چنان بر زمین کوفتند که یکی از پهلوهایش شکست، ابن مسعود گفت: فلانی بدستور عثمان من را کشت. (۶۶)

اهانت به عمار یاسر، صحابی بزرگ پیامبر

و به دنبال آن اهانت‌های اوست به عمار یاسر صحابی بزرگ پیامبر و ضرب و شتم او، احادیث در فضائل عمار بسیار وارد شده است، اما عثمان همچنانکه بلاذری در انساب آورده است عمار را بخاطر اعتراض به رفتار عثمان در سوء استفاده از بیت المال، اهانت کرده به او گفت: ای فرزند کسی که جلو ادرارش را نمی گیرد، بر من جرات کردی؟ سپس دستور داد که بگیردش، عمار را به نزد عثمان آوردند، آنقدر عمار را زد تا غش کرد و طبق روایت بلاذری با لگد به میان پای او زد تا غش کرد، به گونه ای که نماز ظهر و عصر از او فوت شد. بار دیگر نیز وقتی خبر رحلت اباذر در تبعیدگاه ربذه که به دستور عثمان صورت گرفته بود به عثمان رسید گفت: خدا او را رحمت کند! عمار (با کنایه) گفت: آری خدا او را از طرف همه ما رحمت کند، عثمان (که از این کنایه برآشفته بود) گفت: ای که آ... پدرش را گاز می گرفت، آیا می اندیشی که از تبعید او پشیمانم، (ادب خلیفه را ملاحظه کنید) سپس دستور داد تا بر پشت عمار کوبیده و گفت: تو هم به همان جای ابوذر برو، عمار آمده حرکت شده بود که طائفه بنی مخزوم به حمایتش آمدند، خبر به حضرت علی علیه السلام رسید و از حضرت خواستند با عثمان صحبت کند، حضرت به عثمان فرمود: ای عثمان از خدا بترس، تو یکی از مردان شایسته مسلمین (ابوذر) را تبعید کردی که در آن تبعید جان سپرد، الان می خواهی همانند او را نیز تبعید کنی، سخن میان ایندو طولانی شد تا اینکه عثمان گفت: تو (یا علی) به تبعید شدن سزاوارتری از عمار، حضرت فرمود: اگر می خواهی این کار را بکن، اما مهاجرین جلو عثمان را گرفتند و گفتند: اینکه نمی شود هر که با تو سخن گوید او را تبعید کنی؟ و لذا از تبعید عمار صرف نظر کرد. و در مورد عمار همین بس که پیامبر فرمود: هر که عمار را ناسزا گوید و یا دشمن دارد خدا او را ناسزا گوید و دشنام دارد. (۶۷)

انحراف بزرگ و تبعید ابوذر غفاری

اما داستان تبعید ابوذر به شام و از آنجا به ربذه و رحلت وی در آنجا از مسلمات و وقایع اسف بار تاریخ اسلام است، و شما خود بهتر می دانید وقتی بزرگان اسلام این چنین تحقیر شوند، برای اسلام چه ارزش و آبرویی باقی خواهد ماند. او دستور داد تا ابوذر را به بدترین وجه از شام به مدینه آورند و گفت: او را بر روی شتر درشت سوار کن و همراهی سخت با او همراه کن که شب و روز براند تا یاد عثمان و معاویه را فراموش کند، ابوذر که در سن پیری و لاغری اندام و بلندی قد و دارای سر و ریش سفید بود، چنان در میان راه سختی کشید که رانهای پای او زخم شاد و گوشت آن ریخت و سخت کوفته و رنجور شد، و در مجلس مباحثه ای که میان ابوذر و عثمان رخ داد، عثمان ابوذر را متهم کرد که در حدیث خود به پیامبر دروغ می بندد، ابوذر حضرت علی را گواه گرفت، حضرت بنفع ابوذر شهادت داد و از او دفاع کرد، عثمان که از این سخن برآشفته بود با کمال جسارت به حضرت امیر علیه السلام گفت: خاک بر دهانت باد (مؤلف گوید: اگر نه این بود که می بایستد عمق فاجعه روشن شود جرات آوردن این جسارت را نداشتیم). حضرت امیر نیز به او فرمود: خاک بر دهان خودت باد، این چه کاری است که می کنی و چه انصافی است که روا می داری؟ چرا بخاطر نامه معاویه و سخن نامعلوم او، با اباذر چنین می کنی؟ با اینکه ظلم و فساد و فتنه و عناد معاویه معلوم است.

انحراف بزرگ و جسارتی بزرگتر به امیرالمؤمنین

آری گستاخی عثمان به جایی رسید که مکرر به حضرت امیر علیه السلام نیز جسارت می کرد، گاهی پیغام می داد که حضرت از مدینه بیرون رود، و گاهی حضرت امیر را با فرد خبیث و ملعونی مثل مروان مقایسه کرده می گفت: بخدا قسم تو نزد من از مروان برتر نیستی، حضرت امیر به او فرمود: آیا به من اینگونه می گوئی و مرا با مروان یکسان می کنی، بخدا که من از تو برترم، پدرم از پدرت و مادرم از مادرت برترند، فامیل من اینها هستند، تو هم فامیل خود را بیاور؟ و از همه شنیع تر جسارتی است که تاریخ همانند آن را نسبت به حضرت امیر نشان نمی دهد، حضرت امیر می فرماید: روزی عثمان در گرمی هوا به دنبال من فرستاد، وقتی نزد او رفتم دیدم روی تختی نشسته و عصائی در دست داشت، و در پیش روی او چند کیسه طلا و نقره بود بمن گفت: ای پسر ابوطالب، هر چه می خواهی از درهم و دینار شکم خود را پر کن که مرا آتش زدی به او گفتم: اگر این مال را کسی به تو بخشیده یا ارثی است یا سود تجارت است و می خواهی صله رحم کنی، من یا قبول می کنم و تشکر می نمایم یا قبول نمی کنم تا به اموال تو اضافه شود! و اگر این مال، مال خداست و از بیت المال است که در آن حق مسلمانان و یتیم و در راه مانده است، بخدا تو را نرسد که به من دهی و من را نرسد که از تو بگیرم. عثمان (که خشمگنی شده بود) به طرف من آمد و با آن چوبدستی شروع به زدن من کرد! بخدا سوگند که من دستش را رد نکردم تا اینکه هر چه خواست کرد، سپس عبا را بر کشیدم و به منزل آمد و گفتم: اگر من امر به معروف و نهی از منکر کردم خدا میان من و تو (حاکم) باشد. (۶۸)

انحراف دیگر در بزرگداشت افراد پست

۱- مروان پس از بررسی اجمالی و ذکر نمونه ای از برخورد خلیفه سوم با اصحاب بزرگ پیامبر، نگاهی گذرا می اندازیم به افرادی که در خلافت عثمان، مورد احترام و عزت قرار گرفتند، از جمله افرادی که به ناحق مورد احترام و لطف عثمان قرار گرفتند مروان ابن حکم است، عثمان قریه فدک را همان که صدیقه کبری سلام الله علیها به شدت بر آن اصرار می نمود، اما ابوبکر و عمر او را منع نمودند، و با جعل مطالبی از پیامبر که هر چه ما باقی گذاریم صدقه است فدک را از حضرت گرفتند، آری عثمان آن را یکجا در اختیار مروان قرار داد (۶۹)، چرا که مروان پسر عموی او و شوهر دخترش بود، و به این مقدار نیز بسنده نکرد، هنگامی که آفریقا در زمان عثمان فتح شد، خمس آن را که پانصد هزار دینار بود یکجا به مروان بخشید (۷۰)، و در نوبت دیگر دستور داد یکصد هزار و پنجاه اوقیه به مروان از بیت المال پرداخت کنند، کلیددار بیت المال زید ابن ارقم بود وی اعتراض کرد و گفت: اگر به مروان صد درهم می دادی زیاد بود، اما وی کلیددار را عزل کرد. (۷۱) این مروان که اینقدر مورد لطف عثمان قرار گرفته است، هموست که پیامبر اکرم، پدرش حکم و اولاد حکم را لعنت نمود و وقتی مروان ابن حکم (پس از ولادت) نزد حضرت رسول آوردند فرمود: وزغ ابن وزغ ملعونی است پسر ملعونی است پسر ملعون (۷۲)، و این ملعون همان است که به امام حسین علیه السلام گفت: (شما) خانواده ملعونی هستید، و حضرت حسین علیه السلام به او فرمود: بخدا سوگند، خداوند تو را در حالی که در پشت پدرم بودی لعنت نموده است (۷۳)، و این مروان همان است که خطبه عید را قبل از نماز می خواند تا مردم متفرق نشوند و او حضرت امیر علیه السلام را سب کند. (۷۴) و این مرد همان است که در هر جمعه و جماعتی حضرت امیر را سب می کرد، حتی می فرستاد تا شخصی درون خانه امام مجتبی رود و او و پدر بزرگوارش را به شدت ناسزا گوید. (۷۵) و او همان است که جلو جنازه امام مجتبی را گرفت و گفت: نمی گذارم او کنار پیامبر دفن شود. (۷۶) آری عثمان این وزغ ملعون را امین خود و مشاور خویش قرار داد و بر مسلمین مسلط کرد.

حکم ابن عاص مورد عنایت خلیفه می شود.

و از جمله افراد پستی که بوسیله عثمان مورد احترام قرار گرفتند، حکم ابن ابی العاص، عموی عثمان و پدر مروان است، این مرد از همسایه های پیامبر در جاهلیت بود از همه بیشتر پیامبر را اذیت می کرد، در پشت سر حضرت با نشان دادن حالاتی حضرت را مسخره می کرد و چشمک می زد، طبق روایات، پیامبر در یکی از این مواقع او را نفرین نمود و چشم او تا آخر عمر پرش پیدا کرد. او همان است که هنگامی که پیامبر با یکی از همسرانش بود، بر حضرت مشرف شد و بدچشمی کرد، حضرت در حالی که نیزه کوچکی در دست داشت، به دنبال او بیرون آمده فرمود: چه کسی عذر خواه من است از این وزغ ملعون، و سپس او و فرزندانش را به طائف تبعید فرمود، عثمان پس از پیامبر از ابوبکر و عمر خواست تا او را برگردانند، اما آنها قبول نکردند ولی او خود در زمان خلافتش اینکار را کرد، قبلاً- گفتیم که پیامبر این فرد و فرزندش مروان را لعنت نمود، اما عثمان او را پناه داد و صدقات قضاعه را که سیصد هزار درهم بود، در اختیار وی نهاد. (۷۷)

ولید فاسق شرابخوار از خلیفه هدیه می گیرد

یکی دیگر از کسانی که مورد لطف عثمان قرار گرفت، ولید ابن عقبه برادر مادری خلیفه است، عثمان به او یکصد هزار از بیت المال عطا کرد. و این ولید همان است که پدرش از سرسخت ترین دشمنان پیامبر بود و بر روی پیامبر آب دهان پرتاب کرد، پیامبر اکرم به وی فرمود: اگر بیرون مکه تو را ببینم سرت را با شمشیر جدا می کنم، و در جنگ بدر اسیر و کشته شد، اما خود ولید همان است که قرآن او را فاسق نامیده است، او فاسقی است، شرابخوار و زناکار، که نسبت به دین هتاک است. ولید همان است که وقتی بر کوفه از طرف عثمان امیر شد، با حالت مستی به نماز آمد و در محراب مسجد قبی کرد و نماز صبح را چهار رکعت خواند و در نماز شعر عاشقانه خواند و گفت: آیا می خواهید بیشتر بخوانم؟! آری عثمان این فاسق فاجر را مامور صدقات بنی ثعلب کرد و سپس استاندار کوفه نمود و بر نوامیس و دین مردم امین قرار داد، تعجب آور آنجاست که خلیفه در اجرای حد بر این شرابخوار سستی می کرد تا اینکه حضرت امیر علیه السلام حد را بر او جاری نمود. (۷۸)

ابوسفیان مورد عنایت خلیفه می شود

فرد دیگری که مورد احترام و لطف خلیفه قرار گرفت ابا سفیان ابن حرب است، عثمان همان روزی که به مروان یکصد هزار داد به ابوسفیان دوست هزار از بیت المال داد. (۷۹) اما ابوسفیان همان دشمن سرسخت پیامبر است در جاهلیت و پناهگاه منافقین است در اسلام، حضرت علی علیه السلام به او فرمود: تو همواره دشمن اسلام و مسلمین بوده ای، و هموست که پیامبر او و دو پسرش معاویه و یزید (برادر معاویه) را در وقتی که با هم می آمدند لعنت نمود و فرمود: خدایا لعنت کن سواره را (ابوسفیان) و آنکه جلو و آنکه پشت اوست. (۸۰) تعجب اینجاست که هر سه تایی این افراد ملعون مورد احترام سه خلیفه قرار گرفتند، زیرا ابوبکر، یزید ابن ابوسفیان را والی شام کرد، و عمر معاویه را پس از یزید، والی شام نمود و عثمان نیز ابوسفیان را گرامی داشت. و به طرق مختلف روایت کرده اند که وقتی عثمان خلیفه شد، ابوسفیان نزد عثمان آمد و گفت: خلافت پس از عمر و ابوبکر به تو رسید، آن را مانند توپ به گردش در آور و پایه های آن را در بنی امیه قرار ده، که حق همین حکومت است و بهشت و جهنمی در کار نیست، عثمان فریاد زد: از من دور شو خدا به تو چنین و چنان کند. (۸۱) و در روایت دیگر آمده است که ابوسفیان پس از آنکه نابینا شده بود، نزد عثمان آمد و پرسید: آیا کسی هست؟ گفتند: نه، گفت: خدایا کار را کار جاهلیت قرار ده و حکومت را حکومت غاصبانه و پایه های زمین را برای بنی امیه بر پا کن. (۸۲) آری این دشمن دیرین اسلام با این وضعیت مورد لطف و تفقد خلیفه قرار می گیرد.

عنايات خليفه به عبدالله ابن سعد

و از جمله افراد بنی امیه که مورد لطف خلیفه اموی قرار گرفتند برادر رضاعی عثمان عبدالله ابن سعد ابن ابی سرح است ، عثمان خمس غنائم آفریقا را در جنگ نخست که پانصد هزار دینار می شد به وی بخشید در حالی که بهره یک سواره نظام سه هزار بود. (۸۳) و او را والی کشور مصر نمود و مردم آنجا از ظلم وی به عثمان شکایت بردند ولی عثمان بر حکومت وی پافشاری می کرد، این عبدالله همان است که ابتدا مسلمان شد سپس مرتد شد و پیامبر هنگام فتح مکه ، فرمود تا او را بکشند، و خودش مباح است هر چند که زیر پرده کعبه باشد، اما عثمان او را پناه داد و پنهان کرد تا در موقعیت مناسب از پیامبر برای وی امان خواست ، پیامبر مدتی سکوت نمود، سپس قبول فرمود، وقتی عثمان رفت ، پیامبر فرمود: من سکوت نکردم مگر بخاطر اینکه یکی از شماها برخیزد و گردن او را بزند. (۸۴) آری این افراد بخاطر اینکه جزء خاندان بنی امیه و منسوبین عثمان هستند مورد لطف قرار می گیرند گرچه اسلام از آن ها بیزار است .

بنی امیه در زمان عثمان بر مردم مسلط شدند

بطور خلاصه آنکه عثمان ، تمام سعی خود را بر آن گذارد تا طبق گفته ابوسفیان تمام مراکز حساس را به بنی امیه واگذار کند، معاویه را در شام تام الاختیار قرار داد، عبدالله ابن ابی سرح را در مصر گمارد و ولید را در کوفه و مروان را مشاور خود نمود. بلاذری در انساب گوید: عثمان چه بسیار که بنی امیه را حکومت می داد و وقتی اعمال آنها مورد اعتراض اصحاب پیامبر قرار می گرفت و به او تذکر می دادند، گوش نمی داد (۸۵) او شیفته خاندان خود بنی امیه بود و تلاش می کرد تا یک حکومت اموی پیا کند، شبل ابن خالد نزد عثمان آمد وقتی که در مجلس او جز بنی امیه کسی نبود و گفت : ای گروه قریش شما را چه شده ؟ آیا در میان شما طفلی نیست که بخواهد بزرگ شود، یا فقیری که بخواهد غنی گردد یا گمنامی که بخواهید نامش را بلند گردانید، چرا این اشعری - ابوموسی - را بر عراق مسلط کرده اید که آن را کاملاً ببلعد، عثمان گفت : چه کسی را برای عراق در نظر دارید؟ گفتند: عبدالله ابن عامر، و او عبدالله را در حالی که بیست و چهار یا پنج ساله بود بر عراق حاکم نمود. (۸۶) آری عثمان بنی امیه را بر امت اسلامی مسلط می کرد و می گفت : اگر کلیدهای بهشت در دست من بود، آن را به بنی امیه می دادم تا همگی وارد بهشت شوند. (۸۷) و چه زیبا و دقیق است تعبیر حضرت امیر علیه السلام نسبت به اعمال عثمان آنجا که در خطبه شقشقیه می فرماید: هنرش خوردن و دفع کردن بود، فرزندان پدرش (بنی امیه) مانند شتر گرسنه که در فصل بهار علف صحرا را با اشتها می بلعد، آن ها نیز اموال خدا را غارت کردند، تا اینکه شیرازه زندگیش گسیخت ، اعمالش در سقوطش تسریع کرد و شکم خوارگی او وی را هلاک کرد. (۸۸)

بنی امیه از نظر قرآن و حدیث

آری عثمان شیفته خاندان بنی امیه است در حالی که قرآن این خاندان را شجره ملعونه می نامد، و آن وقتی بود که پیامبر در خواب دید که بنی امیه همانند میمونها بر منبرها قرار گرفته اند، و غصه دار شد و فرمود: بزودی آنها بر شما غلبه می کنند و رؤسای بدی خواهند بود، خداوند آیه ۶۰ سوره اسراء را نازل نمود که در طی آن فرمود: و ما جعلنا الرؤی اللتی اریناک الالفته للناس و الشجره الملعونه فی القرآن الایه . (۸۹) و از ابی برزه روایت کرده اند که مبعوض ترین زنده ها یا مبعوض ترین مردم نزد پیامبر بنی امیه بودند، و حضرت امیر علیه السلام فرمود: هر امتی آفتی دارند و آفت این امت بنی امیه هستند. (۹۰) و اگر می خواهید به کیفیت اسلام و مسلمین در دوران حکومت بنی امیه پی ببرید به سخن پیامبر اکرم توجه کنید که فرمود: هرگاه بنی امیه تعدادشان به چهل

نفر رسید، بندگان خدا را برده خود گردانند و مال خدا را بخشش قرار دهند، و کتاب خدا را به فساد و تباهی کشند. (۹۱)

خلافت حضرت امیر و مشکلات به ارث رسیده

فساد و تباهی در زمان عثمان کار را به جایی رساند، که خشم مردم را برانگیخت و سرانجام او را در میان خاندانش به قتل رساندند، و قتل او خود سر منشاء حوادث بزرگ و جنجالی در تاریخ شد، پس از عثمان، مردم به طرف حضرت علی علیه السلام هجوم بردند، حضرت با اصرار زیاد مردم خلافت را پذیرفت، اما با اینکه به آنها تذکر داد که روش او با دیگران فرق دارد، و آن ها قبول کردند، ولی در عمل هرگز نتوانستند خود را با عدالت علوی وفق دهند. طی پنج سال حکومت حضرت امیر، اکثر آن به سه جنگ خونین و داخلی با ناکثین و مارقین و قاسطین سپری شد، اصرار حضرت امیر نیز بر اصلاح امور بخاطر رسوخ سنتهای خلفای گذشته بی ثمر ماند، در مقابل اعتراض حضرت امیر به برخی بدعتها مردم صدا بر می آوردند که سنت شیخین را می خواهد تغییر دهد، وای که سنت شیخین از میان رفت !!

معاویه بیست سال امیر و بیست سال خلیفه بود

و پس از شهادت حضرت امیر علیه السلام معاویه که تا بحال بعنوان یک شورشی شناخته می شد، رسماً بعنوان خلیفه بر سر کار آمد، روی کار آمدن معاویه، نمودار شدن تمام کینه های باطنی بود که سالها جرات ظهور نداشتند، حکومت وی اوج تباهی و فساد جریان مخالف را نشان داد، معاویه از دوران خلیفه دوم پس از برادرش یزید والی شام شد، عمر در زمان خلافتش برخلاف برنامه و طبیعت خود که به استناداران سخت گیری می کرد! با معاویه مسامحه کرد و به او گفت: نه بتو امر می کنم و نه تو را نهی می کنم (۹۲)، و به این ترتیب او در اعمال خود افسار گسیخته و همانند پادشاهان کسری و قیصر عمل می کرد او که سالهای سال در شام حکومت کرده بود و پایه خود را محکم نموده بود، با بدست گرفتن خلافت، دین خدا را به بازیچه گرفت، معاویه بیست سال از زمان عمر تا پایان خلافت عثمان بر شام امیر بود، و پس از آن نیز به مدت بیست سال دیگر بعنوان خلیفه خلافت کرد.

شناسنامه معاویه ابن ابی سفیان

ما برای نشان دادن مظلومیت اسلام و اهل البیت علیهم السلام در زمان امام حسین علیه السلام ناچاریم مقداری بیشتر راجع به احوالات مردم و انحرافات دینی در زمان خلافت بیست ساله معاویه صحبت کنیم. مادرش هند دختر عقبه است، که در دشمنی پیامبر بسیار کوشا بود، و از ابن ابی الحدید و ابن عبدربه نقل شده است که گفته اند هند متهم به زنا بوده، بلکه گفته اند از زنادهندگان معروفه بوده است. و او همان است که پس از شهادت حضرت حمزه عموی گرامی پیامبر اکرم بر سر نعش ایشان آمد و جگر ایشان را در آورده و در دهان گذارد و به قدرت الهی سخت شد و دندان در وی اثر نکرد و سپس جسد حمزه را مثله کرد و اعضا قطعه قطعه شده حضرتش را چون گردنبند آویخت، سایر زنان قریش نیز به او اقتداء کرده با شهداء چنین کردند، و زینب کبری در مجلس یزید همین جریان را به یزید گوش زد نمود. این کار بر رسول خدا گران آمد و خون هند را هدر نمود، و به همین سبب بود که او را هند جگرخوار نامیدند. (۹۳) اما پدر معاویه همان ابوسفیان است که در سابق نسبت به شدت عداوت و نفاق او تا آخر عمر، اندکی صحبت شد، لیکن باید دانست که طبق نظر محققین، ابوسفیان در ظاهر پدر معاویه است. چنانکه راغب اصفهانی در محاضرات و ابن ابی الحدید از ربیع الابرار زمخشری نقل کرده است که نسب به معاویه به چهار نفر می رسد ۱- مسافر ابن ابی عمرو ۲- عماره ابن ولید ۳- عباس ۴- صباح، و این مصباح کارگر ابوسفیان و جوان زیبا بود، برعکس ابوسفیان که بسیار زشت و کوتاه بود، علامه حلی رضوان الله علیه نیز از کلبی نسابه که از ثقات علماء اهل سنت است نقل کرده و فضل ابن روزبهان که از

علماء عامه است او نیز قبول کرده که معاویه فرزند چهارنفر بوده است و هند مادر او از زنادهندگان مشهور و صاحب پرچم بوده است، که بیشتر با غلامان سیاه آمیزش داشته و هرگاه بچه سیاه می زاد، او را می کشت، یکی از مادر بزرگهای معاویه بنام حمامه نیز صاحب پرچم بود و در زنا بسیار فعال بوده است. امام مجتبی علیه السلام نیز در کلام خویش به معاویه به همین نکته اشاره دارد آنجا که فرمود: تو خود می دانی آن بستری را که بر آن متولد شده ای. (۹۴)

سه نفر در مقابل سه نفر

آن پدر معاویه و این خود معاویه و آن دیگری هم یزید پسر معاویه که احوالش معروف است و عجب اینجاست که پدر معاویه در مقابل پسر پیامبر ایستاد، و خود معاویه در مقابل حضرت علی علیه السلام و فرزند معاویه در مقابل امام حسین علیه السلام و این تناسب افراد یک خاندان را نشان می دهد. حکیم سنائی در این مورد گوید: داستان پسر هند مگر نشیدی که ازو و سه کس او به پیمبر چه رسید پدر او دُر دندان پیمبر بشکست مادر او جگر عم پیمبر بمکید او بناحق حق داماد پیمبر بستاد پسر او سر فرزند پیمبر برید بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد لعن الله یزیدا و علی آل یزید

رسوائی تا کجا؟

عجب آنجاست که در محاضرات ج ۱ ص ۱۷۲ راغب از قدامه نقل می کند که اولاد زنا نجیب تر از حلال زاده ها هستند زیرا هنگام زنا، مرد با شهوت و نشاط است و فرزند او کامل به دنیا می آید، اما در آمیزش حلال، آمیزش از شهوت مصنوعی است!! و مانند همین را قطب شیرازی در نزهه القلوب آورده و افزوده است که به همین جهت عمرو ابن عاص و معاویه از زیرکان سیاستمدار بوده اند. (۹۵) آیا کسی نیست که از این جاهلین متعصب پرسد، بر فرض شما غیرت دینی ندارید؟ اما عقل و علم شما کجا رفته است؟ آیا هر زناکننده ای پر شهوت است؟ آیا هر زناکننده ای عذب و بی همسر است، آیا آن زن زنادهنده که هر روز با کثیفی می آمیزد و شهوت او مرده است، در انعقاد نطفه بی تاءثیر است؟! و از آن طرف آیا هر آمیزش حلالی، از روی شهوت مصنوعی و بدون نشاط است؟ خداوند تعصب و محبت های بیجا را بکشد که چگونه عقل و شرع انسان را خام و بی اثر می کند!! اینها و امثال اینان بدانند که رسوائی و افتضاح امثال معاویه و یزید، با آب زمزم و کوثر قابل تطهیر نیست، تا چه رسد به این لقلقه ها و آوازهای شوم.

معاویه از نظر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

معاویه در زمان پیامبر اکرم مکرر مورد لعن و نفرین حضرت قرار گرفته است، قبلا گفتیم پیامبر او را و پدرش و برادرش را یکجا لعنت نمود. و در روایت است که پیامبر اکرم در سفری شنیدند که دو نفر غنا می خوانند و به یکدیگر پاسخ می دهند، فرمود: ببینید ایندو کیستند؟ عرض کردند: معاویه و عمرو ابن عاص هستند، حضرت دو دست خویش بلند نموده عرضه داشت: خدایا آندو را به آتش برسان رساندنی. (۹۶) و در حدیث دیگری است که پیامبر فرمود: از این جاده مردی ظاهر می شود که به غیر از سنت می میرد و معاویه پیدا شد. (۹۷) و باز حضرت رسول به معاویه در حالی که عبور می کرد فرمود: خدایا او را لعنت کن و او را سیر مکن مگر با خاک (۹۸) و فرمود: هرگاه معاویه را بر روی من دیدید او را بکشید، ابوسعید خدری راوی حدیث گوید: اما ما این کار را نکردیم و لذا رستگار نشدیم!! آری این حدیث را علماء اهل سنت با چهار طریق معتبر نقل کرده اند، بلکه روایت کرده اند که مردی از انصار در زمان عمر خواست معاویه را بکشد، ما گفتیم: شمشیر نکش تا به عمر گزارش کنیم (ظاهرا هنگام امارت معاویه در شام بوده است) مرد انصاری گفت: من از پیامبر شنیدم که می فرمود: هرگاه معاویه را بر روی من دیدید که خطبه می خواند

بکشید، اما گفتیم: ما هم شنیده ایم ولی اقدامی نمی کنیم تا به عمر گزارش کنیم، آنها به عمر نوشتند، اما عمر تا هنگام مرگش پاسخی نداد. و یاللعجب که طرفداران معاویه خود را به زحمت انداخته اند تا این حدیث را توجیه کنند، گاهی گفته اند: مراد از معاویه آن معاویه نیست، گاهی گفته اند پیامبر گفت: او را بپذیرید، نه اینکه بکشید، و غیر ذلک. (۹۹) و اگر اطلاع کاملی از معاویه و احوالات او خواسته باشی، به امیرالمؤمنین علیه السلام و سخنرانیها و نامه های وی، مراجعه کن، که کسی مانند حضرتش ترا از معاویه مطلع نکند.

معاویه و شراب

احمد ابن حنبل که از پیشوایان اهل سنت است در کتاب خود بنام مسند احمد ج ۵:۳۴۷ از عبدالله ابن بریده نقل کند که گفت: من و پدرم نزد معاویه رفتیم، بعد از صرف غذا، شراب آوردند، معاویه خورد، و به پدرم نیز تعارف کرد، پدرم گفت: از آن موقع که پیامبر آن را حرام نمود من آن را ننوشیده ام، معاویه پاسخ داد: من زیباترین جوان قریش بودم، از هیچ چیز مثل شراب لذت نمی بردم، مگر شیر یا هم صحبت شدن با انسان شیرین سخن. (۱۰۰) آری طبق فرمایش علامه امینی ره این تنها یزید نبود که شرابخوار و دائم الخمر بود، بلکه خاندان معاویه، از ابوسفیان گرفته تا معاویه و یزید هر سه با شراب انس داشته اند.

معاویه و ربا

بزرگان اهل سنت روایت کرده اند که معاویه ظرفی از طلا-یا نقره را به بیشتر از خودش فروخت، یعنی ظرف طلائی را با طلای بیشتری معامله کرد. یکی از اصحاب پیامبر بنام ابودرداء به او گفت: از پیامبر شنیدم که می فرمود: این گونه اشیاء باید به هم وزن فروخته شود (نه بیشتر) اما معاویه گفت: من در این کار اشکالی نمی بینم، ابودرداء گفت: کیست که مرا از معاویه معذور کند، من او را از پیامبر خبر می دهم، اما او از رأی خود به من می گوید و سپس عهد کرد که با معاویه در یک سرزمین نباشد، و در حدیث دیگری عبادۀ ابن صامت نیز در شام معاویه را از این ربا نهی کرد اما معاویه اعتراض کرده و گفت این حدیث را بازگو کن و مگو، عبادۀ گفت: می گویم هر چند معاویه را ناخوش آید. (۱۰۱)

بدعت بزرگ معاویه

معاویه در دوران خود، کارهایی کرد که قبلاً سابقه نداشت و به اولیات معاویه معروف است و پاره ای از آنها جزء بدعتهای دینی محسوب می شود، که در تواریخ مفصل ذکر شده است. از شنیع ترین کارهایی که خلاف فرمایش صحیح پیامبر اکرم بطور علنی در زمان معاویه صورت گرفت این بود: زیاد ابن ابیه، که او را زیاد ابن عبید هم می نامیدند، و خود معاویه نیز در نامه ای که به زیاد در ایام امام مجتبی نوشته بود، او را به زیاد ابن عبید خوانده و او را توییخ کرده بود که تو مادر و بلکه پدر نداری، اما با کمال وقاحت بعداً، زیاد را برادر خود خواند، زیرا ابوسفیان ادعا کرده بود که من با مادر زیاد (سمیه) که از ناپاکان صاحب پرچم در جاهلیت بود و با وجود داشتن شوهر زنا می داد، زنا کرده ام و زیاد فرزند من است! با وجود اینکه در میان امت اسلام معروف و قطعی است که پیامبر اکرم فرمود: فرزند ملحق به شوهر است و مدعی زنا را باید سنگسار نمود، اما معاویه به سخن پدرش ابوسفیان و فاسق دیگر اعتماد کرد و زیاد را برادر خود نامید، زیرا زیاد از طرفداران سرسخت معاویه شده بود، بعد از آنکه در ابتدا از یاران حضرت امیر علیه السلام بود، آری زیاد بعد از پنجاه سال که پدر مشخصی نداشت و منسوب به کسی نبود، به شهادت ابی مریم سلولی که گفت: شهادت می دهم که ابوسفیان نزد من آمد و از من فاحشه ای خواست، من گفتم جز سمیه کسی نیست، او گفت: قبول است گرچه زیر بغل او بد بوست، و با او زنا کرد. (۱۰۲)

معاویه و پیامبر و پیامبری

احمد ابن ابی طاهر در کتاب اخبارالملوک آورده است که : وقتی معاویه صدای مؤذن را شنید که می گوید: اشهد ان محمدا رسول الله ، گفت : مرحبا بر این پدر! ای فرزند عبدالله تو همت بلندی داشتی ! راضی نشدی جز به اینکه اسم خود را کنار نام پروردگار جهانیان قرار دهی . (۱۰۳) طبری در تاریخ خود آورده است که عمرو عاص با عده ای از اهل مصر نزد معاویه آمدند، عمرو عاص به همراهان سفارش کرد تا می توانید، معاویه را تحقیر کنید و از ارزش او بکاهید، حتی سفارش کرد که بر معاویه بعنوان خلیفه ، سلام نکنید. معاویه که از این زد و بند آگاه شده بود به نگهبانان سفارش کرد که بر میهمانان آنچنان سخت بگیرد که هر کدام بیش از نجات جان خود چیزی در نظر نداشته باشد، میهمانان وارد شدند، اولین نفر، مردی بود بنام ابن الخياط، او با آن بلائی که بر سرش آورده بودند، به نزد معاویه آمد و گفت : سلام بر شما ای رسول الله ، دیگران نیز همین کار را کردند، وقتی خارج شدند، عمرو عاص گفت : خدا شما را لعنت کند، من گفتم که به خلافت بر او سلام نکنید، شما به پیامبری بر او سلام کردید. (۱۰۴) آری زمینه روحی و صفات و خصائص معاویه در فکر پهلوی زدن به نبوت است ، لذا به این افراد اعتراض نکرد و سخن آنها را انکار نمود.

چرا به پیامبر احترام نمی گذاری ؟

اسد ابن ابد حضرمی یکی از کسانی است که عمری طولانی داشته است ، میان او و معاویه مکالمه ای واقع شد که نشان از باطن معاویه می دهد، معاویه به او گفت : آیا هاشم (جد اعلای پیامبر اکرم) را دیده ای ؟ گفت : آری مردی قد بلند و زیبا چهره بود، می گویند میان دو چشم او برکت بود، معاویه پرسید: آیا امیه (جد اعلای معاویه) را دیده ای ؟ گفت : آری مرد کوتاه قد و نابینا بود، گویند میان دو چشم او شر یا شومی بود، معاویه گفت : آیا محمد را دیده ای ؟ امد گفت : محمد کیست ؟ معاویه گفت : رسول خدا را می گویم ، امد گفت : پس چرا به حضرت احترام نمی گذاری و نام او را گرامی یاد نمی کنی و نمی گوئی رسول الله صلی الله علیه و آله . (۱۰۵)

آرزوی معاویه

انالله و انا الیه راجعون مردی بنام مطرف ابن مغیره گوید: با پدرم نزد معاویه رفتیم ، پدرم با معاویه رفت و آمد داشت و از او و عقل او تعریف می کرد، تا اینکه شبی از نزد معاویه آمد، دیدم بسیار غمگین است و از شدت اندوه غذا نخورد، ساعتی منتظر شدم متوجه شدم ناراحتی او از ما و کار ما نیست ، پرسیدم : چرا امشب تو را غمگین می بینم ؟ گفت : پسر من از نزد خبیث ترین مردم آمدم ! گفتم : جریان چیست ؟ گفت : من و معاویه با هم تنها بودیم به او گفتم : شما به آرزوی خود رسیده ای ، ای کاش بساط عدالت پهن می کردی و به مردم نیکی می کردی ، چرا که سن تو زیاد شده است . و ای کاش به حال برادران خود از بنی هاشم نظر می کردی و صله رحم می کردی ، بخدا سوگند که نزد آنها چیزی که از آن بیم داشته باشی نیست . معاویه به من گفت : هیئات هیئات ، هرگز، هرگز، ابوبکر پادشاهی نمود و عدالت کرد و چنین و چنان کرد، بخدا سوگند که نتیجه ای نداد مگر اینکه پس از مرگ او، نامش نیز مرد، فقط می گویند: ابوبکر، و سپس برادر عدی یعنی عمر پادشاهی نمود و تلاش کرد و ده سال دامن فراز کرد، بخدا سوگند که ثمره ای نداد بیش از اینکه پس از مرگ او، نامش نیز از بین رفت ، فقط می گویند: عمر، پس از آن ، عثمان به قدرت رسید، کسی که احدی در نسب مانند او نبود!! و کرد آنچه کرد و با او شد آنچه شد تا اینکه این هلاک شد و نامش نیز از بین رفت و کارهائی که با او کردند نیز از بین رفت ، ولی این هاشمی یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هر روز پنج

بار بنام او صدا می زنند و می گویند: اشهد ان محمدا رسول الله، پس چه کاری باقی می ماند با وجود این ای بی مادر، یعنی با وجود باقی ماندن نام پیامبر و نابودی نام دیگران چیزی نمی ماند، و سپس افزود، (راهی نیست) جز آنکه نام محمد صلی الله علیه و آله هم دفن شود، دفن شود. گویند در زمان مأمون وقتی این خبر را به وی دادند فرمان داد که بر منابر معاویه را لعن کنند ولی بر مردم بسیار گران آمد و مصلحت را در ترک این کار دیدند و این مسأله را مسعودی که مورد اعتماد اهل سنت است از کتاب موفقیات زیر ابن بکار از اصول معتمد اهل سنت نقل کرده است. (۱۰۶)

معاویه از حدیث پیامبر نهی می کند

و در همین راستاست که می بینیم معاویه به عبدالله ابن عمر می گوید: اگر بمن خبر برسد که حدیث نقل می کنی گردنت را می زنم. (۱۰۷) و یا وقتی به یکی از صحابه می گویند تو به نقل حدیث شایسته تری، می گوید: اینان فرمانروایان - ما را از حدیث منع کرده اند. (۱۰۸) و در روایت دیگری است که معاویه می گفت: از احادیث پیامبر اجتناب کنید مگر حدیثی که در زمان عمر باشد. (۱۰۹) و گذشت در سابق که معاویه وقتی از عباد بن صامت حدیث پیامبر را در مورد حرمت ربا شنید گفت: در مورد این حدیث ساکت شود و بازگو مکن.

عکس العمل زشت در مقابل حدیث صلی الله علیه و آله

و از اموری که دلالت بر بی پروائی و بی حیائی او نسبت به دین می کند عکس العملی است که در مقابل روایت سعد ابن ابی وقاص از خود نشان داد، جریان از این قرار بود که معاویه به سعد گفت: که حضرت علی علیه السلام را لعنت کند، و یا در حضور سعد حضرت را لعنت کرد، سعد با اعتراض گفت: اگر یکی از صفات علی برای من بود، از آنچه خورشید بر آن می تابد بیشتر دوست می داشتم، بخدا سوگند اگر من داماد پیامبر باشم و فرزندانی مثل فرزندان علی داشته باشم، برایم از آنچه خورشید بر آن می تابد محبوبتر است، بخدا سوگند اگر آن سخن که پیامبر در روز خیر به علی گفت که - پرچم را فردا به مردی می دهم که خدا و رسول او را دوست می دارند و او نیز خدا و رسول را دوست می دارد، اهل فرار نیست و خداوند پیروزی را به دست او نصیب می کند - به من می فرمود، برایم از آن چه خورشید بر او می تابد برتر است، بخدا سوگند اگر آن سخن که در غزوه تبوک پیامبر به علی فرمود که - آیا راضی نیستی که نسبت تو به من همانند نسبت هارون به موسی باشد جز اینکه بعد از من پیامبری نیست - به من می فرمود، برایم از آنچه خورشید بر آن می تابد محبوبتر است، همینکه سعد خواست برخیزد معاویه باد شکم از خود رها کرد و گفت: بنشین تا جوابت را بشنوی، هیچ موقعی نزد من مثل الان پست تر نبوده ای، پس چرا علی را یاری نکردی؟ (سعد ابن ابی وقاص از افرادی بود که با حضرت علی علیه السلام بیعت نکرد) چرا از بیعت با علی امتناع کردی؟ اگر آنچه تو شنیدی من از پیامبر می شنیدم، تا علی زنده بود، او را خدمت می کردم. (۱۱۰)

خطرناکترین جنایت معاویه بر علیه السلام و اهل البیت علیهم السلام

معاویه در نامه ای به تمام فرمانداران خود در سراسر مملکت اسلامی اعلام کرد من بیزارم از هرکس که در فضل علی و خاندان او چیزی روایت کند و هر که را که از شیعیان و دوستان عثمان و آنها که فضائل عثمان را روایت می کنند، یافتید گرامی دارید و احترام کنید، و هر روایتی که کسی در فضائل عثمان نقل می کند با اسم گوینده و اسم پدر و قبیله اش برای من بفرستید، در پی این فرمان بود که جعل روایات در فضیلت عثمان شایع شد، و معاویه هم برای آنها هدایا می فرستاد، و مردم بخاطر مال دنیا به جعل حدیث شتاب می کردند، مدتی گذشت تا اینکه معاویه در نامه دیگری به فرماندارانش نوشت: حدیث راجع به عثمان زیاد شده و

در هر شهر و ناحیه ای منتشر شده است ، وقتی نامه من به دست شما رسید، مردم را دعوت کنید به سوی روایت در فضائل صحابه و خلفاء سابقین ، و هیچ خبری در مورد ابی تراب (حضرت علی علیه السلام) نماند مگر اینکه یک خبر دروغین در مقابل آن برای صحابه برآید بیاورد، که این کار نزد من محبوبتر و چشمم را روشنتر نواستدلال علی و طرفداران او را باطل می کند بر آنها از فضائل عثمان سخت تراست (۱۱۱). کار بجائی رسید که این احادیث را مثل قرآن تدریس می کرده و به بچه ها و جوانان یاد می دادند، در ابتداء قاریان و ضعیفانی که نزد مردم اظهار خشوع و عبادت می کردند، بخاطر مال دنیا، حدیث جعل کردند و سپس آن احادیث به دست دیندارها افتاد و از روی نادانی قبول کردند و روایت نمودند. (۱۱۲) آری ، به این ترتیب بود که جعل حدیث شروع شد، و به نظر مؤلف ، این عمل خطرناکترین مرحله جنایات معاویه است ، چرا که دین خدا باید از طریق اهل البیت ابلاغ شود و اهل البیت نیز می باید با احادیث پیامبر شناخته شوند، معاویه برای از بین بردن دین خدا، همگام با اقدامات سرکوبگرانه شدیدی که انجام داد، همچنانکه ذکر خواهیم کرد، به فعالیت فرهنگی و انحراف عقیدتی نیز پرداخت ، او اقدام به ایجاد شبهه و انحراف عقیدتی در ذهن مردم نمود، و می دانیم وقتی که مردم ، در مقابل هر فضیلتی از فضائل حضرت امیر علیه السلام دهها روایت در فضیلت خلفا از علماء خود بشنوند، به ناچار اعتقاد آنها به اهل البیت سست و به مخالفین افزوده می شود و یا لاقبل آنها را مساوی با یکدیگر می دانند و لذا هرگز مذهب اهل البیت را بر دیگران ترجیح نخواهند داد، معاویه از یک طرف به شدت مردم را منع می کرد تا مبدا کسی از فضائل حضرت علی بازگو کند، و از طرف دیگر روایات دروغین در مدح خلفا جعل می کرد و از آن طرف نسبت به اهل البیت ناسزا می گفت ، و شیعیان را شکنجه و قتل عام می کرد.

تهاجم فرهنگی دشمن رمز قیام سیدالشهداء روحی فداه

و در این میان مردم بیچاره و ضعیف بودند که در مقابل این تهاجم نظامی و فرهنگی ، پایمال و مطیع او می گشتند، و این یکی از رموز مهم و علل عمده قیام امام حسین علیه السلام می باشد. چرا که وظیفه مهم انبیاء الهی روشن نمودن راه حق از باطل است لیهلك من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة ، راه حق و باطل باید جدا باشد، تا هر که هلاک می شود از روی آگاهی و هر که هدایت هم می شود از روی آگاهی باشد، انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا و معاویه می خواست ، این امر را مشتبه کند، تا این هدف بزرگ انبیاء نابود گردد. اینجا بود که امام حسین علیه السلام را با خطری مواجه می بیند که اگر اقدام نکند، آنهمه تلاشهای رسول الله در معرفی اهل البیت و آنهمه روایات متواتره و سنگین در فضائل اهل البیت در معرض خطر جدی و نابودی قرار گرفت . معاویه می خواهد با جعل احادیث دروغین ، احادیث پیامبر را خنثی و بی اثر کند، او می خواهد چهره های ناهنجار تاریخ را به فضائل دروغین زیبا کند و سفیدرویان تاریخ را ناهنجار جلوه دهد، اینجاست که ناله های زهرای مرضیه و جهاد سخت او و مظلومیت سی ساله حضرت علی علیه السلام و خاندان عترت و تلاشهای آنها و در نتیجه ، راه مستقیم و روشن اسلام ، در معرض خطر قرار می گیرد، در این مرحله صحبت اکراه و اجبار نیست ، صحبت انحراف عقیده است ، تا مردم را بدبین کنند، و امام حسین تنها بازمانده ای است که با شخصیت بی تردید و همه گانی خود می بایست در مقابل این زخم کهنه اقدام کند و به هر ترتیب که شده راه حق را برای مردم از باطل جدا کند، به گونه ای که برای هیچکس در پیروی از حق یا باطل عذری نباشد و چه نیکو از عهده این مهم بر آید.

مزدوران معاویه در جعل حدیث

از جمله مزدورانی که معاویه را در این راستا کمک کردند، سمره ابن جندب است ، معاویه چهارصد هزار درهم به سمره داد تا در شام خطبه خواند و آیه و من الناس من یعجبک قوله فی الحیاء الدنیا الایة را نسبت به حضرت امیر تفسیر کند و گفت که این آیه در

شاءن علی نازل شده است (مفاد آیه این است که برخی از مردم ، زیبا سخن می گویند، اما خداوند شاهد است که در دل دشمنی سختی دارند و در زمین برای فساد و از بین بردن زراعت و نسل تلاش می کنند) و از آن طرف آیه مبارکه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله - یعنی برخی از مردم جان خود را در راه خدا می فروشند (که در مورد فداکاری حضرت علی علیه السلام در لیلۃ المیت و خوابیدن در بستر پیامبر بخاطر نجات جان پیامبر می باشد) - این آیه را در فضیلت ابن ملجم مرادی تفسیر نمود. (۱۱۳)

سمره ابن جندب کیست ؟

و این سمره ابن جندب همان است که از جانب زیاد بر بصره حکومت می کرد و در کشتار مردم اسراف نمود، انس ابن سیرین گوید: سمره هشت هزار نفر را کشته است ، معاویه به او گفت : آیا نمی ترسی که بی گناهی را کشته باشی ؟ جواب داد: اگر همانند اینها را هم بکشم واهمه ای ندارم . (۱۱۴) ابو سوار عدوی گوید: سمره در یک بامداد چهل و هفت نفر از قوم مرا که قرآن را جمع کرده بودند کشت . (۱۱۵) و این بدبخت پس از آنکه معاویه او را عزل کرد گفت : خدا معاویه را لعنت کند، اگر آنچنانکه معاویه را اطاعت کردم ، خدا را عبادت می کردم ، هرگز مرا عذاب نمی کرد. و او همان کسی است که بی گناهی را که شهادتین بر لب جاری می کردند، یکی پس از دیگری در یک مجلس کشته تا به بیست و چند نفر رسید. (۱۱۶) نمونه ای از احادیث دروغین از آن جا که پیامبر خدا بسیاری از افراد ناشایست را بخاطر کارهای زشت آنها مورد لعنت و نفرین قرار داده است ، مثل اینکه دشمنان علی علیه السلام را لعنت کرده است و یا متخلفین از لشکر اسامه را لعنت کرده است ، حکم ابن عاص و مروان و معاویه و بنی امیه را لعنت کرده است ، و مواردی از این قبیل ، دست تبه کاران بخاطر شستن این لکه ننگ از دامن اینها، شروع کردند به جعل حدیثی از پیامبر اکرم که حضرت فرموده است : خدایا من هم انسان هستم (یعنی خطا می کنم) هر بنده ای را که من ناسزا گفتم و یا تازیانه زدم و یا نفرین کردم و او اهلیت آن را نداشت ، این را برای او کفاره و موجب نزدیکی در روز قیامت قرار بده .

تلاش بیهوده و رسوائی بزرگ

این حدیث دروغین را بخاری و مسلم در صحیح و ابن کثیر در تاریخ خود آورده اند، آنگاه ابن کثیر و مسلم از این حدیث برای توجیه ، نفرین پیامبر بر معاویه بهره جسته اند جریان از این قرار است که ابن عباس گوید: پیامبر به من فرمود: معاویه را صدا بزن بیاید، من رفتم و او را خواندم ، اما گفتند: او مشغول خوردن است ، به پیامبر جریان را گفتم ، حضرت فرمود: برو بگو بیاید، بار دوم نیز گفتند مشغول خوردن است ، باز به حضرت گزارش کردم ، در دفعه سوم پیامبر فرمود: خداوند شکمش را سیر نکند، و لذا بعد از این هرگز سیر نمی شد (۱۱۷)، اما دست تحریف همین نفرین پیامبر را از مناقب معاویه می گیرد و ابن کثیر گوید: معاویه از این نفرین در دنیا و آخرت بهره جست !! اما در دنیا، او روزی هفت بار غذا می خورد، همراه با میوه و شیرینی بسیار در آخر می گفت : بخدا که سیر نشدم ولی خسته شدم ، و این خود نعمتی و شکمی اسعت که پادشاهان به آن متمایلند! و اما در آخرت ، بخاطر آن حدیثی که گذشت که نفرین پیامبر برای او رحمت است !! و شما ای خواننده گرامی به عمق فاجعه واقف هستید که چطور برای توجیه اعمال زشت معاویه و امثال معاویه ، اینان راضی شدند تا پیامبر اسلام را در نظرها تحقیر کنند و بگویند پیامبر بی جا و بدون گناه مردم را لعن و نفرین می کرده است ، و مرتبه حضرت را با آن اخلاق کریمه اینقدر تنزل دهند تا شاید امثال معاویه را نجات دهند. این بیچاره نمی دانسته که اگر کار با این دروغها درست می شد، امثال معاویه و ابوسفیان و مروان که مورد لعن پیامبر بودند، خود به این حدیث استناد می کردند تا از طعن و سرزنش صحابه در امان باشند.

نمونه ای از احادیث دروغین در مقابله با اهل البیت

و به همین جهت است که شما هر حدیثی که در فضائل اهل البیت پیدا کنید، در مقابل آن یک حدیث برای مخالفین آنها جعل کرده اند. ۱ - پیامبر فرمود: (انا مدینه العلم و علی بابها) یعنی من شهر علم هستم و علی درب آن است آنها جعل کردند که پیامبر فرموده است : انا مدینه العلم و ابوبکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفها و علی بابها یعنی : من شهر علم هستم و ابوبکر پایه آن و عمر دیوار آن و عثمان سقف آن و علی درب آن است !!! ۲ - پیامبر فرمود: بر ساق عرش نوشته است (لا اله الا الله ، محمد رسول الله ، علی ولی الله) آن ها جعل کرده اند که (لا اله الا الله ، محمد رسول الله و وزیر ابوبکر الصدیق و عمر الفارق) یعنی : ابوبکر صدیق و عمر فاروق دو وزیر او هستند!! ۳ - پیامبر فرمود: (یا علی) دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست - میبغضک میبغضی و میبغضی میبغض الله - . آنها جعل کرده اند (من ابغض عمر فقد ابغضی) یعنی هر که عمر را دشمن دارد مرا دشمن داشته است !! ۴ - پیامبر فرمود: لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق یعنی یا علی ترا دوست نمی دارد جز مؤمن و دشمن نمی دارد مگر منافق . اینها جعل کردند: (عن الله جل جلاله ، ما احب ابوبکر و عمر المؤمن تقی و لا ابغضهما الا منافق شقی) یعنی : خداوند فرموده است عمر و ابوبکر را جز مؤمن با تقوا دوست ندارد و جز منافق شقی دشمن ندارد. ۵ - پیامبر فرمود: حضرت آدم خداوند را بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین قسم داد تا آمرزیده شد و آنها بصورت اشباحی مقابل عرش قرار داشتند. آنها جعل کردند: خداوند، پیامبر و ابوبکر و عمر و عثمان و علی را بصورت اشباح خلق کرد و حضرت آدم خدا را به این پنج نفر سوگند داد تا توبه او پذیرفته شد!! ۶ - پیامبر اکرم فرمود: الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة یعنی حسن و حسین دو سرور جوانان بهشت هستند. آنها جعل کردند که : ابوبکر و عمر سیداکهول اهل الجنة ، یعنی عمر و ابوبکر دو سرور پیرمردهای بهشت هستند!! (۱۱۸) با اینکه در بهشت اصلا پیرمرد وجود ندارد!

اثر تبلیغات سوء در مردم نسبت به اهل البیت علیهم السلام

۱ - در صحیح بخاری از ابی اسحاق نقل کند که مردی از براء می پرسید آیا علی در جنگ بدر حضور داشت ؟!! او پاسخ داد: آری مبارزه کرد و پیروز شد (۱۱۹) آری از حضور مردی در جنگ بدر سوال می کنند، که جنگ بدر جز با همت بلند او پیروز نشد و او به تنهایی معادل ملائکه و مسلمین جهاد کرد و کفار را قلع و قمع نمود. ۲ - در شهر حران مردم آنچنان سب و بدگوئی از حضرت امیر علیه السلام را لازم می شمردند که می گفتند: (لا صلاة الا بلعن ابی تراب) یعنی (العیاذ بالله) نماز درست نیست مگر با لعن حضرت علی علیه السلام . ۳ - در جنگ صفین از سپاه معاویه جوانی در حالی که رجز می خواند به میدان آمد و شروع کرد به حضرت امیر علیه السلام ناسزا گفتن . یکی از یاران حضرت بنام هاشم مرقال به او گفت : بعد از این نبرد باید حساب پس داد، از خدا بترس تو نزد خدا خواهی یافت و از هدف و جایگاه فعلی تو سؤال خواهد نمود، آن جوان گفت : من با شما می جنگم چون صاحب خدا (حضرت علی علیه السلام) آنچنان که بمن گفته اند، نماز نمی خواند، شماها هم نماز نمی خوانید، با شما می جنگم چون صاحب شما خلیفه ما (عثمان) را کشته است ، شما هم کمک کرده اید، سپس هاشم مرقال جوان را موعظه کرد و فرمود: اما اینکه گفتی صاحب ما نماز نمی خواند، او اول کسی است که با پیامبر نماز خوانده ، از همه در دین خدا آگاه تر و نزدیکتر به پیامبر است ، اما اطرافیان او همگی قاریان قرآن هستند که شب را به تهجد بیدارند. (۱۲۰) الخ ۴ - عبدالله ابن محمد واسطی وقتی حدیث طبر (۱۲۱) را در فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام در شهر واسط قرائت نمود، مردم به او حمله کردند، و او را بیرون نموده و جای او را شستند. (۱۲۲) ۵ - احمد ابن شعیب نسائی که صاحب یکی از صحاح ششگانه اهل سنت است ، زمانی به دمشق رفت ، در آنجا از او راجع به فضائل معاویه درخواست کردند، او پاسخ داد: آیا معاویه راضی نیست که مثل یک نفر آدم باشد، می خواهد

برتر شود، و در روایت دیگری گفت: من برای معاویه فضیلتی نمی شناسم مگر اینکه پیامبر فرمود: خدا شکمش را سیر نکند، مردم با شنیدن این کلمات، او را زیردست و پاله کردند، به گونه ای که وقتی او را با حالت مجروح به بیرون شهر بردند، جان سپرد. (۱۲۳) ۶- در ایام متوکل عباسی بود که نصر ابن علی ابن صهبان روایتی نقل نمود که پیامبر اکرم دست امام حسن و حسین را گرفت و فرمود: هر که ایندو را و پدر و مادر ایندو را دوست بدارد با من در قیامت هم درجه است، متوکل دستور داد تا او را هزار تازیانه بزنند، در این میان فردی بنام جعفر ابن عبدالواحد آنقدر وساطت کرد و گفت این مرد از اهل سنت است تا اینکه متوکل دست از او برداشت! (۱۲۴)

جنایات معاویه و وضعیت شیعیان

در دوران امام حسن و امام حسین علیه السلام در توافقتنامه ای که میان امام مجتبی و معاویه پس از شهادت حضرت امیر علیه السلام انجام گرفت، امام مجتبی در آنها شرط نموده بود که معاویه حق ندارد که بعد از خود جانشین تعیین کند، بلکه می باید کار را به شوری واگذار کند، و اینکه اصحاب و شیعیان حضرت علی علیه السلام از نظر جانی و مالی و ناموس و اولاد، هر کجا که هستند در امان باشند، و پیمان و میثاق خدا بر معاویه است که این مسائل را رعایت کند. (۱۲۵) اما معاویه همچنانکه خود گفته بود، تمام شروط را زیر پا گذاشت، معاویه هدف خود و باطن خود را از مخالفت با حضرت امیر بعد از صلح با امام مجتبی بیان نمود او پس از آنکه پایه های حکومتش محکم شد، در کوفه سخنرانی کرد و گفت: ای اهل کوفه شما می پندارید که من بخاطر نماز و زکاة و حج با شما جنگ کردم؟ با اینکه شما این کارها را انجام می دهید؟ ولی من بخاطر اینکه بر شما امیر شوم و صاحب اختیار گردم جنگ کردم، و در آخر کلامش نیز گفت: هرچه با امام مجتبی در قرار داد قبول کرده ام همه آنها زیر پاهایم می باشد و به آن عمل نمی کنم. (۱۲۶) زمان خلافت بیست ساله وی، یکی از سخت ترین و هولناکترین دوران برای شیعیان و طرفداران حضرت امیر علیه السلام بود، معاویه که کینه بنی هاشم، مخصوصا اصحاب حضرت در جنگ صفین را در دل داشت، تا توانست از کشتار و شکنجه و قتل و غارت دریغ نکرد. او امام مجتبی را مسموم کرد، آنگاه یاران و شیعیان گرانقدری مانند محمد ابن ابی بکر و عمر و ابن حمق و حجر ابن عدی و یاران او و مالک اشتر و غیر هم را همچنانکه در تواریخ مذکور است به هلاکت رساند. فرمانهای پیاپی و مکرر او به عمال و حاکمان خود که از افراد ناپاک و سفاک بوده اند در تاریخ مذکور است، او به فرمانداران فرمان داد تا هر کس که به دین علی ابن ابیطالب است گردن بزنند، و خانه های ایشان را خراب کنند و از شیعیان احدی را باقی نگذارند، حتی در زمان حیات حضرت امیر علیه السلام نیز سپاهیان خود را برای غارت و کشتار به شهرها می فرستاد و دستور جنایت و کشتار می داد، و اعلام کرد که من بیزارم از هر کس که راجع به فضیلت حضرت علی و خاندان او روایتی نقل کند. (۱۲۷)

جنایات بسر ابن ابی اریطاه از طرف معاویه

عمال معاویه دستور داشتند که از هیچ کاری نسبت به شیعیان فرو گذار نکنند، حتی از نوامیس آنها، بسر ابن ابی اریطاه جنایت کار معروف و سرسپرده معاویه بفرمان معاویه با سپاه خود به مکه و مدینه و نجران و یمن حمله کرد، و افراد بسیاری را به خاک و خون کشید، و در یمن بود که دو طفل فرماندار یمن را (که از طرف حضرت امیر در آنجا حاکم بود) خودش با کارد سر برید، بانوئی به او اعتراض کرد که تو مردها را کشتی، چرا این دو بچه را می کشی؟ بخدا اینها را نه در جاهلیت و نه در اسلام نمی کشتند، ای پسر اریطاه آن حکومتی که قدرتش جز با کشتن کودکان و پیرمردان و بی رحمی و قطع رحم شکل نگیرد، حکومت زشتی است. (۱۲۸) او در صنعاء چهل نفر از ریش سفیدان را به جرم اینکه دو کودک مذکور در خانه زنی از فرزندان آنان مخفی شده بودند، به قتل رسانید، در تاریخ نوشته اند: این شخص وقتی که از شام حرکت کرده تا وقتی که دوباره برگشت سی هزار نفر را کشته بود

و عده ای را هم به آتش سوزانیده است. کار به جایی رسید که این ملعون، زنان مسلمان قبیله همدان را اسیر کرد و بعنوان کنیز در بازار در معرض فروش قرار داد، و اینان اول زنان مسلمانی بودند که اسیر و در معرض فروش قرار گرفتند. (۱۲۹) اینان به خانه های مسلمانان حمله می کردند و آنها را غارت می کردند، حتی زیورآلات بانوان را می ربودند، بیهوده نیست که حضرت امیر علیه السلام بر این شخص نفرین بوده و عرضه داشت: خدایا بسر، دین به دنیا فروخته و محارم تو را هتک نمود، و اطاعت مخلوق فاجر را بر اطاعت شما ترجیح داده، خدایا او را نمران تا اینکه عقلش را بگیری و هرگز او را مستحق رحمت قرار نده، خدایا بسر و عمرو ابن عاص و معاویه را لعنت نما، اندکی بعد، بسر دیوانه شد و هذیان می گفت، صدا می زد شمشیر بدهید تا بکشم، یک شمشیر چوبی به او می دادند او به بالشتی حمله می کرد، آنقدر می زد تا غش می کرد، مدتی چنین بود تا مرد. (۱۳۰)

بخشنامه معاویه و جنایات زیاد ابن ابیه

معاویه در یک بخشنامه که به تمام شهرها فرستاد نوشت: نگاه کنید هر کس که ثابت شد که او علی و خاندان علی را دوست می دارد نامش را از دفتر حذف و حقوق او را قطع کنید، و به دنبال آن بخشنامه دیگری فرستاد که هر کسیرا که متهم به دوستی این خاندان است، شکنجه کنید و خانه اش را خراب کنید، و در این میان مصیبت بزرگی و سنگین برای اهل کوفه بود، چرا که در آنجا شیعیان حضرت فراوان بردند، کار به گونه ای شد که شیعیان در نهانی و مخفیانه با هم صحبت می کردند و در همان حال از خدمتکار خانه واهمه داشتند و وقتی می خواستند با هم صحبت کنند، پیمانهای سخت می گرفتند که بازگو نکنند. (۱۳۱) و به همین جهت بود که معاویه، برای نابود کردن شیعیان عراق، زیاد ابن ابیه این خونریز بی رحم تاریخ را بر کوفه امیر کرد، او که زمانی از شیعیان حضرت بود و آنها را می شناخت، تا می توانست، در نابودی شیعیان کوشید، چه بسیار دست و پاها که برید و چشمهائی که کور کرد و بدنهائی، که بر درخت به دار آویخت. آنقدر بر شیعیان تاخت، که از عراق گریختند و به اطراف پناه بردند، بطوریکه شخصیت معروفی در میان آنها نماند. (۱۳۲)

جسارت زیاد ابن ابیه ملعون به امام مجتبی و حضرت امیر علیهما السلام

شما خود مظلومیت شیعیان و امام مجتبی علیه السلام و شقاوت این ناپاک را در جواب نامه ای که حضرت برای وی راجع به تاءمین جان یکی از شیعیان نوشته بود ملاحظه می نمائید او به امام مجتبی نوشت: بخدا قسم اگر او میان پوست و گوشت تو باشد در امان نیست، همانا محبوبترین گوشتی که دوستدارم بخورم، آن گوشتی است که تو پاره ای از آن هستی، او را بخاطر گناهش به کسی که از تو سزاوارترست تسلیم کن، اگر ببخشم بخاطر وساطت تو نیست و اگر بکشم، علتی ندارد مگر بخاطر محبت او به پدر فاسق تو. والسلام. (۱۳۳) آری این ناپاک شیعیان را در کوفه جمع کرد تا مردم را بر بیزاری از حضرت علی وادار کند، هر که امتناع می کرد او را می کشت، اما خداوند او را به خود مشغول نمود و مبتلا به طاعون شد و بعد از دو روز مرد. (۱۳۴) و این زیاد همان شخصی است که وقتی اهل کوفه او را در منبر سنگباران کردند، دست هشتاد نفر را به این جهت قطع کرد. (۱۳۵)

دشمنی بنی امیه حتی با نام علی

بنی امیه در ادامه تبلیغات بر علیه اهل البیت علیهم السلام از نام علی هم واهمه داشتند، ابن حجر در تهذیب التهذیب آورده است که بنی امیه اگر می شنیدند نوزادی نامش علی نهاده شده آن را می کشتند، شخصی بنام رباح که نام پسرش علی بود، وقتی متوجه خطر شد گفت: نام او عُلّی است نه عَلّی، در واقع نیز با علی و هر کس همنام حضرت بود دشمن بود. پسرش علی ابن رباح نیز می گفت: من حلال نمی کنم کسی را که به من علی بگوید من عُلّی هستم. (۱۳۶)

بخشنامه معاویه و مظلومیت شیعیان

معاویه در نامه خود به زیاد ابن ابیه نوشت: هر کس که بر دین علی و راءى اوست بکش، و به تمام شهرها نوشت هر کس که ثابت شد دوستدار علی و خاندان اوست، حقوقش را قطع کنید. و در بخشنامه دیگری نوشت: ببینید هر که متهم است که از دوستان علی است او را بکشید، هر چند ثابت نشده باشد، به همین جهت مردم را به این اتهام و شبهه و گمان در زیر هر سنگی می کشتند، به گونه ای که اگر از دهان کسی سخنی اشتباه سر می زد گردنش را می زدند، کار بجائی رسید که اگر کسی را متهم به کفر و زندقه می کردند، محترم بود و کسی با او کاری نداشت، اما شیعیان مخصوصا در کوفه و بصره در امان نبودند. (۱۳۷)

مبارزه امام حسین علیه السلام با تهاجم فرهنگی معاویه

دو سال قبل از مرگ معاویه، امام حسین علیه السلام با عبدالله ابن جعفر و عبدالله ابن عباس به حج مشرف شدند حضرت دستور دادند تا تمامی مردان و زنان و شیعیان و موالی بنی هاشم همه حاضر شوند، و همچنین پیام دادند تا هر کس که حضرت را می شناسند و با خاندان حضرت آشناست به مکه بیاید، و در همین راستا تمامی اصحاب پیامبر و پسران آنها و تابعین (کسانی که پیامبر را ندیدند اما از اصحاب حضرت روایت گرفته اند) و انصار از کسانی که به عبادت و صلاح معروف بودند، همه در منی جمع شدند، جمعیتی شد بیش از هزار نفر، که اکثر آنها از تابعین و فرزندان صحابه پیامبر بودند، امام حسین علیه السلام برخاست و خطبه خواند. پس از حمد و ثنای الهی فرمود: این ستمگر (معاویه) با ما و شیعیان ما کارهائی کرده که شما می دانید و دیده اید و شاهد بوده و به شما رسیده است، من می خواهم از شما راجع به اموری سؤال کنم، اگر راست گفتم، مرا تصدیق کنید و اگر دروغ گویم تکذیب کنید، سخنم را بشنوید و مخفی نگه دارید، و سپس به شهرها و قبیله های خود بروید، و افراد مورد اعتماد و امین را به آنچه می دانید، دعوت کنید، من می ترسم که این حق (امامت و فضیلت اهل بیت علیهم السلام) کهنه و نابود شود، (گرچه) خداوند نور خود را تمام می کند گرچه کافرین نخواهند. آنگاه حضرت هر آیه ای که خداوند در مورد اهل البیت نازل نموده بود، بیان کرد و تفسیر نمود، و هر چه پیامبر راجع به پدر و مادر و خانواده ایشان فرموده بود روایت نمود، و در تمام این موارد، اصحاب پیامبر می گفتند: خدایا درست است، ما اینها را شنیده ایم و شاهد بودیم، تابعین نیز می گفتند: خدایا شاهد باش، که ما این سخنان را از افراد مورد اعتماد شنیده ایم، تا اینکه حضرت چیزی را فروگذار نکرد. حضرت بعد از اینکه چیزی از فضائل نماند که فروگذار کند فرمود: شما را بخدا سوگند می دهم که برگردید و به افراد مورد اعتماد خود اینها را بازگو کنید، و سپس حضرت فرود آمد و مردم متفرق شدند. (۱۳۸)

مظلومیت اهل البیت علیهم السلام تا زمان سیدالشهداء

۱- انکار غدیر خم اما اهل البیت علیهم السلام، با آنهمه سفارشات و احترام و عظمتی که از پیامبر اکرم نسبت به ایشان چه در عمل و چه در سخن در مقابل چشم و گوش مسلمانان انجام می گرفت، بعد از پیامبر اکرم از مظلومترین افراد تاریخ اسلام به شمار می روند. امام سجاد علیه السلام می فرمود: در مکه و مدینه بیست نفر مرد نیست که ما را دوست داشته باشد. (۱۳۹) هنوز بیش از سه ماه از جریان غدیر خم و منصوب نمودن حضرت امیر علیه السلام در حضور دهها هزار نفر به خلافت بوسیله پیامبر نگذاشته بود، هنوز آری دلنشین پیامبر اکرم در گوشها طنین انداز بود که فرمود من کنت مولا فلهذا علی مولا، هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست، خدایا دوستانش را دوست دار و با دشمنانش دشمن باش، که ناگاه پس از رحلت پیامبر اکرم و در زمانی که خاندان پیامبر در سوگ حضرت بسر می بردند، و حضرت امیر مشغول غسل و کفن جسم مطهر پیامبر (ص) بود، مخالفین در کناری

گرد آمدند و از این فرصت استفاده کرده تا حضرت را در مقابل عمل انجام شده قرار دادند، و همچنانکه در برخی روایات آمده حتی هنگام مراسم دفن پیامبر نیز حاضر نشد. ۲ - مظلومیت حضرت زهرا سلام الله علیها و شرم آورتر آنکه به خانه حضرت علی علیه السلام برای گرفتن بیعت از حضرت هجوم آوردند، عمر هیزم خواست فریاد برآورد که سوگند به آنکه جان عمر در دست اوست، یا خارج شوید یا خانه را با هر که در آن است آتش می زنم به او گفتند: در این خانه فاطمه است، گفت: گرچه او باشد! جز علی همه بیرون آمدند، عمر در اثر ناله حضرت فاطمه و توبیخ او برگشت، ابوبکر به تحریک عمر چند بار قنفذ را فرستاد به دنبال حضرت، وقتی موفق نشد، عمر دوباره آمد و در زد، حضرت فاطمه صدا زد: پدر جان ای رسول خدا، بعد از شما چه کشیدیم از این خطاب و این ابی قحافه (عمر و ابوبکر) مردم با شنیدن ناله حضرت فاطمه برگشتند، اما عمر و عده ای ماندند تا علی را به زور از خانه بیرون آوردند. (۱۴۰)

در خانه وحی آتش افکند!!

و ای کاش به همین جا اکتفا می کردند!! مسعودی که مورد قبول شیعه و سنی است در اثبات الوصیه می نویسد، بطرف حضرت علی حمله کردند، در خانه را آتش زدند، و حضرت را با زور خارج کردند، و سرور زنان (حضرت فاطمه) را میان در فشار دادند، تا اینکه محسن را سقط کرد! صاحب وافی بالوفیات از نظام معتزلی نقل می کند که عمر در روز بیعت چنان بر شکم حضرت فاطمه زد که محسن را سقط نمود و اینجاست که ابن ابی الحدید سنی معتزلی در شرح نهج البلاغه گوید: وقتی برای استادم ابوجعفر نقیب داستان هدر نمودن پیامبر خون هبار ابن اسود را بواسطه اینکه با نیزه بر هودج دختر پیامبر، زینب حمله کرد که منجر به سقط فرزندش شد، نقل نمود، استادم گفت: اگر پیامبر زنده می بود حتما خون کسی که فاطمه را ترساند تا فرزندش را سقط نمود، حلال می کرد! (۱۴۱) مسأله آنقدر شنیع بود که ابوبکر در دم مرگ آرزو می کرد ای کاش با خانه حضرت فاطمه کاری نمی داشتم، هر چند کار به جنگ بکشد. (۱۴۲) ۳ - جسارتها و بدگوئیهام مظلومیتها همچنان ادامه می یافت، به دنبال این حوادث، محروم نمودن حضرت فاطمه (س) از حق مسلم خویش فدک شروع شد، فدک را که حق مسلم و عطیه الهی بود با بهانه واهی از حضرتش گرفتند، حضرت فاطمه سلام الله علیها بر علیه این اقدام ظالمانه فریادها زد اما سیاست وقت، به هیچ وجه راضی نبود که دختر پیامبر را راضی نگه دارد. ابن ابی الحدید گوید: وقتی استدلال حضرت فاطمه و علی علیهما السلام در دل مردم تأثیر کرد، ابوبکر به بالای منبر رفت و گفت: ای مردم این چه هیاهویی است که بر پای کرده اید و گوش به حرف هر کس می دهید، او چون شهادتش را رد کرده ایم این حرفها را می زند، او همانند روباهی است که شاهدش دم اوست، ماجراجوئی فتنه انگیز است و مردم را به اخلاص گری ترغیب می کند، از افراد ضعیف و زنها کمک می گیرد همانند امطحال (نام زنی بزهکار بوده) که محبوبترین افراد خانواده اش نزد او کسی بود که زنا بدهد. (۱۴۳) و یاللعجب که به حضرت علی و فاطمه سلام الله علیها، نسبت روباه و دم روباه داده و آنها را تشبیه به زن زناکار کنند، همانا که طبق آیه تطهیر خداوند به پاکدامنی و طهارتشان شهادت داده است. ۴ - دختر گرامی پیامبر اکرم در ناراحتی و غربت و سرانجام وقتی به مقتضای سیاست، به دلجوئی دختر پیامبر آمدند، و حضرت فاطمه بخاطر حضرت علی علیه السلام آن دو را پذیرفت، به آنها فرمود: شما را بخدا آیا نشنیده اید که پیامبر فرمود: خشنودی فاطمه، خوشنودی من، خشم فاطمه، خشم من است، هر که فاطمه را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که فاطمه را خشنود کند مرا خشنود کرده و هر که فاطمه را خشمگین کند مرا خشمگین نموده است؟ جواب دادند آری، ما این کلمات را از پیامبر شنیدیم، حضرت فرمود: من خداوند و ملائکه را گواه می گیرم که شما دو نفر مرا به خشم آورده اید و خشنود نکردید. اگر پیامبر را ملاقات کنم، شکایت شما دو نفر را خواهم نمود، ابوبکر با گریه گفت: بخدا پناه می برم از خشم شما و پیامبر، حضرت فاطمه فرمود: بخدا قسم در هر نماز بر تو نفرین می کنم. (۱۴۴) و کار مظلومیت بجائی رسید که وصیت نمود از آن افراد کسی در مراسم تجهیز او

شرکت نکند، و تنها باقیمانده پیامبر اکرم، در حالی که دلی مالا مال از غصه و اندوه داشت، شبانه و در حالت غربت به خاک سپرده شد. ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه می گوید: به استادم گفتم: مگر ابوبکر نمی دانست فاطمه راست می گوید؟ استادم گفت: چرا می دانست، پرسیدم پس چرا سخن او را قبول نکرد؟ استادم گفت: او اگر سخن فاطمه را در مورد فدک بدون شاهد می پذیرفت، فردا فاطمه ادعای خلافت را برای شوهرش می کرد و ابوبکر باید می پذیرفت.

حضرت علی علیه السلام از آن دورانها می گوید

و حضرت امیر علیه السلام از آن دورانهای سخت، یعنی بعد از رحلت پیامبر اکرم تا کشته شدن عثمان، در خطبه شقشقیه یاد نموده است در آن جا که می فرماید: بخدا سوگند، پسر ابی قحافه خلافت را در حالی پوشید که می دانست، که من برای خلافت همانند قطب آسیا هستم، (علوم) از من سیل آسا سرازیر است و پرنده به (قله رفیع مقام) من نمی رسد، اما من از خلافت دامن برکشیدم و اعراض کردم، فکر کردم تا با دست بریده حمله کنم، یا بر این تاریکی که بزرگترها را پیرو کودکان را سالمند و مؤمن در آن رنج می کشد تا خدا را ملاقات کند صبر کنم؟ سرانجام دیدم که صبر بر اینها عاقلانه است، صبر کردم، در حالی که در چشم خاشاک و در گلویم استخوان بود، می دیدم که ارث مرا (خلافت را) غارت می کنند، تا اینکه فرمود: من در این مدت طولانی و سخت، بسیار صبر کردم. (۱۴۵)

پستی دنیا و مظلومیت امیرالمؤمنین علیه السلام

هر چه زمان بیشتر می گذشت و مردم از عمر پیامبر بیشتر فاصله می گرفتند، مظلومیت اهل بیت علیهم السلام نیز بیشتر می شد، خلیفه دوم حضرت امیر علیه السلام را با افرادی مثل عثمان و طلحه و زبیر و عبدالرحمن و سعد وقاص در مسأله جانشینی خود همتا قرار داد، و این همان مظلومیتی است که حضرت امیر علیه السلام در خطبه شقشقیه آن را تذکر می دهد آنجا که می فرماید: عمر بعد از خود خلافت را در شوری قرار داد که مرا یکی از آنها پنداشت، پناه بر خدا از این شوری، کی دوباره من نسبت به اولین آنها اینها (عمر و ابوبکر) شک بود که الان با امثال اینها همتا شده ام؟! آری او نه تنها حضرت را همدریف عبدالرحمن و یا معاذ ابن جبل و یا ابو عبیده جراح را بر حضرت مقدم می داشت، چرا که می گفت: اگر یکی از اینها زنده می بود من شوری را تشکیل نمی دادم، و او را خلیفه می کردم. (۱۴۶)

مظلومیت امیرالمؤمنین در دوران عثمان

و این روند ادامه داشت، تا در زمان عثمان سر سلسله حکومت بنی امیه، سرعت یافت، او بارها به حضرت امیر جسارت نمود، در مطالب گذشته دیدیم که عثمان وقتی اعتراض حضرت امیر را به تبعید عمار شنید به حضرت گفت: تو به تبعید شدن سزاوارتری تا عمار، و گاهی در دفاع از مروان آن مرد خبیث ملعون، به حضرت گفت: بخدا قسم تو نزد من از مروان برتر نیستی!! و ما قبلاً فاجعه دردناک بی همتائی را از عثمان نسبت به حضرت امیر نقل کردیم که او چگونه با چوبدستی به زدن حضرت امیر علیه السلام پرداخت، آری همین روند و همین افعال بود که حکام بعدی را تشویق می کرد تا با اولاد علی آنچنان رفتار کنند، که کردند.

مظلومیت امام مجتبی علیه السلام در دوران معاویه

تا اینکه نوبت به معاویه رسید، با حکومت یافتن او، مظلومیت اهل البیت به اوج خود رسید، او بی پروا و بی مهابا در زبان و عمل، تلاش کرد تا نام اهل البیت را محو کند. کدام مظلومیت بالاتر از اینکه، امام مجتبی و امام حسین علیهما السلام در مجلس معاویه

حاضر باشند و او در حضور جمعیت، حضرت امیر را ناسزا گوید و سب کند، این مروان است همانکه پیامبر او و پدرش را لعنت کرد، اما از الطاف بنی امیه بر مدینه حاکم شد و هر جمعه حضرت علی را لعن می نمود، امام مجتبی بخاطر اینکه در وقت ناسزا حاضر نباشد، صبر می نمود تا وقت اقامه شود آنگاه وارد می شد، اما مروان کسی را می فرستاد تا در خانه حضرت به ناهنجاری حضرتش و پدرش را ناسزا گوید، از جمله فحاشیهای این خبیث که مرد بد دهنی نیز بود این است که به حضرت مجتبی گفت: مثل تو همانند استر است که وقتی می پرسند پدرت کیست؟ گوید: پدرم اسب است (العیاذ بالله) حضرت به فرستاده مروان فرمود: به او بگو این کارها باعث نمی شود که من ترا ناسزا بگویم، اما وعده من و تو خداوند باشد، اگر دروغ می گوئی خداوند سخت ترین انتقام گیرنده است، جد من بزرگوارتر از آن است که مثل من مانند استر باشد. (۱۴۷) و قبلا- گذشت اوج مظلومیت امام مجتبی در وقتی که زیاد بن ابیه، این ناپاک در ضمن جواب نامه امام مجتبی چه جسارتها به حضرت کرد، و سرانجام این مظلومیت به جایی رسید که ریحانه پیامبر و سید جوانان اهل بهشت با تحریک معاویه و توسط همسر امام، به شهادت رسید، معاویه که به همسر امام وعده کرده بود در مقابل مسموم کردن امام مجتبی یکصد هزار درهم به او بدهد و او را همسر یزید کند و آن بدبخت نیز، سید جوانان بهشت را در مقابل فاسق فاجری مثل یزید به شهادت رساند، بعد از امام مجتبی، معاویه پولها را برای جعده همسر امام فرستاد، ولی به او پیغام داد که ما زندگی یزید را دوست داریم و گرنه نسبت به وعده ازدواج نیز وفا می کردیم. (۱۴۸)

ناسزاگوئی به اهل البیت بر فراز منبرها

و در ادامه همین راستا بود که معاویه سنت سب و ناسزا بر حضرت را برقرار کرد و مقرر کرد تا در تمام ممالک اسلامی بر روی تمام منابر و جمعه و جماعات حضرت علی علیه السلام را لعن کنند و خود نیز به آن می پرداخت، حتی حاضر شدند که احکام خدا را بخاطر پیشبرد این هدف تغییر دهند، همچنانکه دیدیم مروان، خطبه نماز عید را قبل از نماز می خواند، تا مردم متفرق نشوند و به سب اهل البیت گوش دهند. این سنت ننگین از زمان معاویه تا زمان عمر ابن عبدالعزیز ادامه داشت، کار بجایی رسید که خالد ابن عبدالله قسر که از طرف هشام بر عراق امیر بود بر روی منبر می گفت: خدایا علی ابن ابی طالب ابن عبدالمطلب ابن هاشم، داماد پیامبر را که دختر او نزدش است و پدر حسن و حسین لعنت نما. و سپس با حالت استهزاء به مردم می گفت: آیا با کنایه گفتم؟! (۱۴۹) عده ای از بنی امیه به معاویه گفتند، شما که به آرزوی خود رسیده ای، ای کاش از لعن این مرد دست بر می داشتی؟ معاویه گفت: نه بخدا سوگند دست بر نمی دارم تا اینکه کودکان بر این روش بزرگ و بزرگترها پیر شوند و کسی نباشد که فضیلتی از علی نقل کند (۱۵۰) کار بجایی رسید که امر چنان بر مردم متشبه شد که می گفتند: نماز بدون لعن ابی تراب (حضرت علی) درست نیست.

دشمنی با اهل البیت، افتخار و امتیاز محسوب می شد

حجاج ابن یوسف در راهی می رفت، شخصی نزد او آمد و گفت: خانواده ام مرا عاق کرده اند و اسم مرا علی گذارده اند نام مرا تغییر ده و مقداری نیز به من کمک کن که نیازمندم، حجاج گفت: بخاطر زیبایی و لطافت واسطه ای که آوردی نامت را چنین گذاردم، و سپس او را منصبی داد و گفت: برو آن جا مشغول باش. (۱۵۱) در تاریخ آمده است که عبدالله ابن هانی به حجاج گفت: ما مناقبی داریم که هیچکس از عرب ندارد، حجاج گفت: چیست؟ گفت: امیرالمؤمنین عبدالملک (ابن مروان خلیفه اموی) هرگز نزد ما بدگوئی نشده است، حجاج گفت: بخدا که فضیلتی است، آن مرد گفت: از قبیله ما در جنگ صفین هفتاد نفر با معاویه بود، اما با علی فقط یک نفر بود، حجاج گفت: بخدا که فضیلتی است، آن مرد گفت: ما زنانی داریم که نذر کردند اگر حسین ابن علی کشته شود هر کدام ده شتر جوان قربانی کنند و کردند، حجاج گفت: بخدا که فضیلتی است آن مرد گفت:

هیچ کدام از ما نیست که به او پیشنهاد لعن علی را بکنند مگر اینکه انجام می دهد و بعلاوه دو پسر او حسن و حسین و مادر آن دو فاطمه را نیز اضافه می کند، حجاج گفت: بخدا که فضیلتی است. (۱۵۲)

پاسخ مناسب امام مجتبی علیه السلام به معاویه

روزی معاویه در کوفه خطبه خواند و در حالی که امام حسن و امام حسین حضور داشتند، از حضرت علی علیه السلام بدگوئی کرد و سپس به حضرت حسن جسارت کرد، امام حسین علیه السلام برخواست تا جواب او را بدهد، حضرت مجتبی دست برادر را گرفته نشاند و سپس خود برخاسته فرمود: ای که از علی می گوئی منم حسن، پدرم علی است (اول مسلمان و اول مجاهد و داماد و برادر پیامبر)، توئی معاویه و پدرت صخر (سردسته کفار در جاهلیت و پناهگاه منافقین در اسلام یعنی ابوسفیان) مادر من فاطمه است و مادر تو هند (جگرخوار بدکاره) جد من رسول خدا است و جد تو عتبه ابن ربیعۀ (مشرکی که در بدر کشته شد) مادر بزرگ من خدیجه است (اول بانوی مسلمان و فداکار اسلام) و مادر بزرگ تو قتيله است، پس خدا لعنت کند هر کدام از ما را که گمنامتر و بد خانواده تر و آن که در گذشته و بعدا شرورتر و در کفر و نفاق مقدم تر است. ناگاه عده ای در مسجد صدا برآوردند، که امین، راوی اول حدیث گوید: من هم می گویم آمین، راوی دوم فضل نیز گوید: من هم می گویم آمین، راوی سوم نیز گوید، آمین، ابن ابی الحدید نیز گوید: من هم می گویم آمین، مرحوم امینی نیز گوید: من هم می گویم آمین (۱۵۳)، مؤلف این کتاب نیز گوید: من هم می گویم آمین، شما هم بگوئید: آمین.

مظلومیت اهل البیت هنگام شهادت

شما اوج این مظلومیت ها را هنگام شهادت اهل البیت مشاهده کنید، تنها باقیمانده پیامبر، حضرت فاطمه، فقط چند ماهی زندگی نمود و با دلی پر اندوه در جوانی دل سپرد و با غربت و شبانه بخاک سپرده شد و قبر او نیز مخفی ماند. امیرالمؤمنین با آن همه فضائل و خصائص بی نظیر، در حالی که خلیفه اسلام بود، می بایست شبانه و در غربت و مخفیانه دفن شود، تا مبادا مورد جسارت دشمنان قرار گیرد و قبر مطهر او تا دهها سال مخفی بماند. و امام مجتبی نوه بزرگ پیامبر، می بایست پس از سالها مظلومیت، و تحمل مصائب از دوست و دشمن به دست دشمن شهید گردد و سپس حتی حق دفن شدن در کنار جد خود پیامبر را نداشته باشد، و جسد مطهر او پس از رحلت نیز مورد هجوم دشمن قرار گیرد و تیرباران شود. و سرانجام سیدالشهداء و خاندان عترت، به گونه ای دلخراش و اسف بار به شهادت و اسارت روند، پیکر پاک وی زیر سم ستوران دشمن له شود و در میان صحرای کربلا بر روی خاک رها شود.

علت بی تفاوتی مردم نسبت به انحرافات دینی

شما پس از مطالعه اینهمه فشارها و شکنجه ها و تبلیغات سوء، و انحرافات دینی، در خواهید یافت، که چرا مردم با دیدن اینهمه ظلم و ستم، هیچگونه تحرکی از خود نشان نمی دادند، در ابتدای کار که مسیر خلافت را منحرف کردند، شاید بسیاری هرگز تصور نمی کردند که سرانجام این انحراف به کجا خواهد رسید، و به همین جهت به مسأله امامت از جنبه دینی نظر نمی کردند. گرچه صدیقه طاهره سلام الله علیها در خطبه خویش به مردم تذکر داد که نتیجه انحراف در آینده بسیار وخیم و دردناک است. آنجا که فرمود: به جان خودم سوگند که نطفه فتنه منعقد شد، اندکی صبر کن، بزودی نتیجه خواهد داد و از این شتر خلافت خون خواهند دوشید و ظرفهای خود را از خون تازه پر خواهند نمود آنجاست که طرفداران باطل زیان می کنند و باطل پیشه گان به عاقبت پایه ای که پیشینیان بنا نهاده اند می رسند. (۱۵۴) مخصوصا که در دوران رحلت پیامبر اکرم، خوف و واهمه ضربه خوردن

و تفرقه مسلمین و تقویت کفار، بهترین سرپوش بود که مخالفین از آن برای اهداف سیاستهای خود استفاده کردند، و شاید بهمین جهت بود که حضرت امیر علیه السلام بخاطر حفظ اسلام و دین پیامبر این فرصت را از منافقین گرفت، تا مبادا بر اثر بحران و کشمکش داخلی، بر علیه اسلام شورش کنند، چرا که بسیاری از قبائل عرب بعد از مسلط شدن اسلام و پیروزی مطلق آن، اسلام را پذیرفته بودند ولی در دل رام نبودند و به دنبال فرصت می گشتند، و رحلت پیامبر آنها را به طمع انداخته بود، و حضرت امیر برای حفظ اسلام اقدامی تند نکرد، هر چند مخالفین در جسارتها افراط کردند، اما بینش عمیق و بلند حضرت امیر نسبت به حساسیت زمان، مانع شد تا دست به اقدامی عجولانه بزند، لذا بر همه چیز صبر کرد. (۱۵۵) در این میان با مرور زمان، در زمان خلیفه دوم انکار مسلمانها را به فتوحات خارج مشغول نمودند، پیروزیها و کشورگشائیهای درخشان در زمان خلیفه دوم، از چند جهت در پیشبرد اهداف مخالفین مؤثر افتاد، از طرفی خلیفه دوم وسیله انتشار و پیشرفت اسلام گردید، و محبوب قلوب مردم شد، و طبعاً مخالفین او در انزوا قرار می گرفتند، و مهمتر از همه اینکه اوضاع مردم مدینه و مسلمانها از آن وضعیت بحرانی و سخت که در زمان پیامبر داشتند، رو به فزونی و رفاه گذارد آنها نیز برای جلب حمایت مردم، اموال را تقسیم می کردند، خود خلیفه نیز بسیار اظهار زهد و قناعت می نمود، و شما نیک می دانید که وقتی امت اسلام، فردی را از نظر دینی، قناعت می نمود، و شما نیک می دانید که وقتی امت اسلام، فردی را از نظر دینی، عامل پیشرفت اسلام در اقصی نقاط جهان بدانند به گونه ای که امپراطوری عظیمی مثل ایران به تسخیر اسلام در آید، و از طرفی مسلمانان پیشرفت مادی و اقتصادی خود را نیز مدیون او بدانند، هرگز حاضر نمی شوند که از حمایت او دست بردارند، این را نیز اضافه کنید که تجربه نشان داده است که (الناس علی دین ملوکهم) مردم بر دین فرمانروایان خود هستند.

وضعیت اقتصادی مسلمانان در دوران پیامبر اکرم

شما دوران پیامبر اکرم را با دوران خلفا مخصوصاً عثمان مقایسه کنید، در زمان پیامبر اکرم عده ای از مهاجرین، بر اثر کمبود مسکن و امکانات با وضع رقت باری در مسجد اقامت می کردند که به اصحاب صفه مشهور شدند. اینها چهارصد نفر بودند که حضرت رسول، صبح و شام نزد آنها می آمد و مقداری خرما به آنها می داد روزی حضرت نزد ایشان آمد دید، بعضی کفش خود را درست می کنند، دیگری مشغول وصله کردن لباس خویش است، یکی از آنها برخاست و به حضرت عرض کرد: یا رسول الله این خرمائی که به ما می دهی شکم ما را آتش زده ... حضرت فرمود: آگاه باش، من اگر می توانستم دنیا را طعام شما کنم می کردم، ولی هر کدام از شما که بعد از من زنده بماند چنان به ناز و نعمت رسد که صاحب انواع غذاها شود، صبح در یک لباس گران و شب در لباسی دیگر، خانه های خود را زینت می کنید همچنانکه کعبه زینت می شود، یکی از اصحاب صفه (که به هیجان آمده بود) گفت: من مشتاق آن زمانم، چه وقت خواهد بود؟ حضرت فرمود: دوران فعلی شما بهتر از آن زمان است، شما اگر شکمهایتان را از حلال پر کنید، به پر کردن از حرام نزدیک می شوید. (۱۵۶) الحدیث درست در تعبیر حکیمانه پیامبر دقت کنید، ملتی که به رفاه و نعمت روی آورد، دیگر دفاع از ارزشهای الهی و اخلاقی و مسائل معنوی برای او کمرنگ می شود، آلودگی روحی به مسائل رفاهی، مرگ معنوی یک جامعه ای را فراهم می کند، آن جامعه دیگر در مقابل انحرافات معنوی حساسیت نشان نمی دهد، بلکه برعکس در مقابل هر چه که منافع مادی او را بخطر اندازد می ایستد، انسان ناسپاستر از آن است که بتواند در مقابل امکانات و نعمتها، ارزشهای والای معنوی را حفظ کند، مخصوصاً وقتی که منافع مادی با ارزشهای معنوی در تضاد باشد. آری مدینه پایتخت اسلام، در زمان خلفا شاهد انواع و اقسام غنائم جنگی و نعمتهای مادی بود، مالیاتها و مال التجاره و غنائم بود که از اطراف سرازیر می شد، و چهره جامعه اسلامی دگرگون می شد.

نمونه ای از وضعیت اقتصادی مردم در دوران خلیفه دوم

وقتی مدائن پایتخت ساسانیان در زمان خلیفه دوم سقوط کرد، آنقدر از طلا و جواهرات و غنائم جنگی و لباس و زیورآلات سلطنتی، به دست آمد که قابل شمارش نبود، غنائم مذکور علاوه بر خزینه ساسانیان، دارای امور عتیقه و هدایای ملوک سابق نیز بود، اشیاء گرانقدری مانند زره هرقل امیر روم و خاقان شاه ترک و داهر شاه هند و زره بهرام چوبین و زره سیاوخش و شمشیرهای کسری، و هرمز و قباد و فیروز و هرقل و خاقان و داود و بهرام و همراه با مجسمه های جواهرنشان و تاج سلطنتی در میان آنها بود. به گونه ای که وقتی سعد ابن ابی وقاص غنائم جنگی را تخمین کرد و یک پنجم را به مدینه فرستاد و چهارپنجم را تقسیم نمود، سهم هر سرباز شصت هزار شد، این ماسوای زمینها و خانه ها و امور غیر منقول بود، و هنگامی که فرش سلطنتی کسری را که شصت ذراع در شصت ذراع بود و در هنگام زمستان که گل و گیاه نبود، شاهزادگان بر روی آن غذا می خوردند، زیرا در آن تصویر باغستانها و گلها به گونه ای بسیار زیبا همراه با تصویر رودخانه ها قرار گرفته بود، و تمام فرش با طلا و یاقوت و جواهرات زینت شده بود به مدینه آوردند عمر بعد از تقسیم سایر غنائم میان مردم، این فرش گرانبها را نیز تقسیم کرد، به گونه ای که سهم حضرت امیر علیه السلام که از بهترین قسمت ها هم نبود، بیست هزار شد. (۱۵۷) و در جنگ جلولاء و فتح حلوآن در سال شانزدهم هجری، وقتی غنائم جنگی را تقسیم کردند، سهم هر سواره نه هزار درهم یا دینار و نه اسب شد، البته پیاده نصف این مقدار است، گفته اند که غنائم جنگی سی میلیون بوده است. (۱۵۸) در جنگ موصل و تکریم به سواره سه هزار درهم و به پیاده هزار درهم دادند و یک پنجم را هم به مدینه نزد عمر فرستادند. (۱۵۹) خلاصه آنکه، مضافا به انبوه غنائم جنگی که نصیب مجاهدین می شد، اهل مدینه از سهم خمس بهره وافر می بردند. در زمان خلیفه اول به عراق و شام لشکرکشی شد، و در زمان خلیفه دوم دمشق و بلاد ساحل دمشق فتح شد، و از سال چهاردهم به بعد حمله به ایران و تسخیر تدریجی شهرهای کشور وسیع ایران آغاز شد در سال پانزدهم حمص و بعلبک و حلب و انطاکیه و بیت المقدس فتح شد، در سال شانزدهم شهرهای غربی و مدائن پایتخت ساسانیان فتح شد، و همینطور روند پیروزیها ادامه می یافت تا اینکه در سال بیستم هجری مصر فتح شد، یعنی وسعت مملکت اسلامی از حجاز به شرق و غرب عالم، تا اروپا و آسیا و آفریقا گسترش یافت.

تفاوت زمان حضرت امیر با زمان خلفا

نکته ای که قابل توجه و دقت است، این است که بسیار فرق است میان زمان حضرت امیر و زمان حکومت شیخین و عثمان، در زمان ابوبکر و عمر، مردم از دوران سخت اقتصادی و گرسنگی و جنگ و وحشت که در زمان پیامبر وجود داشت، بطرف دوران شکوفا شدن اوضاع اقتصادی و رفاه و امنیت و غنائم جنگی و توسعه نظامی رسیدند، و طبیعی است وقتی مردم بعد از آن سختیها و گرسنگیها، با رفاه روبرو شوند، آن را عمیقا در آغوش گیرند، اما در زمان حضرت امیر علیه السلام، اگر حضرت همان روش قبلی ها را ادامه می داد، یعنی ولخرجیها و ریخت و پاشهای سابق را ادامه می داد، کار حکومت وی برقرار می ماند، و هرگز افرادی مانند معاویه و طلحه و زبیر و دیگران بخاطر عدالت وی از او روی گردان نمی شدند و جنگ داخلی به راه نمی انداختند. اما حضرت بر خلاف قبلی ها نه تنها آن ریخت و پاشها را نکرد، بلکه اعلام نمود، تمام ریخت و پاشهای ناحق عثمان را به بیت المال بر می گردانند، هر چه که باشد و هر کجا که باشد، هر چند در مهریه زنان پرداخت شده باشد، و شما خوب می دانید، وقتی یک خانواده و در سطح وسیعتر، یک جامعه را با ریخت و پاش عادت دادند، بر گرداندن آن خانواده و یا جامعه به اعتدال و میانه روی، چقدر جنجال آفرین و تحریک آمیز است. و این مشکل حضرت امیر علیه السلام را جامعه امروز ما به خوبی درک می کند، که پس از آن همه ریخت و پاش حکومت ستمشاهی، امروز به اعتدال کشاندن یک جامعه مصرفی و لجام گسیخته، چقدر مشکل و جنجال آفرین است. حضرت امیر علیه السلام نه تنها با خلفا مخالفت می کرد و همین می تواند دلیل عمده ای برای اعراض مردم از او باشد

بنحوی که گذشت بلکه معتقد بود با این دست و دل بازیها و اسراف کاریها و خرجهای گزاف و بیهوده باید مبارزه کرد و این ریخت و پاشها برخلاف عدالت اسلامی است و اینجا بود که مستقیماً در مقابل مادیات و منافع بسیاری مخصوصاً سران حکومت خلفا قرار گرفت و در آن دورانی که قبایل و رؤسای آنها نقش عمده ای را برای ادامه یک حکومت تشکیل می دادند و اگر رئیس یک قبیله با حاکمی موافقت می کرد آن حاکم مطمئن بود که از حمایت آن قبیله برخوردار است، حضرت امیر علیه السلام به مخالفت با این ریخت و پاشها پرداخت و فرمان داد تا اموال غارت رفته توسط عثمان باز گردانده شده و ثمره این عدالتخواهی را هم تحمل کرد و بر آن اصرار ورزید گرچه بخاطر آن جنگ جمل برپا شد.

علی علیه السلام اموال غارت شده را به بیت المال برگرداند

در نهج البلاغه است که حضرت روز دوم بیعت خود در مدینه برای مردم سخنرانی کرده فرمود: آگاه باشید هر زمینی که عثمان به کسی واگذار کرده و هر مالی که از مال خدا عطا کرده است به بیت المال بر می گردد. همانا حق گذشته را هیچ چیز باطل نمی کند (گذشت زمان، موجب نمی شود که گذشته ها را ندیده بگیرم خلاصه این منطق که بر گذشته ها صلوات درست نیست من حقوق از دست رفته را می گیرم) و اگر بینم با آن ازدواج کرده اند و میان شهرها پراکنده شده باشد آن را به جای خود بر می گردانم که همانا در عدل گشایش است و هر که حق برایش تنگ باشد ستم بر او تنگ تر است. (۱۶۰) کلبی گوید: سپس حضرت دستور داد تا تمامی اموالی که عثمان داده بود، هر کجا که یافت شود یا صاحبان آن یافت شود به بیت المال برگردانده شود، لذا عمرو ابن عاص به معاویه نوشت که هر چه می خواهی بکن چون پسر ابی طالب تو را از هر چه داشتی پوست کند همچنانکه پوست عصا را بر می گیرند و این منطق حضرت امیر علیه السلام بود.

مردم بخاطر دنیا از امیرالمؤمنین اعراض کردند

خاندان پیامبر در مقابل آن همه خرجهای بیجا که عثمان و معاویه داشتند و چه بسا حق السکوت بود، به شدت مخالفت می کردند و همین امر باعث اعراض مردم از آنها شد، مردمی که بدنبال دنیا و شیفته دنیا هستند، وقتی عدالت به دنیای آنها لطمه بزند از عدالت و عدالت گستر بیزاری می جویند و به دنیا و دنیا مدارها می پیوندند، امیرالمؤمنین بخوبی این را می دانست و همین نکته را به مردم گوش زد کرد، وقتی مردم بعد از عثمان به طرف وی آمدند، حضرت فرمود: مرا رها کنید و دیگری را دریابید که در آینده ما با کاری مواجه می شویم که وجوه و رنگها دارد و دلها برای آن استقامت نکنند و عقلها ثابت نماند (مردم تحمل نکنند) همانا آفتها چون ابرها از هر طرف فرا گرفته اند و راه و دلیل تغییر کرده، بدانید که اگر من به شما جواب مثبت دهم شما را به آنچه خود می دانم می برم و به سخن گوینده و ملامت کننده گوش نمی دهم. (۱۶۱) و در کافی است که امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت پس از خلافت بر منبر رفته حمد و ثنای الهی بجای آورده فرمود: بخدا من از غنائم شما درهمی بر نمی دارم تا وقتی که در مدینه شاخه ای از من سرپاست، خودتان تصدیق کنید آیا من از خودم دریغ می کنم و به شما عطا می کنم؟ (یعنی حساب کار خود را بکنید) عقیل برادر بزرگ حضرت برخواسته عرض کرد: تو را به خدا آیا مرا با یک سیاه پوست مدینه مساوی قرار می دهی؟ حضرت فرمود: بنشین آیا اینجا کسی جز تو نبود که سخن گوید؟! تو بر آن سیاه پوست برتری نداری مگر به سابقه (درخشان در خدمت به اسلام) یا داشتن تقوی (۱۶۲)

گفتگوی مالک اشتر با امیرالمؤمنین علیه السلام

علی ابن محمد ابن ابی یوسف مدائنی از فضیل ابن جعد نقل کرده است که گفت: عمده ترین علت کناره گیری عرب از امیرالمؤمنین

منین مسئله مال بود زیرا او نه اشراف را بر دیگران ترجیح می داد و نه عرب را بر عجم ، او با رؤسا و سران قبایل زد و بند نمی کرد همچنانکه پادشاهان می کنند و کسیرا (با دادن باج) به طرف خود نمی کشاند ولی معاویه برخلاف این بود، لذا مردم علی علیه السلام را رها کرده به معاویه پیوستند، حضرت امیر از بی وفائی مردم و رفتن آنها به طرف معاویه به مالک اشتر شکوه نمود مالک اشتر گفت : یا امیرالمؤمنین ما با اهل بصره به کمک اهل کوفه جنگیدیم و با اهل شام بکمک اهل بصره و کوفه جنگیدیم و آراء متحد بود، و الان اختلاف و دو دستی حاصل شده ، و تصمیمها ضعیف و نفرات کم گردیده ، شما هم که با عدالت با مردم رفتار می کنی و به حق عمل می کنی و میان بالا و پائین در افراد فرق نمی گذاری لذا عده ای از اطرافیان تو که از حق ناراحت بودند چون چشم دیدن آن را نداشته و از عدالت غمگین بودند، چون در آن قرار گرفتند و کارهای معاویه را با ثروتمندان و اشراف دیدند (که چه دست و دلبازیهای نشان می دهد) جان مردم به طرف دنیا شوق گرفت ، و چه کم است کسی که یاز دنیا نباشد و اکثر اینان از حق کراهت داشته و خریدار باطل هستند و دنیا را بر می گزینند، اگر شما هم یا امیرالمؤمنین بذل و بخشش کنی گردنهای مردان به طرف تو مایل شده و از مودت آنها بهره مند می شوید، خدا کارگشای تو باد یا امیرالمؤمنین و دشمنان را خوار کند و جمعیشان را متفرق و مکر و حيله آنها را سست و کارهایشان را متلاشی کند. حضرت امیر علیه السلام فرمود: اما آنچه از اعمال و روش عدالت ما گفתי ، خداوند می فرماید: هر که کار نیک کند برای خود کرده است و هر که بد کند بر ضرر خویش کرده است و خداوند به بندگان ستم روا ندارد - و من از اینکه در کارم کوتاهی کرده باشم بیمناکترم ، اما آنچه ذکر کردی که حق بر آنها سنگین است و لذا از ما جدا شده اند، خداوند می داند که بخاطر ستم نبود که از ما جدا شدند و اکنون که به ما پشت کرده اند به عدالت پناه نبرده اند، (ایشان جز دنیای زودگذر فانی را نمی طلبند) و روز قیامت مسئول خواهند بود، آیا دنیا را اراده کرده اند؟! یا برای خدا عمل می کنند!، و اما اینکه سخن از بذل و بخشش و جلب حمایت کردی ، همانا ما را نرسد که هیچکس را از این بهره بیش از حقش بدهیم و حال آنکه خداوند سبحان می فرماید: و سخنش هم حق است : چه بسیار گروه اندک که به اذن خدا بر گروه بسیار پیروز شد و خداوند با صابرين است (یعنی من بر کمی جمعیت راضی و امیدوارم و دست از اصول خود بر نمی دارم) خداوند پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله را تنها فرستاد و بعد از این کمی ، آنها را زیاد گرداند و گروه او را بعد از خواری عزیز گرداند، اگر خداوند اراده کند که ما را والی کند سختیها را آسان خواهد کرد و غمها را برطرف می کند، من هم از راءى ، آن مقدار که رضایت خداوند عزوجل در آن است می پذیرم و تو از امین ترین افراد نزد من و از مخلصترین آنها و مورد اعتمادترین آنها پیش من می باشی ان شاء الله . (۱۶۳)

عقيل برادر حضرت امير نیز بخاطر دنيا از حضرت اعراض کرد

حضرت علی علیه السلام رسوم گذشته که عرب را بر عجم تفضیل می داد و از زمان خلیفه دوم شکل گرفته بود زیر پا گذاشت و همچنین برتری رئیس و زیردست ، آقا و بنده را نادیده گرفت و با قاطعیت ایستاد، طلحه و زبیر را با آن شهرت و ثروت و مقام با بنده آنها یکسان عطا می داد، حتی برادر خود عقیل را نیز مراعات نکرد و به او نیز بمقدار حقش داد نه بیشتر، بطوریکه او هم به طرف معاویه رفت گرچه دل به معاویه نداد اما از دنیای او بهره گرفت - روزی عقیل به نزد حضرت آمد حضرت به امام مجتبی فرمود: عمویت را بپوشان (لباس بده) لباس و ردائی از لباس ورداء حضرت به او پوشاند. چون هنگام شام شد، عقیل دید که نان و نمک آورده اند، گفت : جز اینکه که می بینم چیزی نیست؟! حضرت فرمود: آیا این از نعمتهای خدا نیست و برای اوست حمد و سپاس بسیار، عقیل گفت : عطائی به من ده تا بدهکاری خود را اداء کنم و زود مرا روانه کن تا بروم ، حضرت فرمود: بدهکاری تو چقدر است ؟ گفت یکصد هزار درهم حضرت فرمود: نه بخدا این مقدار نزد من نیست و ندارم ولی صبر کن وقتی سهمیه من از بیت المال آمد با تو تقسیم می کنم و اگر نه این است که باید برای خانواده چیزی باشد همه را به تو می دادم ، عقیل گفت : بیت

المال در دست توسل ولى مرا به سهمیه خودت امید می دهی؟ اصلاً سهمیه تو چقدر است، اگر همه اش را هم به من بدهی چقدر می شود؟ حضرت فرمود: سهم من در بیت المال مثل یکی از مردهای مسلمان است، گفتگو چون بالای دارالاماره بود و بر صندوقهای اهل بازار مشرف بود، حضرت فرمود: اگر سخن مرا قبول نداری برو پائین قفل یکی از این صندوقها را بشکن و موجودی آن را بردار! عقیل گفت: در این صندوقها چیست؟ حضرت فرمود: اموال کاسبها. عقیل گفت: آیا مرا دستور می دهی که صندوق گروهی را که بر خدا توکل کرده اند و اموال خود را در آن نهاده اند بشکنم؟ حضرت فرمود: آیا تو هم مرا دستور می دهی که بیت المال مسلمانها را باز کنم و اموال آنها را بتو دهم و حال آنکه بخدا توکل کرده اند و بر آن قفل زده اند، اگر می خواهی شمشیرت را بردار، منم شمشیرم را بردارم و با هم به (ناحیه) حیره رویم که در آنجا کاسبهای پولدار هستند، بر سر یکی از آنها بریزیم و مالش را بگیریم؟! عقیل گفت: آیا دزدی کنم؟ حضرت فرمود: از یک نفر به دزدی کنی بهتر است از اینکه از تمام مسلمانان بدزدی! عقیل گفت: اجازه می دهی پیش معاویه روم؟ حضرت فرمود: آری، گفت پس مرا کمک کن در این سفر. حضرت فرمود: ای حسن به عمویت چهارصد درهم بده، عقیل خارج شد در حالی که می سرود: بزودی آنکه تو را از من بی نیاز کرد مرا نیز بی نیاز می کند و به زودی خداوند بدهکاری مرا ادا می کند. (۱۶۴) سخن در عدالت علی علیه السلام بیش از این مجال می خواهد - منظور همین است که این نحو عدالت در دیدگاه مردم، مخالف روشی است که مردم با آن بار آمده بودند و بخاطر همین حب دنیا از حضرت کناره گرفتند.

کنجینه ها و ثروت های بادآورده در زمان خلفا

نگاهی گذرا به زندگانی بعضی از مسلمانان آن زمان نشان دهنده پیشرفت عظیم مادی در آن زمان است. زبیر ابن عوام همان صحابی معروف که به کمک طلحه و عایشه جنگ جمل را با علی علیه السلام براه انداخت دارای یازده خانه در مدینه و دو خانه در بصره و یکی در کوفه و یکی در مصر بود، او چهار عدد زن داشت که وقتی ارث او را تقسیم می کردند بعد از کم کردن ثلث او به هر زنی یک میلیون و دویست هزار (درهم یا دینار) رسید در صحیح بخاری است که بنابراین دارائی او پنجاه میلیون و دویست هزار خواهد بود ولى دیگران گفته اند بخاری در محاسبه اشتباه کرده و مجموع دارائی او پنجاه و نه میلیون و هشتصد هزار می شود، (۱۶۵) و این عدد امروز عدد سنگینی است تا چه رسد به آن زمان و کسی که اوضاع اقتصادی آن زمان را بررسی کند به عظمت این اموال پی می برد. از مسعودی در مروج الذهب نقل شده که زبیر هزار اسب در اصطبل گفته است که زبیر در مصر زمینهای داشت و همچنین در اسکندریه و کوفه و در بصره نیز خانه هائی داشت. (۱۶۶) اما طلحه ابن عبیدالله، یاور زبیر در جنگ جمل، در احوالات وی نوشته اند که هر روزی هزار دینار درآمد او از غلات عراق بوده است، و بیش از این هم گفته اند، این درآمد او از عراق است اما درآمد او از ناحیه سراء در حجاز بیش از این برآورد شده است، طلحه در مدینه خانه ای با گنج و آجر و ساج بنا کرد (که خانه اعیان بشمار می رفت) ابن جوزی گفته است: که طلحه سیصد (بار) شتر از طلا داشت. عمرو ابن عاص گفته است: ارث بجا مانده از طلحه صد بهار است که در هر بهاری سه قنطار از طلا بود و همو گفته که شنیدم که بهار به پوست گاو می گویند و ابن عبدربه این خبر را سیصد بهار از طلا و نقره ذکر کرده است بعضی، سیصد پوست گاو پر از طلا و نقره، اما عبدالرحمن ابن عوف در احوالات او گفته اند که ده هزار گوسفند و یکصد اسب داشت همراه با هزار شتر، او که دارای چهار زن بود، و یکی از زنهای خود را در هنگام مرضی (آخر عمر) طلاق داده بود، صالح ابن ابراهیم ابن عبدالرحمن گوید: با این زن مصالحه کردیم به هشتاد و سه هزار. و در تاریخ یعقوبی است که به یکصد هزار دینار با او مصالحه کرده اند و با در نظر گرفتن این که این مقدار یک سی و دوم ۱۳۲ اموال او می باشد زیرا مجموعه زنها ۱۸ سهم می بردند و چون چهار زن بوده اند به هر کدام ۱۳۲ می رسد، با این حساب اموال عبدالرحمن حداقل باید حدود سی و دو میلیون دینار بوده باشد، و این رقم مخصوصاً در آن زمان چنان سرسام آور

است که در احوالات عبدالرحمن ابن عوف نوشته اند، شمشهای طلای او را با تبر تقسیم می کردند بطوری که دست کارگرا متورم شد، و یا بعلی ابن امیه که به جز طلبهای او و زمین و دارائی های متفرقه که یکصد هزار دینار ارزش داشت مقدار پانصد هزار دینار از او بجای ماند، و یا زید ابن ثابت که راجع به وی گفته اند: طلا و نقره او را بعد از وی با تبر قسمت می کرده اند، و معلوم است که اشرافیت وقتی در میان مسلمانها چنین نفوذ کند در میان خلفا چه خواهد کرد و این سبک زندگی در زمان عثمان اوج گرفت و خود او چنان در این وادی اسراف کرد که حضرت امیر علیه السلام در خطبه شقشقیه در نهج البلاغه می فرماید او و بنی امیه چنان بیت المال را حیف و میل کرده می خوردند همچنانکه شتر، علف بهاری را (با اشتها و حرص) می خورد و همین شکم خوارگی او موجب کشته شدن وی گردید. و در همین راستاست که آن زندگی و ثروت عظیم را برای عثمان ضبط کرده اند، لباسهای پادشاهی می پوشید و دندانهای خود را به طلا زینت می کرد، خانه اشرافی بنا کرد و دارای هزار برده بود تنها در ربنه هزار شتر داشت و اموال عظیم دیگر که تاریخ ثبت کرده است.

نمودار حکام مسلمین تا زمان امام حسین علیه السلام

اینک شما تجسم کنید جامعه اسلامی آن روز را و ببینید که حاکمان و فرمانروایان مسلمین در استانها و شهرهای اسلامی چه کسانی بوده اند. و با توجه به اینکه توده مردم دین خود را از فرمانروایان می گیرند، وضع دینی مردم را دریابید. جامعه ای که خلیفه آن همانند عثمان است، با آنهمه حیف و میل بسیار در اموال مسلمین، و مسلط کردن افراد ناپاک بر مردم و به ذلت و خواری کشاندن بزرگانی چون ابوذر و عمار و ابن مسعود، جامعه ای که مروان، همان دشمن سرسخت اهل بیت که بر زبان پیامبر لعنت شده است، حاکم مدینه و مشاور خلیفه می شود، جامعه ای که بنی امیه با تمام رذائل اخلاقی و لعنتی که از پیامبر دارند، رئیس می شوند، جامعه ای که عبدالله ابن سعد ابن ابی سرح مرتد، در آن فرماندار مصر می شود، با آنکه پیامبر خون او را حلال و هدر نموده بود و یا ناپاکی مثل عمرو ابن عاص به حکومت مصر می رسد. جامعه ای که امثال ولید ابن عقبه، آن فاسق شرابخوار زناکار، استاندار کوفه می شود و در مسجد کوفه با حالت مستی در محراب آن شراب قی می کند و نماز صبح را چهار رکعت می خواند. جامعه ای که معاویه در آن امیر یا خلیفه می شود، و به شرابخواری می پردازد، و نابودی دین و انتقام از پیامبر را سرلوحه برنامه خود قرار می دهد. جامعه ای که جنایتکارانی مثل سمره ابن جندب و زیاد ابن ابیه و بسر ابن ارطاة حاکمان آن می شوند، و از کشتن خون بی گناهان و کودکان خردسال و مظلومان واهمه ای ندارند. جامعه ای که امثال عمرو ابن سعید بر مثل مدینه حاکم شود و وقتی صدای شیون زنهای بنی هاشم را در رثای حسین ابن علی می شنود به قبر پیامبر اشاره کند و بگوید: ای محمد اینک یک روز، در مقابل روز بدر. (۱۶۷) یعنی در جنگ بدر تو اجداد ما را کشتی و اسیر کردی و امروز ما فرزندان تو را کشته و اسیر کردیم. و بالاخره جامعه ای که امثال یزید آن شرابخوار، قمارباز، بی نماز و بی حیاء و میمون باز زناکار، بعنوان خلیفه مطرح شود و ناپاکانی مثل عبیدالله ابن زیاد در آن استاندار و حاکم می گردند. همان یزیدی که در سال اول خلافت پسر پیامبر را کشت و در سال دوم جنایت هولناک حره را ایجاد کرد که روی تاریخ را سیاه کرده است و در سال سوم خانه کعبه را به منجنیق و آتش کشید، جامعه ای که در سرتاسر آن بر بالای هر منبر جمعه و جماعات، اول مسلمان عالم اسلام و برادر پیامبر و سردار بی همتای نبردهای افتخار آفرین دین، با آنهمه سوابق و فضائل درخشان بی تردید، مورد سب و ناسزا قرار می گیرد و طرفداران او از هر طرف تحت شدیدترین فشارها و شکنجه ها قرار می گیرند. آیا با اینهمه فساد و تباهی، برای آزاده و شرافتمندی چون حسین ابن علی، که تمام وجود او غیرت و آزادگی و دفاع از اسلام و دین جد خود می باشد، راهی جز قیام و اقدام خونین برای نجات دین و امت جدش باقی می ماند، بگذار فرومایه گان و بزدلان و پست فطرتان در منجلا ب تباهی و ذلت، دست و پا بزنند و در لجنزار سرشت دون خود به قذارات اکتفا کنند، و چه بسا بر پسر فاطمه نیز خرده بگیرند. امام حسین، فرزند فاطمه است، از سینه شهادت و فضیلت شیرخورده، حسین در

دامن عصمت زهرا درس تقوی و مردانگی آموخته و در مدرسه علوی، از حیدر کرار رمز شجاعت و فداکاری آموخته است.

امام حسین تنها مدافع بزرگ اسلام در عصر منحنی اموی

پس از آنکه دورنمایی از وضعیت اسلام و مسلمانان را در زمان امام حسین علیه السلام دیدیم، و فهمیدیم که احکام اسلامی بطور کلی دگرگون و بازیچه دست امثال معاویه شده است، و دیدیم بزرگان دین چگونه تحقیر می شوند ولی افراد پست و خونریز محترم و قدرتمند گردیده اند. و دیدیم که اهل بیت پیامبر و شیعیان آنها تا چه حد تحت فشار و ظلم قرار گرفته بودند، و از طرف دیگر راه حق و باطل بر مردم متشبه شده بود، و در اثر تبلیغات شدید و مغرضانه، چگونه حقائق را وارونه جلوه داده بودند آیا با وجود این همه انحراف که اسلام را به مرز نابودی کامل سوق می داد، امام حسین که حافظ و نگهبان دین از طرف خداوند است، می تواند آرام بگیرد. وقتی آرمان دین در معرض خطر است، وقتی اهداف نبوت که نشان دادن راه حق و باطل است، دچار تزلزل شد. و مردم راه حق را از باطل تشخیص نمی دهند، و واقعا خیال می کنند که معاویه و روش او بر حق و اهل بیت بر باطل هستند، اینجاست که همان آرمان که باعث شد، حضرت علی علیه السلام از اعتراض خونین در مقابل خلفاء اجتناب کند، که همان حفظ اسلام و جلوگیری از ارتداد و تضعیف اسلام بود، همین آرمان در زمان امام حسین باعث شد که حضرتش قیام کند، چرا که حفظ اسلام در زمان حضرت علی به سکوت و آرامش بود و در زمان امام حسین به قیام و نهضت. امام چهارم علیه السلام می فرمود: هیچ روزی مثل روز حسین علیه السلام نیست، سی هزار نفر در مقابل او جمع شدند که می پنداشتند از این امت هستند، همگی بخاطر خدا تصمیم به ریختن خون او گرفته بودند، و هر چه سیدالشهداء آنها را به خدا تذکر می داد، دست بردار نبودند تا با ظلم و ستم او را کشتند. (۱۶۸)

صلح با معاویه و جنگ با یزید

اما تا معاویه زنده بود یعنی حدود ده سال از امامت امام حسین علیه السلام، حضرتش اقدام به نهضت نفرمود، و همانند برادر گرامش امام مجتبی که حدود ده سال با معاویه بود، مراعات صلحنامه را می نمود، اما همینکه معاویه مرد و یزید بر سر کار آمد، حضرت قیام نمود، و از همین جا می توان به علت قیام امام حسین و سکوت امام مجتبی علیه السلام پی برد، می بینیم که امام حسن و امام حسین هر دو حدود ده سال با معاویه بدون قیام بسر بردند، پس تفاوت عملکرد این دو امام همام را در تفاوت معاویه و یزید باید جستجو کرد نه در امام حسن و امام حسین، که هر دو امام معصوم و پیشوای الهی هستند.

خصوصیات معاویه که مانع نهضت بود

علت اینکه تا معاویه زنده بود از جانب حسنین قیامی صورت نگرفت را می توان در امور زیر جستجو کرد. ۱ - معاویه در اثر سابقه طولانی چهل ساله در حکومت، پایه های حکومت خود را بشدت محکم کرده بود و طرفداران جدی داشت. ۲ - معاویه حدود بیست سال از جانب عمر و عثمان، امارت داشته است، که این خود امتیاز بزرگی برای او بحساب می آمد. ۳ - معاویه دارای سیاست عوام فریبی خوبی بود، و هرگز باطن خود را در مقابل عموم مردم علنی نمی کرد و در ملاءعام به فسق و فجور نمی پرداخت. ۴ - معاویه با پدر امام حسن و امام حسین جنگیده بود و این تاثير بسزائی در نزد عوام برای برتری نظامی او به حساب می آمد و موجب تضعیف روحیه مردم می شد. ۵ - معاویه در نزد مردم، خونخواه عثمان بود، او صحابه پیامبر بود، با عمری زیاد، و به علاوه عنوانی همانند دئی مؤمنین و نویسنده وحی را که هر کدام برای عوام فریبی کافی است، یدک می کشید. ۶ - معاویه با امام حسن صلح کرده بود، و در شائن خاندان عصمت نبود، و مردم نیز انتظار نداشتند که این خاندان به عهد خود پشت کنند، هر

چند معاویه چنین کاری را بکند. ۷- و بالاخره تا معاویه زنده بود، در اثر تبلیغات شدید و مشتبه شدن حقائق، انحرافات و فجایع دستگاه بنی امیه خود را نشان نداده بود و این زخم کاملاً نرسیده و هنگام جراحی آن نشده بود،

اما یزید مرد رسوائی بود

اما وقتی معاویه از دنیا رفت و یزید بر سر کار آمد، مسأله کاملاً فرق کرد، ۱- یزید مردی بود رسوا که فسق و فجور او علنی و برای همه ظاهر شده بود، در نتیجه اعتماد مردم به او کاهش یافته. ۲- حکومت یزید، که علنی اظهار فسق و کفر می کرد، اهانتی جدی و ذلتی ننگین برای اسلام و مسلمین بود. ۳- یزید جوانی خام و بی تجربه و تازه کار بود، که هرگز از امتیازات عوام فریبانه پدرش معاویه برخوردار نبود، ۴- خلافت یزید، بخاطر اینکه مخالف صلحنامه پدرش با امام مجتبی در عدم تعیین ولی عهد بود، غیر قانونی بحساب می آمد، گذشته از آنکه با تهدید و اکراه نیز همراه بود.

سیدالشهداء شخصیت شناخته شده عالم اسلام

درست در مقابل رذالت و پستی و خواری یزید، امام حسین علیه السلام قرار داشت، شخصیتی که از نظر صفات اخلاقی و علم و تقوی معروف بود، ایشان تنها باقیمانده عترت پیامبر است که اصحاب پیامبر آن همه الطاف و عنایات پیامبر را نسبت به ایشان دیده و شنیده بودند، در نتیجه هرگز در عظمت و برتری امام حسین در مقابل فاسق و فاجری مثل یزید، تردید نبود. اگر امام حسین علیه السلام فرضاً در مقابل معاویه قیام می نمود و به شهادت می رسید، هرگز آن تاءثیر و افشاگری که اکنون دارد، نمی داشت، زیرا واقعیت معاویه، برای مردم افشا نشده بود، همچنانکه دیدیم در مقابل حضرت علی و امام مجتبی قیام کرد و حتی امام مجتبی را مسموم نمود، اما باطن او رسوا نشد، و همچنان اکثریت اهل سنت او را خلیفه می دانند، برخلاف یزید، که شخصیت رسوائی بود که با اعمال ننگین خود و شهادت امام حسین باعث رسوائی خود و خاندان خود و جریان مخالف اهل بیت علیهم السلام شد. و مهمتر از همه اینکه امام حسین آخرین بازمانده پیامبر بود که هم از نظر سن و هم از نظر حسب و نسب با یزید حتی در نظر عموم مردم قابل مقایسه نبود، امام حسین نوه پیامبر اسلام است، خدیجه کبری مادر بزرگ او، حضرت فاطمه مادر او و علی مرتضی پدر او و امام مجتبی برادر اوست. اما یزید کیست؟ آیا حلال زاده است؟ آیا مادرش مسلمان است؟ معاویه پدر یزید چطور؟ جد یزید ابوسفیان چطور؟ مادر بزرگش هند جگرخوار چگونه است؟

هیچ موقعیتی همانند شرائط سیدالشهداء نبود

و بخاطر همین نکات است که می گوئیم، پس از مرگ معاویه زمینه مناسب و موقعیتی حساس پیش آمده بود که نه قبلاً وجود داشت و نه بعد از امام حسین به وجود آمد، برای نشان دادن فساد دستگاه حاکمه و افشای آن همه تبلیغات سوء و مسخ تاریخ و رسوا کردن جریان مخالفی که بعد از پیامبر، دین اسلام را به انحراف کشاند، شرائطی مناسبتر از شرائط امام حسین نبود، چرا که افشای این همه ظلم و فساد و انحراف، احتیاج به دشمنی دارد سفاک و خونریز و رسوا و بی صفت، که از هیچ عمل ننگینی دریغ نکند، تا هر چه بیشتر ظلم کند و بی رحمی کند و موجب هیجان و تحریک عواطف و رسوائی مسیر خود شود. و از طرفی در مقابل او شخصیتی باشد که در عظمت او کوچکترین ابهامی یا نکته باریکی نباشد، و سپس این شخصیت بی همتا، یعنی امام حسین، که تنها بازمانده خاندان پیامبر است که عصر پیامبر را درک کرده و بارها پیامبر او را بوسیده و بر دوش خود حمل کرده و مکرر او را مورد ملاطفت قرار داده است، با وضعی بسی مظلومانه و دردناک و سخت در شرائطی که همه زمینه های تحریک عواطف فراهم بود، به شهادت برسد، این است که می تواند رسواگر خط مخالف و سرانجام انحراف از اهل بیت پیامبر باشد، این است که هر

انسان کوردلی را که مختصری وجدان و انصاف داشته باشد، تحت تأثیر قرار می دهد، کیست که همانند امام حسین را با چنان وضعی مورد ظلم و شکنجه یزید بیند و بر خاندان یزید و جریان مخالف اسلام بدین نگردد. عبدالله ابن فضل از امام صادق علیه السلام پرسید: ای پسر پیامبر، چرا روز عاشورا روز مصیبت و گریه و غصه قرار داده شد، نه روزی که پیامبر یا فاطمه و یا امیرالمؤمنین و یا امام حسن از دنیا رفتند؟ حضرت فرمود: روز قتل حسین علیه السلام در میان ایام از هر روزی مصیبتش بیشتر است، زیرا اصحاب کساء که گرامترین مخلوقات در نزد خداوند بودند، وقتی پیامبر رحلت نمود دیگران برای مردم موجب تسلی و آرامش خاطر بودند، و همچنین بعد از رحلت فاطمه و حضرت امیرالمؤمنین علیهما السلام، وقتی که امام حسن رحلت نمود وجود سیدالشهداء موجب تسلی و آرامش خاطر بود، ولی هنگامی که حسین صلی الله علیه و آله کشته شد دیگر کسی نبود که موجب تسلی و آرامش خاطر گردد، و رحلت حضرت مانند رحلت همگی آنها بود، همچنانکه زندگی حضرت مثل زندگی آن ها بود، از این جهت روز حسین از تمام روزها مصیبت بارتر است، راوی پرسید: پس امام سجاد چه؟ حضرت فرمود: آری، امام چهارم سرور عبادت کنندگان و امام و حجت بر خلائق بود ولی پیامبر را ملاقات نکرده و از حضرت نشنیده بود و دانش او از راه ارث بود، ولی امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین را مردم مکرر در ایام پی در پی با پیامبر مشاهده کرده بودند و چون به یکی از اینها نگاه می کردند، بیاد احوالات او با پیامبر و سخن حضرت راجع به او می افتادند، به همین جهت بود که وقتی جز حسین علیه السلام کسی برای مردم نماند، رحلت حسین مانند رحلت همه آنها بود، به این جهت است که روز حسین در مصیبت از هر روز بالاتر است. (۱۶۹) درست به همین جهت است که می گوئیم، اگر هر شخصی غیر از امام حسین، مثل ابن حنیفه، یا ابن عباس، و یا دیگران دست به قیام می زدند، هرگز نمی توانست این نتیجه مهم و روشنگری را داشته باشد. آری باید بزرگترین شخصیت اسلام در مقابل کثیف ترین عنصر ناپاک، با بدترین وضع و هولناک ترین کیفیت به شهادت رسد، تا ضربه ای باشد که در پس آن همه پرده های ضخیم تبلیغات که بر حق افتاده بود، بتواند خفتگان غفلت را بیدار کند.

سیدالشهداء دلها را بیدار کرد و به هیجان آورد

اهمیت عواطف برای تحریک و تشویق مردم نسبت به انجام کاری با ممانعت از کاری، و با نشان دادن، خوبی یا زشتی شخصی یا کاری، از دو راه استفاده می شود. راه اول اینکه با عقل او صحبت کنی، با استدلال و بیان خوبی و بدیها، شخص را تشویق و یا بر حذر بداری، راه دوم اینکه با عواطف و روحیات او صحبت کنی، او را تحریک کنی، عاطفه او را به هیجان آوری، از راه احساساتش وارد شوی، شور و شوق و عشق در او بیافرینی. راه اول برای کسانی که با مسائل عقلی سر و کار دارند و روحیات آنها را مغلوب عقلشان می باشد مؤثر است، و چون این عده که همان اهل تفکر و تعقل هستند نسبت به توده مردم در اقلیت هستند و انگهی اهل تفکر نیز بسیاری از اوقات اسیر احساسات و عواطف خود هستند، لذا کاربرد همه جانبه ندارد. برخلاف راه دوم که راه دل است و در نزد توده مردم بخاطر احساسات قوی و غلبه آن حتی بر مسائل عقلی، کاربرد بسیار و مؤثری دارد، لذا می بینیم، هر گروهی که بتواند بیشتر احساسات مردم و عواطف آنها را جذب کند، بیشتر موفق خواهد بود، و بهمین جهت است که دزدان و دشمنان یک جامعه، بیشتر با تبلیغات خود، از مسائل روحی و عاطفی برای اهداف شوم خود استفاده می کنند، مردم را به طمع می اندازند، یا می ترسانند، یا شهوتشان و یا حس سودجویی و مانند اینها را تحریک می کنند، علیهذا اگر مسلک و مرامی بخواهد در وجود مردم تأثیر کند و مردم را هدایت کند، باید از هر دو راه اقدام کند، هم عقل مردم را سیراب کند، هم عواطف مردم را که بیشتر در مردم تأثیر دارد، مجذوب کند.

فریاد عقل بی تأثیر بود، شور حسینی باید

آیات قرآن و احادیث پیامبر و سخنان گهربار اهل بیت علیهم السلام، همه عقل مردم را سیراب می کند، اما اینهمه در دوران امام حسین علیه السلام بخاطر تبلیغات سوء و تهدیدات بسیار دستگاه اموی و القاء شبهات گوناگون و جعل احادیث دروغین و متناقض کمرنگ شده بود. به ناچار اسلام برای بقاء خود و نجات از آنهمه دسیسه ها و خطرات، احتیاج به تحریک عاطفی داشت تا مردم گرفتار آن دسیسه ها را، بیدار کند، آنچه گفتنی و آنچه از استدلال که لازم بود، گفته شده بود، دیگر از نظر گفته و استدلال کمبودی نبود، ولی در عین حال، همه استدلالات را بر مردم مشتبه کرده بودند.

تأثیر عواطف و احساسات

لذا راه دیگر و وسیله دیگری برای بیداری و تکان دادن مردم لازم بود و آن تحریک عواطف است، آیا دیده اید که سخنان یک مسلمان فهمیده قبل از شهادت، یا بعد از شهادت چرا در تأثیر فرق دارد، چرا وصیت نامه شهداء، تأثیر بیشتری از سخنان دیگران بلکه از سخنان خود همین شهید قبل از شهادت دارد؟ علتش در آن است که سخنان او تا قبل از شهادت، عقل را سیراب می کند، اما بعد از شهادتش وقتی با خون شهید، امضاء شد، عواطف را تحریک می کند، این اثر خون است که روحیه مردم را تحت تأثیر قرار می دهد. و این اقدام بزرگ و بی نظیر را سیدالشهداء علیه السلام انجام داد، او از راهی، در ماورای فکر و استدلال که در اثر شبهات کمرنگ شده بود، از راه دل و جان مردم را بیدار کرد، و به همین جهت است که فرمود: کشتی نجات سیدالشهداء از سایر ائمه علیهم السلام سریعتر مردم را به ساحل نجات می رساند چرا که بر روی خون حرکت می کند! و از اینجا به سستی این شبهه و سؤال پی می بریم که می گویند: امام حسین که می دانست کشته می شود، چرا اقدام نمود؟ این گوینده غافل است که پیروزی امام حسین در شهادت دردناک و مصیبت عظمای اوست، امام حسین علیه السلام آمده است تا شهید شود و رمز و هدف او هم همین شهادت است. او آمده است تا شهید شود و با شهادتش مردم را بیدار کند، و اسلام را تا ابد بیمه کند.

مصیبتها و مظلومیتها رمز پیروزی و بقای نهضت سیدالشهداء

و از همین جهت است که می بینیم در جریان قیام سیدالشهداء حوادث و مصیبتها به گونه ای انجام گرفته است که هر چه بیشتر موجب تحریک عواطف مسلمانان و بلکه هر انسانی می شود، و همین رمز موفقیت و بقاء اسلام و قیام امام حسین علیه السلام است، و این خود یک معجزه الهی است، که شقاوت دشمنان را ابزار پیروزی و انجام اهداف خود قرار داده است. و این است، رمز بزرگ قیام عاشورا. و به همین جهت است که می بینیم، از جانب خداوند و پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام، محور بقاء دین را در جریان کربلا قرار داده اند. و از جوانب مختلف به جریان کربلا پر و بال داده اند، آری خداوند می خواهد از راه امام حسین دین خود را حفظ کند و لذا ابزار لازم را برای این کار فراهم کرده است، همانند تاکید فراوان در زیارت امام حسین، در تمام ایام سال، مخصوصاً روزها و شبهای پر ارزش، ثواب شعر گفتن، گریه کردن، یاد او هنگام آب خوردن، شفا در تربت اوست، اجابت دعا در تحت قبه اوست، امامت در اولاد اوست، و مسائلی از این قبیل که بعداً توضیح خواهیم داد انشاء الله. و به همین جهت است که محور بقاء دین را در مصیبت پیامبر و امیرالمؤمنین و سایر ائمه اطهار علیهم السلام قرار ندادند، نه از این جهت که حضرت امام حسین افضل باشد، خیر، سخن در افضل بودن نیست، سخن در این است که کیفیت شهادت امام حسین و یارانش به گونه ای است که برای تحریک عواطف و تأثیر در نفوس کاربرد زیادتری دارد، این کیفیت - مظلومیت در آن درجه و با آن شرائط را - هیچ کدام از خاندان عصمت نداشتند، و اسلام برای بقا خود، احتیاج به شهادت مظلومانه امام حسین و خاندان و یاورانش داشت و دارد، و از همین رهگذر است که رمز موفقیت قیام عاشورا را در عظمت بی تردید رهبر آن، و از طرف دیگر در فساد و تباهی دشمن رودرروی سیدالشهداء یعنی یزید و بالاخره در شقاوت و مصائب و صحنه های دلخراشی که در شهادت و اسارت سیدالشهداء و

خاندانش انجام گرفت ، باید جستجو کرد. ما راجع به عظمت سیدالشهداء در اول کتاب اندکی صحبت کردیم ، اکنون نسبت به معرفی یزید و فساد و تباهی او اندکی سخن می گوئیم و سپس گوشه هائی از صحنه های تکان دهنده و تاسف بار نهضت عاشورا را متذکر می شویم . خون او تفسیر این اسرار کرد ملت خوابیده را بیدار کرد رمز قرآن از حسین آموختیم ز آتش او شعله ها اندوختیم ای صبا ای پیک دورافتادگان اشک ما را بر مزار او رسان

فصل سوم : دشمن رویاروی سیدالشهداء، شناسنامه یزید ابن معاویه

شناسنامه یزید و اعمال ننگین او

یزید ابن معاویه ، مادرش میسون نام داشت دختر بجدل ، از نسابه کلبی نقل شده که بجدل پدر میسون غلامی داشت بنام سفاح که با میسون رابطه نامشروع داشت ، وقتی میسون را که بیابان نشین بود، در وادی حوارین ، نزد معاویه آوردند، از آن غلام باردار بود ولی حملش ظاهر نبود، و پس از زایمان ، معاویه آن را از خود پنداشت . یزید مردی سیاه چهره با لبهای خشن و صدائی غلیظ بود، در صورتش زخمی بزرگ بود، او مردی بود شرابخوار و قمارباز که ایام زندگی را با لهو و لعب و شکار می گذراند، غالب اوقات در بیابان در حوارین آنجا که منزل مادرش - بعد از طلاق از معاویه بود - بسر می برد، حتی در مرگ معاویه نیز حاضر نبود.

شهادت مردم مدینه در مورد یزید

اهل مدینه عده ای را پس از شهادت امام حسین برای تحقیق در مورد یزید به شام فرستادند: که از جمله آنها عبدالله ابن حنظله بود، یزید آنها را احترام کرد و جوایز ارزنده ای به آنها داد، آنها کارهای یزید را مشاهده کردند و در بازگشت شروع کردن به بدگوئی از یزید و گفتند: ما از نزد مردی می آئیم که اصلاً دین ندارد، شراب می خورد، طنبور می نوازد، با سگها بازی می کند. (۱۷۰) عبدالله بن حنظله گفت : ای قوم از خدای بی همتا بترسید، بخدا سوگند ما بر یزید خروج نکردیم مگر اینکه ترسیدیم از آسمان بر سر ما سنگ ببارد، یزید مردی است که با مادر و دختر و خواهر آمیزش می کند، شراب می خورد و نماز را ترک می کند، (۱۷۱) و از همو نقل کرده اند که گفت : از نزد مردی آمدم که بخدا قسم اگر یآوری جز پسرانم نداشته باشم با آنها جهاد خواهم کرد. (۱۷۲) یکی دیگر از آن عده که به شام رفته بودند شخصی است بنام منذر ابن زبیر، او در بازگشت گفت : همانا یزید به من یکصد هزار جایز داد ولی این مانع آن نیست که راجع به او سخن نگویم ، بخدا سوگند که او شراب می خورد، بخدا او مست می شود بگونه ای که نماز را ترک می کند. (۱۷۳)

سیدالشهداء صفات یزید را بیان می کند

معاویه در سالی که به حج رفت ، به مدینه آمد و برای یزید از مردم بیعت گرفت و از یزید تعریف کرد و او را عالم به سنت و قرائت قرآن و بردبار دانست ، امام حسین علیه السلام برخاست و پس از حمد الهی و صلوات بر پیامبر اکرم طی سخنانی فرمود: آنچه از یزید و کمالات و سیاستهای او برای امت محمد گفتی فهمیدم ، تو می خواهی مردم را به اشتباه اندازی ، گویا که از شخصی پشت پرده یا فرد پنهانی سخن می گوئی ، یا از روی دانش اختصاصی که به تو داده اند خبر می دهی !!! خود یزید پرده از رای خود برداشته ، راجع به یزید از دنیا گسگهای ولگرد رفتنش پرس و یا از کبوتر بازی او، و یا دنبال زنان آوازه خوان و انواع ملاحی رفتن او پرس ، که یاور خوبی خواهد بود، و هدف خود را رها کن ، تو بی نیازی از اینکه خدا را با گناه این مردم بیش از آنچه داری ملاقات کنی ، بخدا قسم تو همواره باطل را ظالمانه مقدم می کرده ای . (۱۷۴) الحدیث

نامه امام حسین به معاویه و بر شمردن جنایات او

امام حسین علیه السلام در نامه ای که پاسخ به نامه معاویه بود، ضمن بر شمردن جنایات معاویه در کشتن افراد پاک و بی گناه فرمود: من تصمیم مخالفت و جنگ با تو را ندارم، همانا از خداوند نسبت به جنگ نکردن با تو و حزب ظالم و بی پروای تو که کمک کاران شیطان رانده شده اند واهمه دارم، (گویا مراد حضرت این است که: نیت باطنی من جنگ است ولی فعلا مصلحت نیست) آیا تو قاتل حجر و یاران عابد او نیستی که بعد از دادن امانهای محکم از روی جرات بر خدا و سبک شمردن پیمان، آنها را کشتی؟ آیا تو قاتل عمر و ابن حمق آن پیرمرد عابد که عبادت صورتش را رنجور کرده بود نیستی؟ که بعد از دادن آن همه پیمانها او را کشتی؟ آیا تو نیستی که ادعا کردی زیاد پسر ابوسفیان است با اینکه پیامبر فرمود: فرزند ملحق به شوهر است و زناکار مستحق سنگ است، سپس او را بر اهل اسلام مسلط کردی که آنها را می کشد و دست و پایشان را قطع می کند! سبحان الله ای معاویه، گویا تو از این امت نیستی، و آنها هم کیش تو نیستند. آیا تو نیستی قاتل آن حضرمی که زیاد راجع به او نوشت که او بر دین علی است، در حالی که دین علی، دین پسر عموی او (پیامبر) است، همو که تو را به جایگاهی که نشستی، نشانده است. و اگر آن نبود، برترین شرف تو و پدرانیت در کوچ کردن زمستان و تابستان بود. خداوند بخاطر ما بر شما منت نهاد و آن را از دوش شما برداشت. تو در سخنان گفتی که دوباره امت را به فتنه نینداز، همانا من فتنه ای برای این امت بزرگتر از حکومت تو بر آنها نمی شناسم! و در آخر نامه حضرت فرمود: از خدا بترس ای معاویه و بدان که خداوند را کتابی است که هیچ کوچک و بزرگی را فروگذار نکند مگر اینکه جمع آوری کند، و بدان که خداوند فراموش نمی کند آدمکش تو را از روی گمان و دستگیر کردن مردم را از روی تهمت، و حکومت بخشیدن شما بچه ای را که شراب می نوشد و با سگها بازی می کند (یعنی یزید) نمی بینم تو را مگر اینکه خودت و دینت را هلاک کرده و مردم را ضایع نموده ای و السلام (۱۷۵)

ولایتعهدی یزید

معاویه هفت سال برای ولایت عهدی یزید و تاسیس حکومت اموی، تلاش می کرد و مقدمه چینی می نمود، و در این مدت موانع را از سر راه برمی داشت، و به همین جهت امام مجتبی را که مانع بزرگی بر سر راه محسوب می شد مسموم نمود، همچنانکه پسر خالد ابن ولید را نیز بخاطر شهرت پدرش و محبوبیت خودش در نزد اهل شام و اینکه مردم او را لایق خلافت می دانستند مسموم کرد، در این میان رسوائی یزید به جائی رسیده بود که زیاد ابن ابیه آن فاسق خونریز نیز از ولیعهدی یزید ابا داشت، چرا که کارهای او را می دانست، معاویه سعد ابن ابی وقاص را نیز بخاطر همین جهت مسموم کرد. گویند اول کسی که معاویه را تحریک کرد به ولایتعهدی یزید، مغیره ابن شعبه (همان زناکار معروف که قبلا از او صحبت نمودیم) بود، زیرا معاویه می خواست او را از امارت کوفه عزل کند، او فهمید و خود نزد معاویه آمد تا استعفا دهد و رسوا نشود، اول به نزد یزید رفت، و به او گفت: بزرگان اصحاب پیامبر و شخصیتهای قریش از میان رفته اند، فقط فرزندان مانده اند که تو از برترین آنها و خوش عقیده ترین و داناترین آنها به سنت و سیاست هستی، نمی دانم چرا پدرت برای تو بیعت نمی گیرد؟ یزید گفت: فکر می کنی انجام پذیر است؟ مغیره گفت: آری، یزید جریان را به پدرش گزارش کرد، معاویه از مغیره پرسید: یزید چه می گوید! مغیره گفت: شما که خونریزها و اختلافات را بعد از عثمان دیده ای، برای یزید بیعت بگیر تا پس از تو پناهگاه مردم باشد! و فتنه ای رخ ندهد، معاویه گفت: چه کسی مرا کمک می کند، مغیره گفت: کوفه با من، بصره هم با زیاد، پس از این دو شهر دیگر کسی با تو مخالفت نمی کند. معاویه گفت: برو بر سر کارت (امارت کوفه) باش و با افراد مورد اعتماد این را بازگو کن تا ببینم چه می شود، مغیره در بازگشت با طرفداران بنی امیه این را در میان گذارد و عده ای را با دادن سی هزار درهم، متمایل کرد و بیعت گرفت، و با فرماندهی پسرش موسی نزد معاویه فرستاد تا او را تشویق کنند، معاویه به آنها گفت: عجله نکنید و آراء خود را اظهار ندارید، سپس از پسر مغیره

موسی نزد معاویه فرستاد تا او را تشویق کنند، معاویه به آنها گفت: عجله نکنید و آراء خود را اظهار ندارید، سپس از پسر مغیره پرسید؟ پدرت دین اینها را به چند خرید؟! پاسخ داد: به سی هزار، معاویه گفت: اینها برای دینشان ارزش قائل نشدند، دینشان برایشان بی ارزش بوده است) که با این پول کم آنرا فروخته اند(بالاخره با تدبیر و مکر و حيله و جمع آوری گروههایی از اطراف در تشویق ولیعهدی یزید، او را ولیعهد خود قرار داد، در عراق و شام بیعت تمام شد، اما در مدینه مردم منظر بیعت افرادی مثل حسین ابن علی و عبدالله ابن عمرو عبدالله ابن زبیر و عبدالله ابن عباس و عبدالرحمن ابن ابی بکر بودند. معاویه در یک برخورد منافقانه، آنها را با تهدید و گماردن چند ماءمور بر بالای سر آنها وادار به سکوت کرد و به آنها گفت: من می خواهم پیش مردم سخنرانی کنم، هر کدام از شماها که یک کلمه بگوید، آخرین سخنش خواهد بود زیرا شمشیر گردنش را در خواهد یافت، جان خود را حفظ کنید. و به رئیس گارد نظامی خود نیز دستور داد بالای سر هر کدام دو نفر با شمشیر بگمارد، هر کدام که خواستند حرفی بزنند خواه در تاءیید یا تکذیب گردنش را بزنند. سپس خطبه خواند و گفت: این گروه، بزرگان مسلمانان هستند که کاری جز با آنان پیشبرد ندارد. و جز با مشورت آنان صورت نگیرد، اینان نیز راضی شدند و با یزید بیعت کرده اند، شما مردم نیز بنام خدا بیعت کنید، مردم که منتظر بیعت اینان بودند، بیعت کردند، مردم بعدا به اینان گفتند: شما که می پنداشتید با یزید بیعت نمی کنید چه شد که راضی شدید و بیعت کردید؟ گفتند بخدا سوگند ما بیعت نکرده ایم! گفتند: پس چرا بر او اعتراض نکردید؟ گفتند: حيله کردند و ما ترسیدیم کشته شویم. (۱۷۶)

سه سال حکومت و سه جنایت هولناک

آری یزید با آن صفات زشت و رذائل اخلاقی، در سال اول حکومت خود، سرور جوانان بهشت، ابو عبدالله الحسین و اهل بیت و یارانش را با آن وضع فجیع شهید نمود. در سال دوم حادثه اسف بار حره را به وجود آورد که روی تاریخ را سیاه نمود، مردم مدینه بعد از شهادت امام حسین و آگاهی از خباثت یزید، سر از اطاعت او بر شتافتند و عامل یزید را از مدینه بیرون راندند. یزید به توصیه قبلی پدرش، پیرمرد خونریز بی رحمی را بنام مسلمة ابن عقبه با سپاهی گران به سمت حرم پیامبر، مدینه طیبه روانه کرد، سپاه یزید در آن شهر مقدس کاری کردند که قلم از نگارش آن شرمگین است. سپاه شام با مردم مدینه به فرماندهی عبدالله ابن حنظله در یک مایلی مدینه معروف به حره در گیر شدند، جنگی عظیم واقع شد، مردم مدینه تاب مقاومت نیاوردند و به حرم پیامبر پناه آوردند، لشکر شام وارد مدینه شد، حرمت حرم پیامبر را رعایت نکردند، و با اسبها داخل آن روضه منوره شدند و جولان دادند، آنقدر از مردم مدینه کشتند که مسجد پر از خون شد و تا قبر پیامبر رسید، اسبهای ایشان در آن روضه بهشتی روث و بول کردند، تنها از معروفین و سرشناسها هفتصد نفر کشته شدند و اما از دیگران از زن و مرد عدد کشته شده ها به ده هزار تن رسید، و سپس فرمانده سپاه شام تا سه روز اموال و نوامیس مردم مدینه را بر لشکر خود مباح نمود، سپاه بی حیای شام شروع کردن به غارت و هتک نوامیس مسلمانان، در این حادثه با هزار دختر باکره زنا کردند و هزار زن بی شوهر باردار شدند که آنها را اولاد حره نامیدند. تا جایی که نقل کرده اند آن بی حیاها در مسجد پیامبر نیز زنا کردند،

نمونه ای از قساوت سپاه یزید با مردم مدینه

از ابن قتیبه در کتاب الامامه و السیاسه نقل شده است که: یکی از سپاهیان شام وارد منزل شد که تازه زایمان کرده بود و نوزاد او در آغوشش شیر می خورد، آن مرد به زن گفت: آیا مالی داری؟ زن گفت: نه بخدا قسم، چیزی برایم باقی نگذاشته اند (سپاهیان شام قبلا شهر را غارت کرده بودند) سرباز شامی گفت: یا چیزی برایم بیاور و گرنه تو و این بچه ات را می کشم، زن صدا زد: وای بر تو، این بچه فرزند صحابه پیامبر است، من نیز خود در بیعت شجره با پیامبر بیعت کرده ام، سپس در حالی که به نوزادش اشاره می کرد گفت: ای پسرم بخدا سوگند اگر چیزی داشتم، فدایت می کردم، که ناگاه آن ملعون پای نوزاد را گرفت

و در حالی که طفل پستان مادر را می مکید، او را از دامن مادر کشید و بر دیوار کوفت به گونه ای که مغز کودک جلو چشم مادرش متلاشی شد و به زمین ریخت، راوی گوید: آن ملعون هنوز از خانه بیرون نرفته بود که نصف صورتش سیاه شد و زبان زد مردم شد. عمق فاجعه آنقدر زیاد بود که تا مدتها وقتی مردی می خواست دختر خود را تزویج کند، بکارت او را تضمین نمیکرد، و می گفت: شاید در واقعه حره آسیب دیده باشد. و سپس از اهل مدینه بیعت گرفتند برای یزید که همگی بردگان او باشند، اگر خواست آنها را به بردگی بگیرد و اگر خواست آزاد کند، و مردم مدینه در حالی که اموالشان غارت و خونهایشان ریخته و ناموسشان مورد تجاوز قرار گرفته بود همگی به جز امام چهارم و پسر ابن عباس به این شرط بیعت کردند. (۱۷۷) سپس مسلم ابن عقبه جنایتکار سرهای، مردم مدینه را برای یزید به شام فرستاد، همینکه سرها را جلو یزید نهادند گفت: لیت اشیاخی بیدر شهدوا، ای کاش اجداد من که در بدر کشته شدند، حاضر می بودند و می دیدند چگونه از پیامبر اکرم انتقام گرفتم. (۱۷۸)

آتش زدن و خراب کردن کعبه توسط سپاه یزید

پس از سرکوب کردن مردم مدینه و غارت آنها، مسلم ابن عقبه، عازم سرکوب عبدالله ابن زبیر در مکه شد، اما وی که پیرمردی مریض بود در میان راه به درک واصل شد، او قبل از مرگ خود گفت: خدایا من بعد از شهادت به لاله الله و محمد رسول الله هیچ کاری که محبوبتر باشد نزد من از کشتار مردم مدینه نکرده ام، و به هیچ چیزی بیشتر از این کارم برای آخرتم امیدوار نیستم! (۱۷۹) و سرانجام حصین ابن نمیر که بجای وی فرماندهی لشکر شام را بعهدہ گرفته بود، به مکه هجوم آورد، و وقتی ابن زبیر به مسجدالحرام و کعبه پناه برد (۱۸۰)، با منجنیق کعبه را سنگباران کردند و با نفت و پارچه و هرچه که قابل سوختن بود، بر کعبه فرو ریختند به گونه ای که کعبه سوخت و منهدم گردید، (۱۸۱)، گویند که فرمانده لشکر شام فرمان داد که هر روز ده هزار سنگ بر کعبه فرود آوردند. (۱۸۲) و در همین ایام که لشکر شام مشغول نابودی کعبه بودند، خداوند یزید را مهلت نداد و هلاک نمود، در حالی که عمر او به چهل نمی رسید، او طی سه سال و اندی حکومت خود، سال اول پسر فاطمه سیدالشهداء را به شهادت رساند و خاندان پیامبر را به اسارت گرفت، در سال دوم خون و ناموس و اموال مردم مدینه را مباح نمود و در سال سوم، خانه خدا را آتش زد و نابود کرد، و این نیست جز آثار و نتایج سوء انحراف از اهل بیت علیهم السلام، تو گوئی خداوند با افعال زشت و ناهنجار آنان می خواند آنان را به دست خودشان رسوا کند و حقانیت اهل بیت را به اثبات رساند. در سبب مرگ یزید اموری ذکر شده است، برخی گویند از کثرت مستی، چون مشغول رقصیدن بود، با فرق سر بر زمین خورد و جان داد، و برخی گویند عربی بادیه نشین، در بیابان وقتی یزید در پی شکار تنها شده بود، و خودش را معرفی کرد، آن مرد در خشم شد و گفت تو قاتل حسین ابن علی هستی و او را به درک واصل کرد. (۱۸۳) و در تتمه المنتهی آمده است که جنازه یزید را در دمشق در باب الصغیر دفن کردند و هم اکنون مزبله است. مسعودی در مروج الذهب گوید: یزید شراب خوارگی را علنی و به روش فرعون عمل می کرد، بلکه فرعون نسبت به مردم عادلتر و با انصاف تر بود. و به دنبال یزید، سایر عمال و فرمانداران او نیز فسق و فجور را علنی کردند، در دوران یزید غنا در مکه و مدینه علنی شد مردم از آلات لهو استفاده می کردند و بی پروا شراب می نوشیدند. (۱۸۴)

مدافین یزید!

غزالی در احیاء العلوم از یزید و ابلیس دفاع می کند!! مخفی نماند که جنایت و زشتی کار یزید چنان زیاد و واضح بود، که نه تنها خود را رسوا نمود، بلکه پدر و سایر نیاکان خود و کسانی که سبب شدند کار خلافت به اینجا بکشد رسوا نمود، از بلاذری که از علماء اهل سنت است نقل شده که گوید: پسر عمر بعد از شهادت امام حسین به یزید نامه نوشت و گفت: مصیبت بزرگ و فاجعه عظیمی رخ داد و در اسلام حادثه بزرگی پدید آمد و هیچ روزی مثل روز قتل حسین نیست، یزید در جواب او نوشت: ای احمق

ما بر سر خانه های آماده و بسترهای گسترده و مهیا قرار گرفتیم و از آن دفاع کردیم ، اگر حق با ماست که به حق جنگ کردیم و اگر حق برای غیر ماست ، پدر تو اولین کسی است که این روش را نهاد و حق را از اهلش بازستاند. (۱۸۵) و در میان علماء اسلام کمتر کسی است که با اینهمه جنایات و کفریات که از یزید سر زد، از او دفاع کند، اما با این همه برخی از کوردلان عالم نما دامن همت در دفاع از یزید بالا زده اند، و از جمله اینان غزالی صاحب کتاب احیاء العلوم است او در آفت هشتم از کتاب آفات زبان جزء سوم ، به نقل علامه امینی و محدث قمی در تتمه المنتهی کلامی دارد که خلاصه آن این است که لعن مسلمان جایز نیست و یزید مسلمان است و نسبت قتل یا امر به قتل یا رضای به قتل امام حسین را به او دادن ، سوءظن به مسلمانان و حرام است ، و هر که به صحت این تهمت گمان کند احمق است ، سپس بعد از توضیح اینکه کشف این امر مشکل و مقدور نیست گوید: بر فرض که ثابت شود مسلمانی آدم کشته است ، آدمکشی که موجب کفر نیست ، شاید توبه کرده باشد، پس لعن هیچ مسلمانی جایز نیست و هر که یزید را لعن کند معصیت کار و فاسق است و اگر لعن جایز هم باشد، باز سکوت ایراد ندارد و اگر کسی در تمام عمر شیطان را لعن نکند مسئولیت ندارد، بلکه اگر شیطان را لعن کند مسئولیت دارد، زیرا لعن یعنی دور شدن از رحمت خدا، از کجا معلوم که شیطان از رحمت خدا دور است؟! و اخبار از این امر غیبه گوئی بی مورد است ، بله اگر کسی کافر مرده باشد لعن او جایز است ، اما ترحم بر یزید جایز و بلکه مستحب است ، بلکه او داخل است در دعای الله اغفر للمؤمنین و المؤمنات ، زیرا یزید مؤمن بوده است ، انتهی ، آری عزیزان من بخوانید و عبرت بگیرید که وقتی کسی دچار خذلان الهی شد، چگونه علم او سبب هلاکت او می شود، و علوم خود را در راه دفاع از یزید و ابلیس بکار می گیرد، البته خرافات و ترهات غزالی در احیاء بسیار زیاد است به الغدیر ج ۱۱ فضل او گوش جهانیان را پر کرده در پاسخ غزالی بیاوریم . کسی نیست که از این جاهل متعصب کوردل پرسد، مگر قرآن قاتل مسلمان را لعنت نکرده است ؟ مگر قرآن حاکمان ستمگر را لعنت نکرده است . مناسب است در اینجا کلامی را از ملا- سعد تفتازانی که به تعبیر محدث قمی حدیث فضل او گوش جهانیان را پر کرده در پاسخ غزالی بیاوریم .

تفتازانی در جواب امثال غزالی سخن جالبی دارد

او که از محققین و بزرگان اهل سنت می باشد و آوازه او بسیار شهرت دارد در شرح عقاید نسفیه گوید: حق این است که رضایت یزید و اظهار خوشحالی او به کشته شدن امام حسین علیه السلام و اهانت او به اهل بیت پیامبر اکرم از متواترات است و ان کان تفصیله احادا ، سپس گوید: ما راجع به یزید و بی ایمانی او تردید نداریم ، آنگاه می افزاید که : لعنت خدا بر او و بر یاوران و کمک کاران او - آمین . و همچنین در شرح مقاصد نیز کلام جالبی دارد او در ضمن کلمات خود گوید: از مشاجرات و نزاعها و جنگهای میان صحابه معلوم می شود که گروهی از صحابه از راه حق بخاطر کینه و حسد و لجاجت و ریاست طلبی و شهوترانی خارج شده اند، چرا که هر صحابی معصوم نیست ، لیکن علماء بخاطر گمان نیکو به صحابه کارهای ایشان را توجیهاتی کرده اند که مبدا عقائد مسلمانان نسبت به بزرگان صحابه منحرف شود، سپس گوید: و اما آنچه که از ظلم بر اهل بیت پیامبر رفت ، آنقدر روشن است که مجالی برای مخفی کاری نیست و آنقدر فجیع و ناهنجار است که جائی برای نفهمی و شبهه نیست ، زیرا به گونه ای است که نزدیک است جمادات و حیوانات به آن شهادت دهند! و ساکنان آسمان و زمین بگریند، کوهها فرو ریزد و بدی آن کردار تا ابد الدهر خواهد ماند، پس لعنت خدا بر آنکه مباشرت کرد یا راضی بود یا تلاش کرد و عذاب آخرت شدیدتر و دائمتر است . سپس گوید: اگر سؤال شود پس چرا برخی از علماء مذهب ، لعن یزید را جائز نمی دانند با اینکه می دانند یزید مستحق لعن و بیشتر از آن است ، جواب گوئیم : اهل سنت متفقند در باطن بر اینکه یزید مستحق لعن است ، اما در ظاهر بخاطر اینکه دفاع کنند از خلفاء سابقین و اینکه مبدا مانند شیعیان ، لعن از یزید به ما قبل او سرایت کند، علماء صلاح دیدند که جلوی این راه را بطور کلی ببندند تا مردم گمراه نشوند! (۱۸۶)

اعترافات دشمنان به عظمت حضرت سیدالشهداء

امام حسین و حاکم مدینه بعد از هلاکت معاویه ، یزید به ولید ابن عتبۀ حاکم مدینه ضمن نامه ای نوشت که از حسین ابن علی و عبدالله ابن عمر و عبدالله ابن زبیر بیعت بگیر و طبق برخی روایات به او فرمان داد که اگر بیعت نکردند سر آنها را برایم بفرست ، و وقتی امام حسین از مجلسی که به دعوت حاکم مدینه ، تشکیل شده بود و مروان نیز حضور داشت ، بر می خواست ، مروان گفت : اگر الان حسین با تو بیعت نکنند، هرگز به او دست پیدا نکنی مگر بعد از آنکه میان شما کشته های بسیار واقع شود، او را زندانی کن تا بیعت کند یا گردنش را بزن . امام حسین فرمود: یا بن الزرقاء تو مرا می کشی یا او، بخدا دروغ گفתי و گناه کردی و سپس خارج شدت مروان بن ولید گفت : حرف مرا گوش ندادی ، مثل امام حسین هرگز خود را در اختیار تو نمی گذارد ولید گفت : وای بر غیر تو، ای مروان ، تو چیزی را که نابودی دین من در آن است انتخاب کردی ، بخدا که دوست ندارم تمام آنچه خورشید بر آن می تابد از آن من باشد ولی قاتل حسین باشم ، سبحان الله ، من حسین را بخاطر اینکه می گوید بیعت نمی کنم بکشم ، بخدا سوگند گمان من این است ، آن شخصی که روز قیامت در مقابل خون حسین محاسبه شود، کفه اعمال او سبک است . (۱۸۷)

عمر سعد به عظمت سیدالشهداء معترف است

هنگامی که عبیدالله ابن زیاد تصمیم به مقابله با امام حسین علیه السلام گرفت ، به عمر ابن سعد دستور داد که به سمت حسین ابن علی برود، و بعد از آن که از کار حسین فارغ شد به ماءموریت خود که وعده حکومت ری را در مقابل آن داده بود روانه شود، عمر ابن سعد، عذر خواست ، ابن زیاد گفت : پس آن توشه ما را پس بده ، عمر ابن سعد گفت : مرا مهلت بده تا مشورت کنم ، با هر کس که مشورت کرد، همگی بالاتفاق او را منع کردند، خواهرزاده او بنام حمزه ابن مغیره ابن شعبه به او گفت : دانی جان تو را بخدا قسم که به طرف حسین نرو و خود را آلوده به گناه و قطع رحم مکن . بخدا سوگند اگر تمام سلطنت روی زمین از آن تو باشد و تمام دنیای خود و اموال و این حکومت را از دست بدهی بهتر از این است که خدا را با خون حسن ملاقات کنی ، آن بدبخت گفت : باشد و شب همی فکر می کرد و با خود می گفت : آیا حکومت ری را رها کنم در حالی که آرزوی من است ، یا عار کشتن حسین را قبول کنم که در کشتن او بی تردید آتش جهنم است ، اما حکومت ری هم روشنی چشم من است . (۱۸۸) آری عمر ابن سعد نتوانست از ملک ری چشم پوشی کند اما در مقابل عظمت امام حسین علیه السلام نیز ذلیل بود، و خود اعتراف داشت که اذیت رساندن به امام حسین حرام است .

می دانم ، اما حکومت ری را چه کنم ؟

هنگامی که به فرمان ابن زیاد آب را بر حرم حسینی بستند و عطش به اصحاب فشار آورد، یکی از یاران حضرت به حضرت عرض کرد: ای پسر پیامبر به من اجازه دهید تا با ابن سعد راجع به آب صحبت کنم ، شاید که از این تصمیم برگردد، حضرت فرمود: خودت می دانی ، آن مرد نزد عمر ابن سعد آمد ولی سلام نکرد، عمر ابن سعد گفت : ای برادر همدانی چرا سلام نکردی ، مگر مرا مسلمان نمی دانی ؟ آن مرد گفت : اگر همچنانکه می گوئی مسلمان بودی به طرف عترت پیامبر به قصد کشتن آنها حرکت نمی کردی ، و این آب فرات است که سگها و خوکها از آن می نوشند، اما حسین ابن علی و برادران و زنها و خاندان او از تشنگی می میرند و تو مانع شده ای که بیاشامند، با این حال می پنداری که خدا و پیامبر را قبول داری؟! عمر ابن سعد سر خود را پائین انداخت سپس گفت : ای برادر همدان من می دانم که اذیت کردن ایشان حرام است و سپس در حالی که اشعاری می خواند گفت : عبیدالله مرا به کاری خواند و نمی دانم حکومت ری را رها کنم یا حسین را بکشم که بی تردید در کشتن او آتش است ، سپس

گفت: ای مرد دلم اجازه نمی دهد که حکومت ری را به دیگری واگذار کنم، آن مرد برگشت و به حضرت سیدالشهداء عرض کرد: ای پسر پیامبر، عمر ابن سعد به کشتن شما در مقابل حکومت ری تن داده است. (۱۸۹)

ثبت ابن ربیع و اعتراف او

ثبت ابن ربیع که یکی از جنایتکاران داستان کربلاست، در رفتن به جنگ با امام حسین از خود کراحت نشان می داد وقتی ابن زیاد، به دنبال او فرستاد، خود را به مریضی زد، اما وقتی با تهدید ابن زیاد روبرو شود قبول کرد و با هزار سوار به کربلا آمد، او بعد از داستان کربلا در ایام تعصب می گفت: خداوند به اهل این شهر (کوفه) خیر ندهد و کار آنها را محکم نکند آیا تعجب نمی کنید که ما پنج سال با علی ابن ابیطالب و فرزند او با خاندان ابوسفیان جنگیدیم، اما عاقبت بر پسرش حمله کردیم در حالی که او بهترین روی زمین بود، با او بخاطر آل معاویه و پسر سمیه زناکار (عبیدالله بن زیاد) نبرد کردم، گمراهی بود چه گمراهی، (۱۹۰)

اعترافات قاتل سیدالشهداء به عظمت حضرت

پسر فاطمه در میان قتلگاه افتاده بود، لحظات آخر عمر شریفش سپری می شد، تیرها از اطراف مانند بالی بدن مقدسش را فرا گرفته بودند، خون بسیاری که از بدن شریفش سرازیر شده بود، حضرت را ضعیف کرده بود، مدتی بود که در قتلگاه بود، کسی نزدیک نمی شد، هر کس می خواست از گناه کشتن پسر فاطمه دوری کند، شمر صدا زد وای بر شما منتظر چه هستید؟ او را بکشید. سنان ابن انس همو که قبلا نیزه ای سهمگین بر پشت حضرت زده بود که از سینه مبارکش سر زده بود، از اسب پیاده شد و در حالی که با شمشیر بر حلقوم شریف حضرت می زد گفت: بخدا قسم من سر تو را جدا می کنم در حالی که می دانم تو پسر پیامبر خدا هستی و از تمامی مردم در پدر و مادر برتری و سپس کرد آنچه کرد. (۱۹۱)

وحشت ابن زیاد و اعتراف عمر سعد و برادر ابن زیاد

وقتی امام حسین کشته شد و عبیدالله ابن زیاد، انتقام خود را گرفت و از خون خاندان پیامبر سیراب شد، مردم تازه بیدار شده بودند، مخصوصا پس از آن سخنرانیهای مهیج و شورانگیز دختر امیرالمؤمنین زینب کبری علیهاالسلام، و به عمر ابن سعد و عبیدالله، نفرین می کردند، عبیدالله خواست که سندی بر علیه او در میان نباشد، به عمر ابن سعد گفت: آن نوشته ای که در آن فرمان قتل حسین بود به من بده، عمر ابن سعد گفت: وقتی به دنبال انجام دستور تو بودم آن نوشته گم شد، عبیدالله گفت: باید بیاوری، عمر ابن سعد گفت: گمشده، عبیدالله دوباره گفت: باید بیاوری، عمر ابن سعد گفت: آن نوشته گذارده شده و بر پیرزنهای قریش در مدینه خوانده می شود تا عذری باشد از آنها سپس گفت: بخدا سوگند که من نسبت به حسین تو را نصیحتی کرده بودم که اگر پدرم سعد ابن ابی وقاص را چنان نصیحت می کردم حق او را ادا کرده بودم، در این میان برادر عبیدالله بنام عثمان صدا زد: راست می گوید، بخدا که دوست داشتم مردی از اولاد زیاد نمی ماند و همه مردان اولاد زیاد تا قیامت ذلیل می شدند، اما حسین کشته نمی شد، عبیدالله این سخنان را شنید ولی اعتراضی نکرد. (۱۹۲)

شبکه ضد دین و کودتای خزنده

کسی که در تاریخ اسلام از بعد از پیامبر اکرم تا زمان امام حسین علیه السلام و بعد از حضرت، دقت کند، قرائن و دلائل بسیاری از وجود یک شبکه مخفی بر ضد دین بدست می آورد، برخی افراد ناخواسته، آب به آسیاب دشمن ریخته اند و نیت آنها ممکن است که اموری مانند، دنیاطلبی و یا حسد و یا مقام بوده، اما اعمال آنها باعث شده است تا به این کودتای خزنده بر علیه دین

کمک کنند. آنچه ما بر آنیم این است که آشکار کنیم دین در زمان سیدالشهداء در موقعیت بسیار حساس قرار داشت، و منشاء این خطر نیز در اثر انحرافات و مسامحه و سهل انگاری سابقین در صدر اسلام بوده است، اما اینکه هدف خلفا از این سهل انگاری چه بوده است، آیا صلاح اندیشی و اجتهاد محض بوده؟! یا اهداف دیگری را دنبال می کردند، مسأله دیگری است و این بحث را مجال آن مسأله نیست.

قرائن موجود در فعالیت یک شبکه بر علیه دین، و به خطر افتادن اسلام در زمان امام حسین

۱ - مروان ابن حکم بعد از امتناع سیدالشهداء از بیعت با یزید به حضرت گفت: من خیر خواه شما هستم، حرف من را گوش کنید، به نفع شماست! حضرت فرمود: بگو بشنوم، مروان گفت: با یزید بیعت کنید که برای دین و دنیای شما بهتر است! حضرت فرمود: انا لله و انا الیه راجعون، و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامة براع مثل یزید، با اسلام باید وداع کرد، وقتی که امت اسلامی دارای رهبری مثل یزید باشد. (۱۹۳) الحدیث و لذا حضرت در ملاقات با برادرش محمد حنیفه نیز فرمود: یا اخی و الله لو لم یکن فی الدنیا ملجاء و لا ماءوی لما بایعت یزید ابن معاویه، ای برادر، بخدا سوگند اگر در دنیا هیچ پناهگاهی هم نباشد، من با یزید بیعت نمی کنم. (۱۹۴) و شما خود می بینید که سیدالشهداء علیه السلام را با وجود یزید در خطر جدی احساس می کند و قیام می نماید. ۲ - شیخ طوسی (ره) از امام صادق علیه السلام روایت کند که وقتی سیدالشهداء شهید شد و امام سجاد علیه السلام بر می گشت، مردی بنام ابراهیم ابن طلحه به حضرت گفت: ای علی ابن الحسین، چه کسی پیروز شد؟ (گویا می خواست حضرت را تویخ کند و یا زخم زبان بزند) حضرت فرمود: اگر می خواهی بدانی چه کسی پیروز شد، هنگام نماز، اذان و اقامه بگو (۱۹۵)! (آن وقت می فهمی چه کسی پیروز شد) مؤلف گوید: حضرت سجاد با این جواب کوبنده خود، هم پاسخ مناسبی به سؤال آن مرد دادند، و مهمتر از آن رمز قیام امام حسین و همچنین هدف و برنامه دشمنان را برملا فرمودند. منظور حضرت این است که تا وقتی در اذان و اقامه، مؤذن می گوید: اشهد ان محمدا رسول الله شهادت به رسالت پیامبر می دهد، ما پیروزیم، زیرا دشمن ما می خواست، نام پیامبر و دین اسلام را نابود کند، و نهضت حسینی آن را محافظت نمود. ۳ - قبلا سخنان معاویه را در مورد اهداف او که گفت: چاره ای نیست جز اینکه نام محمد هم دفن شود، یادآور شدیم که از نشانه های بارز مخاطره اسلام و وجود شبکه فعال در نابودی اسلام است. و باز ذکر کردیم معاویه وقتی شنید مؤذن می گوید: اشهد ان محمدا رسول الله گفت: مرحبا ای فرزند عبدالله! تو همت والائی داشتی و راضی نشدی مگر اینکه نام خود را در کنار نام پروردگار جهانیان قرار دهی. (۱۹۶) ۴ - قبلا ذکر کردیم که ابوسفیان، در هنگام خلافت عثمان نزد وی آمد و به او گفت: خلافت را مانند، تویی در میان خودتان (بنی امیه) بگردانید که جز حکومت خبری نیست، نه بهشتی در کار است و نه جهنمی، و یا می گفت: خدایا کار را کار جاهلیت و حکومت را حکومت غاصبانه قرار ده. (۱۹۷) ۵ - یزید ابن معاویه، وقتی با خاندان پیامبر آن فجایع را انجام داد، در مقابل سر بریده امام حسین، اشعاری خواند که مضمون آن این است: ای کاش بزرگان من که در جنگ بدر کشته شدند، حاضر بودند و این شیون را می دیدند و شاد و مسرور می شدند و می گفتند: یزید دستت شل مباد، ما بزرگان این گروه را کشتیم، و با جنگ بدر برابر شد. لعبت هاشم بالملک فلا - خبر جاء ولا وحی نزل، آن هاشمی (پیامبر اکرم) با حکومت بازی کرد، و گر نه، نه خبری در کار بود و نه وحی، من از قبیله خندف نباشم اگر از فرزندان احمد، بخاطر کارهای او (پیامبر) انتقام نگیرم. بسیاری از علماء اهل سنت این اشعار را دلیل کفر و زندقه یزید گرفته اند. حالا شما خود قضاوت کنید، که اسلام در چه مرحله ای قرار گرفته که خلیفه مسلمین، اهداف او چنین باشد، اشعار یزید بخوبی نشاندهنده اهداف او و سیدالشهداء علیه السلام هر دو می باشد، و می فهماند دشمنی یزید با امام حسین بر سر اسلام و پیامبر است نه نزاع دو گروه، ۶ - یکی از خلفاء که نوه عبدالملک مروان می باشد بنام ولید ابن یزید، که یک سال و دو ماه هم بیشتر حکومت نکرد و کشته شد و بسیار شرابخوار و هوسباز و بی حیا بود، در اشعار خود گفت: تلعب با

لخافه هاشمی بلا- وحی اتاه و لا کتاب فقل لله یمعنی طعمی و قل لله یمعنی شرابی آن هاشمی با خلافت بازی کرد، بدون آنکه وحی و کتابی در کار باشد، خدا بگو مرا از خوردن و آشامیدن مانع شود، (۱۹۸) (اگر راست است) ۷- وقتی عبیدالله ابن زیاد، طی نامه ای خبر شهادت امام حسین را برای عمرو بن سعید والی مدینه فرستاد و به او بشارت داد، او به منبر رفت و رجزی خواند و بسیار اظهار خوشحالی کرد، سپس به قبر پیامبر اشاره کرده گفت: یا محمد یوم بیوم بدر، ای محمد، روزی بجای روز بدر (۱۹۹) - یعنی انتقام کشته شدن نیاکان خود در جنگ بدر را از اولاد تو گرفتیم. البته این جمله را یزید در اشعار خود و بطور جداگانه نیز گفته بود. ۸- یکی از عوامل مهم تضعیف اسلام و قرائن فعالیت شبکه ای بر ضد اسلام، اهانت‌های مکرر به پیامبر اکرم، صاحب شریعت و اشرف مخلوقات می باشد، می بینید که مروان ابن حکم به امام مجتبی می گوید: مثل تو همانند استر است که وقتی به او می گویند پدرت کیست؟ می گوید: اسب است، یعنی شما خود را به پیامبر منتسب می کنید نه به حضرت علی، و امام مجتبی با مظلومیت تمام می فرماید: حاکم میان من و تو خداست، ولی جد من رسول الله گرامی تر از آن است که مثل من مانند استر باشد. (۲۰۰) ب- در شرح حال خالد بن سلمه مخزومی گفته اند: او دشمن علی علیه السلام بوده و همواره اشعاری برای بنی مروان می سرود که در آن به پیامبر علیه السلام بوده و همواره اشعاری برای بنی مروان می سرود که در آن به پیامبر ناسزا گفته بود و این در حالی است که صحاح ششگانه (کتب معتبره اهل سنت) بغیر از بخاری، از او روایت نقل می کنند. (۲۰۱) ج- در دوران عمر و عاص، مردی نصرانی به پیامبر جسارت کرد، اما عمرو عاص به تنبیه آن مرد رضایت نمی داد، (۲۰۲) بیهوده نیست که در تاریخ می خوانیم لشکر یزید در حمله به مدینه طیه، حرمت جرم پیامبر را شکستند، آنقدر در حرم، از مردم مسلمان کشتند که خون اطراف حرم را فراگرفت، با اسبها به حرم پیامبر وارد شدند و آنجا را آلوده کردند، و شرم آورتر آنکه در حرم پیامبر نیز به عمل نامشروع پرداختند. د- (کمیت) شاعر معروف، وقتی به مدح و ثنای پیامبر بزرگوار اسلام می پردازد، عده ای ناراحت می شوند و اعتراض می کنند، کمیت در اشعار خود به همین برخورد آنها اشاره می کند و می گوید: من دست از ثنای تو بر نمی دارم، هر چند به من طعنه زنند و خیره شوند و موجب هیاهوی دیگران شود. و در ادامه گوید: رضا بخلاف المهتدین و فیهم مخابه اخری تصان و تحصب یعنی اینها به خرافات از مسیر هدایت یافته گان تن در دادند، در میانشان راز پنهانی است که آن را پوشیده می دارند، (۲۰۳) آری این راز همان نابود کردن اسلام و شریعت الهی است، ه- حجاج ابن یوسف در ضمن سخنان خود در شهر کوفه راجع به کسانی که قبر پیامبر را زیارت می کنند گفت: مرگ بر آنان باد، که چوبها و استخوانهای پوسیده را طواف می کنند، چرا بر گرد قصر امیرالمؤمنین عبدالملک، طواف نمی کنند؟ مگر نمی دانند که جانشین انسان، بهتر از فرستاده اوست. (۲۰۴) - منظور او این است که عبدالملک جانشین خداست ولی پیامبر فرستاده خداست، او عبدالملک از پیامبر برتر است!! حجاج در نامه ای که به عبدالملک نوشت، به همین مطلب تصریح نمود و گفت: خلفا از انبیاء و مرسلین برتر هستند. (۲۰۵) خالد ابن عبدالله قسری که یکی از فرمانداران بنی امیه است، سوگند می خورد که امیرالمؤمنین (یعنی هشام) در نزد خدا از انبیاء گرامی تر است. (۲۰۶) ز- و ما قبلا دیدیم که اولین جسارت به حریم شارع مقدس از خلیفه دوم بود که در بستر بیماری پیامبر اکرم به حضرت گفت: این مرد هذیان می گوید!! س- و در همین راستا می بایست احادیثی را که در آن نسبت به مقام والای پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله جسارت می شود و به آن حضرت اموری را نسبت می دهند که نشان می دهد، می خواسته اند مقام حضرت را در نظرها سطحی و عادی جلوه دهند، و شاید هم در پس این خیانتها، به دنبال این خیال خام بوده اند که از مذمت و منقصت خلفا کم کنند، تا کسی بر آنها خرده نگیرد که چرا فلان کارهای زشت را مرتکب شدند، تا بتوانند به مردم بگویند پیامبر هم اینگونه اعمال داشته است، شما می بینید که در صحیح بخاری و مسند احمد ابن حنبل ج ۴ ص ۲۴۶ به پیامبر عظیم الشان اسلام و اشرف مخلوقات نسبت می دهد که حضرتش ایستاده ادراار نمود. (۲۰۷) حتی از حذیفه نقل کرده اند که پیامبر در مزبله ای ایستاده ادراار کرد، من دور شدم، اما پیامبر فرمود: نزدیک بیا من پشت حضرت بودم، حضرت وضوء گرفت و بر روی کفش مسح نمود. (۲۰۸) اگر نبی

مکرم نزد اینان همانند یک انسان شریف و باوقار ارزش می داشت ، آیا امثال این خرافات را به حضرتش نسبت می دادند، بله طرفداران خلیفه دوم مثل فضل ابن روزبهان در این کار هیچ زشتی و عیبی نمی بینند، آنها باید چنین باشند، زیرا طبق روایات ایشان عمر ایستاده ادرار می کرد و پیامبر او را نهی کرد و فرمود: ایستاده ادرار نکن ، (۲۰۹) پسر عمر، عبدالله نیز طبق نقل مالک در موطا، ایستاده ادرار می کرد، بلکه نقل کرده اند که عمر می گفت : ایستاده ادرار کردن پشت انسان را محکمتر می کند. (۲۱۰) آنها باطن خویش را رسوا می کردند، وقتی به پیامبر نسبت دادند که هنگام ورود به مدینه ، زنان مدینه دایره می زدند، و پیامبر (معاذ الله) می رقصید، (۲۱۱) و یا به نبی عظیم الشان اسلام نسبت دادند در نزد پیامبر اکرم چند کنیز مشغول آوازه خوانی و بازی بودند که عمر وارد شد، حضرت به آن کنیزکان فرمود: ساکت باشید، وقتی عمر رفت ، پیامبر به آن زنان فرمود: شروع کنید، آنها هم شروع کردن به غنا خواندن ، و به پیامبر گفتند: این کیست که هر وقت وارد می شود، شما دستور به سکوت می دهید، وقتی می رود می فرماید شروع کنید! حضرت فرمود: این مردی است که شنیدن باطل را دوست ندارد. (۲۱۲) آری محبت به خلفا به جایی رسیده است که راضی شدند، نبی مکرم را تحقیر کنند، اما آنها را بالا ببرند. مؤلف گوید: دسیسه و توطئه ای که امروز دشمنان اسلام ، در اهانت به نبی مکرم اسلام ، به وسیله امثال سلمان رشدی پست و مرتد انجام می دهند، ادامه همان فعالیتهاست که قرنهای قبل دشمنان اسلام انجام دادند ولی با مقاومت و هشیاری و دفاع سرسختانه اهل البیت بی نتیجه مانده است .

عشق محمد بس است و آل محمد

ماه فروماند از جمال محمد سرو نباشد به اعتدال محمد قدر فلک را کمال و منزلتی نیست در نظر قدر با کمال محمد وعده دیدار هر کسی به قیامت ليله اسرای شب وصال محمد آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی آمده مجموع در ظلال محمد همچو زمین خواهد آسمان که بیفتد تا بدهد بوسه بر نعل محمد شمس و قمر در زمین حشر نتابد نور نتابد مگر جمال محمد شاید اگر آفتاب و ماه نتابد پیش دو ابروی چون هلال محمد سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی عشق محمد بس است و آل محمد و یا روایت کرده اند از عائشه که گفت : روز عیدی بود، عده ای از سیاهان مشغول بازی با ابزار لعب و جنگ بودند، (نمایش می دادند) نمی دانم من از پیامبر درخواست کردم یا پیامبر خود فرمود: آیا می خواهی نگاه کنی ؟ گفتم : آری ، حضرت مرا پشت خود قرار داد به گونه ای که گونه من بر گونه پیامبر بود، سپس آنها را تشویق نمود، تا اینکه من خسته شدم ، بمن فرمود: آیا کافی است ؟ گفتم : آری ، فرمود: پس برو. (۲۱۳) آیا هیچ دیندار غیرتمندی حاضر است که این اباطیل را به اشرف مخلوقات نسبت دهد و سپس کتاب خود را مهمترین کتاب پس از قرآن بنامد، آری این همه تهمت های ناروا به پیامبر اکرم نتیجه ای جز توجیه اعمال زشت فرمانروایان اموی و عباسی ، در اعمال ننگین آنها نداشت ، و در این میان آنقدر از این روایات دروغین و ناهنجار بر نبی مکرم جعل کرده اند، که قلم از نگارش آن حیا می کند، آخر کدام غیرتمندی حاضر می شود که با همسر خود در معرض دید عموم ، مسابقه بدهد، آن هم چند بار، تا چه رسد به پیامبر عظیم الشان اسلام ، آن هم در حالی که فرماندهی سپاهی را به عهده دارد و در سفر است ، همچنانکه احمد حنبل در مسند ج ۶ ص ۲۶۴ آورده است . (۲۱۴)

شعشه هستی از بقای محمد

ای دو جهان روشن از لقای محمد شعشه هستی از بقای محمد بعد زیزدان مدام جوهر رحمت باد بر آن اوصیای عالیه رتبت آن متعلق شمس مشرق عزت و آن متعالی بروج کرسی رفعت به کیش من حبشان حقیقت دین است دین من ای عاشقان به نقد چنین است یاد لقاشان مرا بهشت برین است وانکه مقامش در این بهشت یقین است و در این میان ساحت قدس الهی نیز از اینگونه اباطیل مصون نمانده ، و اموری که عقل منکر آن است به خداوند نسبت داده اند، مثل اینکه روز قیامت خداوند پای خود را بر جهنم می

گذارد تا نعره هل من مزید او پایان یابد. (۲۱۵) و یا اینکه خداوند روز قیامت صورت خود را به مردم نشان می‌دهد و مردم او را می‌شناسند. (۲۱۶) و دهها موارد دیگر. ۹- و از جمله قرائتی که وخامت اوضاع اسلام را در آن زمان نشان می‌دهد رفتار ناهنجاری است که با کعبه معظمه خانه خدا، انجام شد، همان خانه ای که امام حسین بخاطر حفظ حریم آن، از آن خارج شد، اما در زمان یزید، لشکر او وقتی عبدالله ابن زبیر در خانه کعبه پناه گرفت، شروع کردند به پرتاب سنگ و نفت و مانند اینها، بطوری که روزی ده هزار سنگ بر کعبه می‌انداختند، کعبه سوخت و منهدم شد، (۲۱۷) و بار دیگر همین حادثه توسط حجاج ابن یوسف تکرار شد، گفته اند در میان چیزهایی که بر کعبه انداختند، از مدفوع و نجاست هم استفاده کردند، (۲۱۸) فانا لله و انا الیه راجعون. و در زمان ولید ابن یزید ابن عبدالملک آن نگون بخت پلید و شرابخوار تصمیم گرفت تا بر بام خانه کعبه می‌کده ای بپا کند و بساط عیش و نوش درست کند، اما اطرافیانش او را منصرف کردند. (۲۱۹) ۱۰- و بالاخره قرآن نیز در این میان از اهانت و جفای این بزه کاران در امان نماند، شما خود باید به وخامت اوضاع مسلمین، پی ببرید وقتی که همانند ولید ابن یزید، خلیفه مسلمین شمرده می‌شود، و زمانی که به قرآن تفاعل می‌زند و این آیه می‌آید که و استفتحوا و خاب کل جبار عنید، قرآن را هدف می‌گیرد و شروع می‌کند به تیرباران کردن قرآن، و می‌گوید: آیا مرا جبار پر کینه می‌نامی؟ (۲۲۰) ۱۱- و کافی است برای درک انحراف جدی مسلمین و ضعف اسلام، اینکه بدانید، خاندان پیامبر، همانها که از هر چیزی برای پیامبر پرارزتر بودند، و به آنها عشق می‌ورزید و سر از پا نمی‌شناخت و آنها را روح و جان می‌شمرد، در چه حالی قرار گرفته بودند، با زهرای مرضیه چه کردند، با امیرالمؤمنین چه کردند و چه جسارتها روا داشتند، آری مروان به امام مجتبی می‌گفت: شما خاندان ملعون هستید (۲۲۱)، عبدالله ابن زبیر، نام پیامبر را در خطبه حذف کرده می‌گفت: پیامبر فامیل بدی دارد، می‌ترسم که اگر از پیامبر تعریف شود آنها پررو شوند و می‌گفت: من چهل سال است که دشمنی این خاندان را در سینه همراه دارم، (۲۲۲) آری کار بجائی رسید: که دهها سال برادر پیامبر و اول مسلمان و مجاهد و امام موحدین و سرور امت علی ابن ابیطالب را بر فراز منبرها در تمام عالم اسلام لعن می‌کردند، و مردم استقبال می‌کردند، قبلاً ذکر کردیم که آن مرد ملعون در مقابل حجاج با افتخار گفت: در میان خاندان ما هر که به او پیشنهاد لعن علی را بدهند، او نه تنها علی، بلکه فاطمه و حسن و حسین را هم اضافه می‌کند. با این حال اسلام به کجا می‌خواست برود، ۱۲- تحریفات بسیار و اهانتها و بدعتهای فراوان که در احکام دین نهاده شده بود، چهره اسلام را دگرگون نمود، دیگر آن اسلام ناب محمدی در دسترس مردم نبود و نمایانگر نمی‌شد، آنها خود نقل کرده اند که تمام سنتهای پیامبر تغییر نمود حتی نماز (۲۲۳)، چهره دین مشوش و دستخوش آشوب و در هم ریختگی بود. ۱۳- با وجود فرمانروایانی مثل عثمان و معاویه و یزید، و ولید و دهها نفر مانند اینها و اعمال ننگین اینها، دیگر چه انتظاری از دین و اسلام می‌توان داشت، چرا وقتی عثمان به دنیاطلبی روی می‌کند، مردم نکنند؟، چرا وقتی معاویه به نیرنگ و قتل عام می‌پردازد، فرمانروایان او همچون بسر ابی ارطاة و زیاد ابی ابیه و سمره ابن جندب چنین نکنند؟ چرا وقتی یزید به شراب و لهو و لعب می‌پردازد، در میان مکه و مدینه خوردن شراب و آوازه خوانی علنی نشود همچنانکه مسعودی در مروج الذهب آورده است. و وقتی امثال ولید شرابخوار که آنقدر به خواننده خود عشق می‌ورزد و به هیجان می‌آید که او را برهنه می‌کند و تمام بدن او را می‌بوسد، و وقتی نوبت به ... می‌رسد، آن مرد راضی نمی‌شود و با قسم او را منصرف می‌کند (۲۲۴)، در این هنگام مردم عادی چه خواهند کرد و بر سر دین چه خواهد آمد؟ آری پس از مطالعه و دقت در اوضاع نابسامان مسلمانان، و سرانجام وخیمی که در انتظار اسلام می‌بود، سیدالشهداء بعنوان آخرین ذخیره شناخته شده اهل البیت از صدر اسلام، برای نجات اسلام قیام کرد، قیامی مقدس که ضامن بقای دین اسلام و سعادت بشر تا قیامت گردید. السلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التي حلت بفنائک، علیک منی سلام الله ابدًا ما بقیت و بقی اللیل و النهار.

توضیح

بخش دوم: در مصائب و وقایع کربلا و اهمیت حفظ عاشورا و مجالس عزاداری سیدالشهداء و داستانهای مربوط به عنایات و فوائد مجالس عزاداری بی پرده نظر به کعبه راز کنید از مهر دریچه ای به دل باز کنید اندوخته حساب فردا عشق است امروز بیایید، پس انداز کنید

فصل اول: مظلومیت و پیروزی

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و اهل بيته الطيبين الطاهرين الهداة المعصومين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين من الان الى قيام يوم الدين مظلوميتها رمز پیروزی و تداوم نهضت حسینی السلام علیک یا ثارالله و ابن ثاره پس از آنکه به وخامت اوضاع و جو خطرناکی که در اثر انحرافات فراوان و وجود شبکه فعال بر علیه اسلام و مسلمین پی بردیم و آنها را مورد دقت قرار دادیم ، بخوبی متوجه عظمت فداکاری سیدالشهداء علیه السلام برای نجات اسلام می شویم ، و از صمیم قلب احساس می کنیم که ما دین خود و مخصوصا ولایت و محبت و مکتب اهل البیت علیهم السلام را مدیون فداکاریهای سیدالشهداء و خاندان گرامیش می باشیم ، پس از جریان عاشورا، و رسوائی جریان مخالفت اسلام ، بر عهده مسلمانان واقعی بود که برای تداوم بخشیدن و زنده نگاهداشتن آن حادثه بزرگ ، تلاش کنند، شگفت آنکه ، نهضت حسینی ، به گونه ای طراحی و انجام گرفته بود، که خمیر مایه بقاء نیز در درون خود آن موجود بود، و آن چیزی نیست جز همان مظلومیتهای پی در پی ، و صحنه های دلخراش و فجیع که می توانست ، امام حسین و اهداف او را در دلها زنده و محبوب نگه دارند و دشمنانش را تا ابد رسوا کند، برای پیشبرد همین هدف است که ما نمونه ای از اعمال ننگین و سنگدلیهای دشمنان اهل البیت و اعمال فجیعی که با آن خاندان شد را تذکر می دهیم ، تا تولی و تبری که جزء اساس مذهب ماست تقویت گردد قیام حسینی ، سراسر حماسه ، دلاوری ، عشق ، مظلومیت و عاطفه است ، و همین است رمز بزرگ پیروزی و بقاء آن تا قیامت ، چرا که عاشورا سخن دل است ، او دل را زنده کرد و خود نیز زنده و پایدار ماند. پرچم دین چون بجا ماند از فداکاری او تا قیامت پرچمش را دست حق برپا کند ناظم آن آموزگاری را که در یک نصف روز دانش آموزان عالم را چنین دانا کند نقد هستی داد و هستی جهان یکجا خرید عاشق آن باشد که چون سودا کند یکجا کند عقل مات آمد ز دانشگاه سیار حسین کاین چنین غوغا بپا در صحنه دنیا کند

خداوند از پیامبر در مصائب اهل البیت پیمان گرفته است

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی پیامبر را به معراج بردند، به حضرت گفته شد: خداوند تبارک و تعالی شما را در سه چیز امتحان می کند تا ببیند صبر شما چگونه است ! پیامبر اکرم فرمود: من به فرمان تو ای پروردگار تسلیم هستم ، توان صبر هم جز بواسطه شما ندارم ، آن سه چیز کدام است ؟ به حضرت گفته شد: اولین آنها گرسنگی است و اینکه نیازمندان را بر خود و خانواده ات مقدم داری ! پیامبر عرضه داشت : قبول کردم و راضی شدم و تسلیم شدم و توفیق و صبر از شماست ، اما دومی : تکذیب و ترس شدید و فداکردن خون خود در جنگ با کفار با مال و جان خود و صبر بر مصیبتهایی که به شما می رسد از آنها، و از منافقین که موجب مجروح و دردمندی شما در عملیات جنگی می شود. پیامبر عرضه داشت : خدایا پذیرفتم و راضی شدم و تسلیم گردیدم و توفیق صبر از شماست ، و اما سومی آنها اموری است که اهل بیت تو بعد از تو به آن مبتلا می شوند، اما برادرت علی ، از امت تو به او بدگوئی و فشار و توبیخ ، و محرومیت و انکار حق و ستم میرسد، و در آخر آن هم کشته میشود، پیامبر عرضه داشت : خدایا

قبول کردم و راضی شدم و توفیق و صبر از شماست ، (سپس خطاب آمد) اما دختر شما، مورد ستم قرار میگیرد و محروم می شود از حقی که تو به او می دهی (فدک) و او را در حالی که باردار است می زنند، بر او و حریم او و منزل او بی اجازه وارد می شوند، آنگاه به ذلت و اهانت دچار می شود و هیچکس را نمی یابد که جلوگیری باشد، و در اثر ضربه ای که بر او وارد میشود آنچه در شکم دارد سقط می کند و بخاطر همان ضربه از دنیا می رود. پیامبر عرضه داشت : انا لله و انا الیه راجعون ، خدایا قبول کردم و تسلیم شدم و توفیق و صبر از شماست ، (سپس خطاب آمد) برای فاطمه از برادرت دو پسر خواهد بود، که یکی از آنها با دیسه کشته می شود، او را غارت کرده و مورد حمله قرار می گیرد، این کار را امت تو با او می کنند، پیامبر عرضه داشت : خدایا قبول کردم و تسلیم شدم ، انا لله و انا الیه راجعون و از توست توفیق و صبر، (سپس خطاب آمد) و اما پسر دیگر او، امت تو او را برای جهاد دعوت می کنند، اما او را با شکنجه می کشند، فرزندان او و هر که با او است از خانواده اش کشته می شوند، حرم او را غارت می کنند، از من (خداوند) کمک می خواهد ولی حکم من صادر شده به شهادت برای او و همراهان او (۲۲۵) - الحدیث

خوش داشتند حرمت میهمان کربلا

مظلومیت از آنجا شروع شد که مردم کوفه در ظاهر پیشنهاد رهبری و قیام را به حضرت امام حسین علیه السلام دادند، چقدر نامه های پیاپی به حضرت نوشتند و در آن نامه ها ضمن گلایه از حکومت های سابق و جنایات آنها اظهار داشتند: ما رهبری نداریم ، به طرف ما بیا، شاید خداوند بخاطر شما ما را بر حق گرد آورد، ما با حاکم شهر در جمعه و عید همراه نمی شویم ، همینکه خبر آمدن شما بما برسد، حاکم شهر را به طرف شام بیرون می کنیم ، امثال این نامه ها پیاپی نزد حضرتش می آمد، و در این میان بسیاری از کسانی که بعدا جزء لشکر عمر ابن سعد شدند نیز نامه ها فرستادند همانند شبت ابن ربیع و عمرو ابن حجاج و حجار ابن ابجر. نوشتند که زمین سرسبز و میوه ها رسید، هر وقت خواستی بیا که بر لشکر آماده وارد می شوی ، و در نامه دیگر نوشتند بشتاب که مردم منتظر شما هستند، آنها بجز شما به کسی علاقه ندارند، بشتاب ، بشتاب ، بشتاب . (۲۲۶) مؤلف گوید: وای بر آنها، آری لشکرشان آماده بود، اما بر علیه امام حسین ، منتظر بودند، اما برای شهادت حضرت و یارانش . بیا شهر کوفان سراسر گل است چمنها پر از ساری و بلبل است زمین چون زمرد هوا همچو سیم گلاب آید از جوی و مشک از نسیم صفای گلستان به دیدن رسید ثمرهای بستان به چیدن رسید بیا بال بگشا دلی شاد کن تفرج در این جنت آباد کن سپاهی به پیش آیدت بنده وار که اندیشه او را نجوید کنار

آغاز دعوت و بی وفائی با فرستاده امام

امام حسین علیه السلام به دنبال نامه های مردم کوفه ، پسر عموی خود مسلم ابن عقیل را از طرف خود به کوفه فرستاد و فرمود: من برادرم و پسر عمویم و شخص مورد اعتماد از خاندانم را نزد شما فرستادم ، و به او گفتم حال شما را برایم بنویسد، اگر آراء شما همچنانکه در نامه های شما بود، باشد، سریعاً نزد شما خواهم آمد انشاء الله مسلم به کوفه آمد در ابتداء چیزی نگذشته بود که هیجده هزار نفر با او بیعت کردند، مسلم نیز طی نامه ای جریان را گزارش کرد و از حضرت خواست که به کوفه بیاید، چند روزی گذشت ، تا اینکه پس از دستگیری هانی ابن عروه حضرت مسلم خروج کرد، عیدالله ، با سی نفر نظامی و بیست نفر اشراف به داخل قصر پناه برد، و مسلم قصر را محاصره کرد، مردم به عیدالله و پدرش ناسزا می گفتند. عیدالله به سران قبائل دستور داد تا بروند و افراد قبیله خود را بترسانند و مردم را امان دهند، همینکه مردم این سخنان را از بالای قصر شنیدند، شروع کردند به متفرق شدن ، به گونه ای که زن می آمد و دست پسر و برادرش را می گرفت و می گفت : بیا برویم ، دیگران هستند، مردها هم چنین می کردند، تا اینکه از آن عده بسیار نماند مگر سی نفر، با این تعداد نماز مغرب را حضرت مسلم در مسجد خواند، اندکی نگذشت ،

که با او جز ده نفر نماند، وقتی از در بیرون آمد، هیچکس با حضرتش نبود، حتی کسی نبود که راه را به مسلم (که در این شهر غریب بود) نشان دهد، سرگردان در میان کوچه های کوفه می گذشت .

حضرت مسلم در کوفه غریب می شود

ابن زیاد که دید دیگر اطراف قصر خبری نیست آمد و مردم را جمع کرد و آنها را نسبت به پناه دادن حضرت مسلم ، تهدید نمود، هیچکس حضرت مسلم را پناه نداد، جز زنی بنام طوعه ، این زن منتظر فرزندش بود، مسلم سلام کرد و از زن آب خواست ، آب آشامید و نشست ، زن ظرف را برد و برگشت دید مسلم نشسته ، گفت : آیا آب نیاشامیدی ؟ فرمود: چرا، عرض کرد، برو نزد خانواده ات ، حضرت ساکت شد و دوباره گفت : حضرت چیزی نفرمود، بار سوم گفت : ای بنده خدای خدا ترا سلامت دارد، نزد خانواده ات برو خوب نیست که بر درب خانه من بنشینی ، من راضی نیستم ، حضرت برخاست و گفت : ای کنیز خدا، من در این شهر منزلی ندارم ، فامیلی ندارم ، آیا می خواهی اجری ببری و کار نیکی بکنی ، شاید بعدا تلافی کنم ، عرض کرد: چیست ؟ حضرت فرمود: من مسلم ابن عقیل هستم ، این مردم به من دروغ گفتند و فریب دادند و مرا بیرون کردند، زن با تعجب پرسید: شما مسلم هستی ؟ فرمود: آری ، عرض کرد: بیا داخل ، اتاق جدا برا حضرت آماده کرد و شام آورد، حضرت نخورد، تا اینکه پسرش آمد و از رفت و آمد مادر فهمید که در اتاق کسی هست ، بالاخره مادرش پس از گرفتن عهد و قسم ، خبر را فاش نمود، آن پسر نیز صبح خبر را برای ابن زیاد فرستاد، زن برای مسلم آب وضوء آورد و عرض کرد: دیشب نخواییدی ؟ فرمود: اندکی خوابیدم ، عمویم امیرالمؤمنین را در خواب دیدم بمن فرمود: عجله کن ، عجله کن ، به گمانم که امروز آخرین روز عمر من است . طولی نکشید که لشکر ابن زیاد به در خانه طوعه رسید، حضرت زره پوشید و سوار بر اسب ، سریعا از خانه خارج شد تا مبادا خانه را آتش بزنند، مثل شیر ژیان بر آن روبه صفتان حمله ور شد، هفتاد و چهارنفر را کشت ، آنقدر دلاور بود که فرمانده سپاه دشمن ، نیروی کمکی خواست ، ابن زیاد گفت ما تو را به جنگ یک نفر فرستادیم ، این چنین در میان شما لرزه انداخته ، اگر شما را نزد غیر او (امام حسین) بفرستیم چه می کنی؟! فرمانده سپاه پیغام داد: آیا گمان می کنی که مرا به نزد یکی از بقالهای کوفه فرستاده ای ، آیا نمی دانی که مرا به نزد شیر غران و شمشیر بران در دست دلاور دوران از خاندان بهترین مردم جهان فرستاده ای ؟ گویند مسلم دست مرد را می گرفت و به پشت بام می انداخت . مسلم همچنان یکه و تنها می جنگید و از آن نامردها که با او بیعت کرده بودند، یک نفر به کمک وی نیامد، نه تنها نیامدند بلکه او را سنگباران می کردند. حضرت را امان دادند قبول نفرمود، تشنگی بر حضرتش غلبه نمود، از هر طرف حضرت را احاطه کردند، ظالمی بر لب بالای او زد حضرت با شمشیری او را به درک فرستاد، از پشت با نیزه مسلم را سرنگون کردند، در میان راه مسلم می گریست ، یکی گفت : همانند تو و هدفی که داشتند وقتی گرفتار شد، نباید گریه کند، مسلم فرمود: بخدا سوگند من برای خودم نمی گریم ، گرچه مردان را هم دوست نداشته ام ، ولی بخاطر خاندانم که در راه هستند، بخاطر حسین و خاندان او می گریم ، آب طلبید، خواست بنوشد، ظرف آب پر خون شد، سه بار عوض کردند، بار سوم دندانهای جلوی حضرتش داخل ظرف افتاد، گفت : الحمدلله ، اگر روزی من بود نوشیده بودم ، و سرانجام پس از گفتگوی و جسارتهای ابن زیاد، او را بر بالای دارالاماره به شهادت رساندند و سر و پیکر او را از بالا به زمین انداختند و در میان شهر آن را بر روی زمین می کشیدند و این در روز عرفه نهم ذی حجه بود.(۲۲۷) روز خونینی که شورش در فضا افتاده بود کوفه در وحشت زخونین ماجرا افتاده بود در دل امواج حیرت زیر رگبار بلا کشتی بی بادبان بی ناخدا افتاده بود میزبانان در پناه ساحلی دور از خطر میهمان در بحر خون بی آشنا افتاده بود نائب فرزند زهرا نو گل باغ عقیل دستگیر مردمی دور از وفا افتاده بود در میان اولین دشت منای شاه عشق اولین قربانی راه خدا افتاده بود در کنار کاخ حمراء پیش چشم مرد و زن پیکر مجروح مسلم مسلم سر جدا افتاده بود در جدال حق و باطل آن دلیر جان فدا آنقدر ایستاده بودی تا ز پا افتاده بود در دم آخر سرشک حسرتش بودی روان

چون بیاد کاروان کربلا افتاده بود

هر که فدائی ماست با ما حرکت کند

درست همان روز که مسلم در کوفه به شهادت رسید، امام حسین از مکه به عراق حرکت نمود، حج را تبدیل به عمره نمود، زیرا از دست بنی امیه در امان نبود، آنها مصمم نبود به هر ترتیب که شده حضرتش را هلاک کنند. در آنجا حضرت خطبه ای خواند و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر اکرم فرمود: مرگ برای اولاد آدم همانند گردنبند بر گردن دختران ترسیم شده است، چقدر مشتاقم به دیدار نیاکان خودم، همانند علاقه یعقوب به یوسف، برایم آرامگاهی آماده شده که من به آنجا خواهم رفت، گویا اعضايم را درندگان بیابان در زمینی میان نوایس و کربلا پاره پاره می کنند و شکمهای خود را از من پر و سیراب می کنند، از روزی که با قلم (تقدیر) نوشته شده چاره ای نیست خشنودی خدا، خشنودی ما اهل البیت است، ما برای او صابريم و او پاداش صابرين بما خواهد داد، و در پایان فرمود: هر که جان خود را برای ما بذل می کند و تصمیم به ملاقات خدا گرفته است با ما حرکت کند که من فردا صبح حرکت می کنم انشاء الله ای دل گرت هوای بهشت است رو متاب از درگه محمد و آلش به هیچ باب از غیر خاندان نبی کام خود مجوی لب تشنه ای کجا شده سیراب از سراب آسوده خاطراند محبانشان به حشر آندم که خلق را همه خوف است و اضطراب بی مهر آل ساقی کوثر در آن جهان هرگز طمع مدار زحق کوثری شراب جز درگه محمد و آلش دری مکوب کانجا نمانده است سؤالی بلاجواب آباد گشت آخرتش آنکه مهرشان با خویشان ببرد از این عوالم خراب

سخنان محمد حنفیه هنگام خروج حضرت

شب هنگام محمد ابن حنفیه برادر سیدالشهداء علیه السلام آمد نزد حضرت آمد و عرض کرد: ای برادر، شما دورویی مردم کوفه را با پدر و برادرت می دانی، می ترسم حال شما نیز مثل گذشته ها باشد، اگر مایلی همینجا بمان که عزیزترین ساکنین حرم هستی که از او دفاع می شود، حضرت فرمود: برادر، می ترسم یزید ابن معاویه مرا در حرم ترور کند و به وسیله من حرمت این خانه شکسته شود، محمد عرض کرد: پس به یمن یا اطراف بیابان برو تا کسی به شما دسترسی پیدا نکند، حضرت فرمود: در سخن تو فکر می کنم، هنگام سحر بود که به محمد گفتند: امام حسین در حال حرکت است، آمد و افسار ناقه حضرت را گرفت و عرض کرد: برادرم، مگر نفرمودی که راجع به درخواست من فکر کنی؟ حضرت فرمود: آری، عرض کرد: پس چرا در رفتن عجله داری؟ فرمود: بعد از رفتن تو، پیامبر نزد من آمد و فرمود: یا حسین خروج کن، خدا می خواهد تو را کشته ببیند، محمد ابن حنفیه گفت: انا لله و انا الیه راجعون، شما که با این وضع خارج می شوی چرا زنها را با خود میبری! حضرت فرمود: پیامبر به من فرمود: خداوند می خواهد اینها را اسیر ببیند! مؤلف گوید: دستور پیامبر به امام حسین و همراه بردن زنها، نشان دهنده واقعیت قیام امام حسین و اسرار باطنی آن که همان احیاء دین اسلام با شهادت و اسارت است می باشد، و می فهماند که از راه شهادت و اسارت است که دین الهی استوار می گردد ترویج دین اگر چه به خون حسین شد تکمیل آن به موی پریشان زینب است

امام حسین بخاطر احترام خانه خدا خارج شد

امام باقر علیه السلام فرمود: امام حسین یک روز قبل از یوم الترویة از مکه خارج شد، عبدالله ابن زبیر حضرت را مشایعت کرده گفت: یا اباعبدالله هنگام حج است، شما به عراق می روید؟! حضرت فرمود: ای پسر زبیر اگر من کنار فرات دفن شوم، خوشتر است نزد من از اینکه کنار کعبه دفن شوم (۲۲۸)، مؤلف گوید: امام حسین علیه السلام در این جمله کوتاه به مطالبی اشاره فرمود: ۱- اینکه حضرت می داند که در کربلا شهید و دفن خواهد شد ۲- اینکه بنی امیه حضرت را رها نخواهند کرد حتی در کنار خانه

خدا. ۳- احترام خانه خدا لازم است، حتی از مثل حسین ابن علی علیه السلام هنگام خروج بر یزید و هنگام حج، ۴- از آنجا که این عبدالله ابن زبیر سه سال بعد خروج کرد و در همین خانه خدا متحصن شد و سبب گردید که دو بار بواسطه او خانه خدا آتش بگیرد و مورد اهانت قرار گیرد، یکبار در اواخر عمر یزید و یکبار در زمان حجاج، گویا این فرمایش امام حسین اشاره به آینده این ناجوانمرد و تذکری است به او که حریم خانه خدا را حفظ کند. رفتی بیاس حرمت کعبه به کربلا شد کعبه حقیقی دل، کربلای تو اجر هزار عمره و حج در طواف توست ای مروه و صفا به فدای صفای تو

از آب هم مضایقه کردند کوفیان

یکی از وقایع تکان دهنده کربلا که اوج مظلومیت امام حسین و یارانش و از آن طرف شقاوت دشمنانش را نشان می دهد، بستن آب بر روی خاندان پیامبر است، با وجود اینکه در میان سپاه امام حسین زن و بچه و پیرمرد و افراد ضعیف وجود داشتند، ابن زیاد به عمر ابن سعد نوشت: میان حسین و اصحاب او و آب مانع شو، مبادا که قطره ای آب بنوشند همچنانکه با عثمان انجام دادند، عمر ابن سعد نیز عمرو ابن حجاج را با پانصد سوار ماءمور شریعه فرات نمود. (۲۲۹) خدا می داند که عطش با امام حسین و اصحاب حضرت و خاندانش چه کرد؟ یک بار حضرت، اصحاب را با ابوالفضل فرستاد و موفق شدند پس از یک درگیری مقداری آب بیاورند، روز عاشورا عطش بر امام حسین فشار آورد - حضرت پس از شهادت اصحاب و یارانش - بطرف فرات حمله کرد، سپاه مانع شد، یکی فریاد زد میان حسین و آب مانع شوید حضرت عرضه داشت: خدایا او را تشنه گردان، آن ملعون خشمگین شد، با تیر سیدالشهداء را هدف قرار داد، حضرت تیر را بیرون کشید، دو دست خود را از خون پر کرد و عرضه داشت: خدایا بتو شکایت می کنم از آنچه با پسر دختر پیامبر انجام می گیرد، راوی گوید: در اثر نفرین حضرت، اندکی نگذشت که آن مرد به بیماری عطش دچار شد، هر چه می نوشید، سیرآب نمی شد و می گفت: مرا آب دهید، تشنگی مرا کشت، تا اینکه پس از اندکی شکمش مثل شکم شتر بر آمده شد. (۲۳۰) حضرت از فشار تشنگی به طرف فرات حمله می کرد، اما هر بار دشمن مانع می شد، یکبار حضرت بر چهار هزار ماءمور شریعه فرات حمله کرد و وارد شریعه شد و اسب را داخل شریعه نمود، اسب خواست آب بنوشد، حضرت فرمود: تو تشنه ای من هم تشنه ام، بخدا سوگند من آب نمی آشامم تا تو بنوشی، اسب با شنیدن سخن امام حسین، گویا سخن حضرت را فهمید سر بلند کرد و آب نخورد، حضرت فرمود: بنوش من هم می نوشم، مستی از آب برداشت که بیاشامد که ناگاه یکی صدا زد یا اباعبدالله، تو از نوشیدن آب لذت میبری در حالی که حرم تو مورد تجاوز است، حضرت آب را ریخت و حمله کرد وقتی برگشت، دید خیام حرم سالم است. (۲۳۱) فدای لب تشنه ات یا حسین هلال ابن نافع گوید: هنگام شهادت حضرت امام حسین بالای سر حضرت آمدم، بخدا قسم کشته ای غرقه در خون، نیکوتر و نورانی تر از او ندیدم، نور صورت و هیبت او مرا از تفکر در شهادتش مشغول کرد، و او در آن حال آب طلب می کرد، شنیدم مردی گفت: بخدا سوگند از این آب نیاشامی تا به آب جوشان (جهنم) وارد شوی حضرت فرمود: وای بر تو من از آب جوشان جهنم نمی نوشم، من بر جدم پیامبر وارد می شوم و در منزل او ساکن می شوم، در جایگاه صدق، نزد مالک قدرتمند، و از آب صاف می نوشم و از کارهای شما شکایت می کنم. (۲۳۲) مؤلف گوید: مصیبت عطش بر سیدالشهداء از همه سنگین تر بود، نه از آن جهت که تشنگی سراسر وجودش را فرا گرفته بود و لبها خشک و پژمرده و چه بسا دهان مجروح و سوی چشم کم شده بود، نه، بلکه از آن جهت که فریاد العطش اطفال مظلومش را می شنید، از آن جهت که جوان برومند او علی اکبر، از پدر تقاضای آب، که حق حیات است دارد، اما سیدالشهداء آبی نمی یابد، از آن جهت که صورت طفل شیرخوار خود را می بیند که چگونه از تشنگی به کام مرگ فرو می رود و آتش گرفته، اما چاره ای ندارد، آری اگر برای دیگران آب برای رفع عطش بود، برای علی اصغر هم آب بود و هم غذا، چرا که مادرش نیز شیر نداشت، چقدر سنگین است بر مثل سیدالشهداء که از آن مردمان پست، برای طفل خود تقاضای آب کند، اما با

تیر به او پاسخ دهند، و بالاخره برادر گرمی خود را برای طفل خود تقاضای آب کند، اما با تیر به او پاسخ دهند، و بالاخره برادر گرمی خود را برای آوردن آب فرستاد، گویا اطفال منتظر آب بودند، که دیدند سیدالشهداء برگشت و خبر شهادت برادر را آورد.

فریاد العطش ز بیابان کربلا

کشتی شکست خورده طوفان کربلا در خاک و خون طپیده بمیدان کربلا گرچه روزگار بر او فاش می گریست خون می گذشت از سر ایوان کربلا نگرفته دست دهر گلابی به غیر اشک ز آن گل که شد شکفته به بستان کربلا از آب هم مضایقه کردند کوفیان خوش داشتند حرمت مهمان کربلا بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید خاتم زحط آب سلیمان کربلا ز آن تشنگان هنوز بیوق می رسد فریاد العطش ز بیابان کربلا آه از دمی که لشکر اعلاء نکرده شرم کردند رو به خیمه سلطان کربلا

زاده لیلا مرا مجنون مکن

یکی از صحنه های تکان دهنده که سند مظلومیت اهل البیت علیهم السلام و شقاوت دشمنان ایشان است، شهادت فرزند برومند و جوان رشید امام حسین، حضرت علی ابن الحسین است، علی اکبر جوانی بود بسیار زیبا از پدر اجازه میدان گرفت، حضرت اجازه فرمود، آنگاه با ناامیدی نگاهی به او نمود و در حالی که چشم از جوان برگرفته بود گریست. و عرضه داشت: خدایا بر این گروه شاهد باش، همانا جوانی در مقابل آنهاست که در خلقت ظاهری و صفات باطنی و منطق از همه به پیامبر شبیه تر است، ما هرگاه مشتاق پیامبرت می شدیم، به صورت او نگاه می کردیم، بارالها برکات زمین را از آنها رفع کن. میان آنها تفرقه انداز و آن ها را پاره کن و حاکمان را هرگز از ایشان خشنود مکن. اینها ما را دعوت کردند تا ما را کمک کنند، ولی بر ما خروج کرده با ما نبرد می کنند. سپس حضرت بر عمر ابن سعد فریاد بر آورد و فرمود: تو را چه می شود، خدا نسل تو را قطع کند و کار تو را بی برکت کند و بر تو کسی را مسلط کند تا بعد از من تو را در بسترت ذبح کند، همچنانکه رحم مرا قطع کردی و رعایت فامیلی مرا با پیامبر نکردی، سپس با صدای بلند این آیه را تلاوت فرمود: ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل عمران علی العالمین ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم. علی اکبر بر آن دشمنان حمله نمود، عده بسیاری از آنها را کشت، به گونه ای که فریاد از جمعیت بر آمد، سپس در حالی که هفتاد نفر را به هلاکت رساند و جراحات بسیار بر بدنش وارد آمده بود، به نزد پدر بازگشت و عرض کرد: پدر جان تشنگی مرا کشت، سنگینی این آهن (زره) مرا از کار انداخته است، آیا جرعه آبی هست که با آن بر این دشمنان قوت یابم؟ سیدالشهداء با شنیدن این کلمات گریست (آب کمترین چیزی است که یک فرزند از پدر مطالبه می کند، تا چه رسد به علی اکبر آن هم با کیفیت در مقابل امام حسین علیه السلام) حضرت فرمود: وا غوثاه، پسرم اندکی نبرد کن، بزودی جدت محمد را ملاقات می کنی، با جام خود شربت به تو می دهد که هرگز تشنه نشوی. در برخی روایات آمده است حضرت فرمود: پسرم زبانت را بیاور، زبان او را مکید و انگشت خویشت به وی داد و فرمود این را در دهان بگیر و به نبرد با ایشان برو، علی اکبر به میدان آمد، نبردی سخت نمود، ظالمی با شمشیر بر فرق سرش کوبید، علی اکبر خم شد و گردن اسب را با دو دست گرفت، اسب ایشان را به طرف لشکر دشمن برد، آنقدر با شمشیر بر او زدند که او را پاره پاره نمودند در آخرین لحظه صدا زد: ای پدر این جد من، رسول الله است که با جام خود مرا به گونه ای سیراب کرد که هرگز تشنه نشوم، به شما هم می گوید بشتاب بشتاب، برای شما هم جامی آماده کرده است تا اکنون بنوشی، در این هنگام بود که صدای گریه سیدالشهداء بلند شد، با اینکه تا آن موقع کسی صدای گریه حضرت را نشنیده بود، و فرمود: خداوند بکشد گروهی که تو را کشتند، اینها چقدر بر خداوند و هتک حرمت پیامبر جرات کردند، سپس در حالیکه اشک از چشمهای حضرت سرازیر بود فرمود: علی الدنيا بعدک العفا، دنیا پس از تو ارزشی ندارد. در این هنگام زینب کبری با عجله بیرون آمد و فریادکنان خود را بر روی علی اکبر انداخت، امام حسین خواهر را به خیمه بازگرداند و به

جوانان فرمود: برادر خود را به خیمه ها ببرید، (۲۳۳) پس پیامد شاه اقلیم است بر سر نعش علی اکبر نشست سرنهادش بر سر زانوی ناز گفت کی بالیده سرو سرفراز این بیابان جای خواب ناز نیست ایمن از صیاد تیرانداز نیست خیز تا بیرون از این صحرا رویم نک بسوی خیمه لیلا- رویم بیش از این بابا دلم را خون نکن زاده لیلا- مرا مجنون مکن رفتی و بردی ز چشم باب خواب اکبرای بی تو جهان بادا خراب

او که به این کودکی گناه ندارد

وقتی امام حسین علیه السلام اصرار آن قوم را بر کشتن حضرتش دید، قرآن را باز کرده بر سر نهاد و صدا برآورد که : میان من و شما کتاب خدا و جدم رسول الله صلی الله علیه و آله حاکم باشد، ای قوم چرا خون مرا حلال می دانید؟ آیا من پسر دختر پیامبر شما نیستم ؟ آیا سخن جد من راجع به من و برادرم به شما نرسیده است که فرمود: ایندو سرور جوانان بهشت هستند، اگر مرا تصدیق نمی کنید، از جابر پرسید از زید ابن ارقم و ابا سعید خدری پرسید، آیا جعفر طیار عموی من نیست ؟ شمر (که از اضطراب لشکر واهمه داشت) صدا زد هم اکنون به جهنم خواهی رفت ، حضرت فرمود: الله اکبر جدم رسول الله به من خبر داد که دیدم (گویا در خواب) که سگی دهان به خون خاندانم دارد، (خون آنها را می مکد) فکر نمی کنم جز اینکه تو همان باشی ، در این هنگام حضرت متوجه شد که طفلی از تشنگی می گرید، دست طفل را گرفت و فرمود: ای گروه اگر بر من رحم نمی کنید به این طفل رحم کنید، که ناگاه مردی تیری انداخت و آن طفل را ذبح نمود، امام حسین گریان شد و گفت : خدایا میان ما و این گروه داوری نما، ما را دعوت کردند تا کمک کنند، ولی ما را کشتند، (مصیب آنقدر بر حضرت سنگین بود) که از آسمان ندائی آمد ای حسین طفل را رها کن که در بهشت دایه ای دارد که به او شیر می دهد، و در روایت دیگری حضرت طفل شیرخوار خود را در آغوش گرفته بود تا وداع کند، خواست ببوسد که حرمه ابن کامل اسدی تیری در گلوئی طفل زد که طفل را ذبح نمود، حضرت به خواهرش زینب فرمود: بگیر طفل را، سپس خون شیرخوار را با دو دست گرفت ، وقتی پر شد بطرف آسمان پاشید و فرمود: آنچه بر من می رسد چون در مقابل چشم خداست ، آسان است ! آنگاه با غلاف شمشیر قبری کند و آن شیرخوار غرقه در خون را دفن نمود. (۲۳۴) باغ عشق است مگر معرکه کرب و بلا که ز خونین کفنان غرق گل و نسرین است بوسه زد خسرو دین بر دهن اصغر و گفت دهنه باز ببوسم که لب شیرین است شیر دل آب کند بیند اگر کودک شیر جای شیرش به گلو آب دم زوین است گفتند این طفل کو چو بحر بجو شد نیست چو ما کز عطش به صبر بکوشد اشک بپاشد چنانکه خاک بپوشد رخ بنظر شد چنانکه بخروشد جز به کفی آب عقده ادش نشود حل هی به فغان خود ز گاهواره پراند ما در او هم زبان طفل نداند نه بودش شیر تا به لب برساند نه بودش آب تا به رخ بفشانند مانده به تسکین قلب معطل گهی ناخن زند بر سینه مادر گهی پیچان شود به دامن خواهر باری از ما گذشته چاره اصغر یا به نشانش شرار آه چو آذر یا بیرش همره ات به جانب مقتل شه ز حرم خانه اش ربود و روان شد پیر خرد هم عنان بخت جوان شد زین پدر و زان پسر به لرزه جهان شد آمد و آورد و هر طرف نگران شد تا به که سازد حقوق خویش مدلل گفت : که ای قوم روح پیکرم این است ثانی حیدر علی اصغرم این است آن همه اصغر بدند و اکبرم این است حجت کبرای روز محشرم این است رحمی کش حال بر فناست محول او که به این کودکی گناه ندارد یا که سر رزم این سپاه ندارد بلکه بس افسرده است و آه ندارد جای دهید آنکه را پناه ندارد

شب عاشورا و حوادث آن

شب عاشورا با آمدن نامه عبیدالله ابن زیاد به عمر سعد، او فرمان حمله داد، شمر برای حضرت عباس و سه برادر مادری ایشان امان نامه آورد، اما آنها نپذیرفتند و گفتند: خداوند تو را و امان نامه ات را لعنت کند، آیا ما در امانیم ولی فرزند پیامبر امان ندارد! در

روز تاسوعا، لشکر حسینی را محاصره کردند، پسر مرجانه و عمر سعد از زیادی لشکر خود، و اندک بودن لشکر سیدالشهداء شادمان بودند و یقین کردند که دیگر برای حسین از عراق یآوری نخواهد آمد، امام حسین علیه السلام کنار خیمه تکیه بر شمشیر داده بود و سر بر زانو اندکی بخواب رفت، که خواهرش زینب صداهائی شنید و نزد برادر آمد و گفت: برادر مگر صداها را نمی شنوی که به ما نزدیک می شوند؟ حضرت سر بلند کرده فرمود: الان پیامبر را در خواب دیدم به من فرمود: صبح به ما ملحق می شوی، خواهرش بر صورت زد و می گفت وای وای، سیدالشهداء فرمود: وای بر تو نیست، آرام باش، سپس برادرش عباس آمد و گفت: برادر این گروه می آیند، حضرت برخواست، و فرمود: برادر، فدایت شوم، سوار شو و بپرس چه می خواهند؟ حضرت ابالفصل با بیست سوار، آمدند و پرسیدند چه می خواهید؟ گفتند: فرمان امیر آمده است که یا به فرمان او گردن نهید یا با شما بجنگیم، حضرت فرمود: عجله نکنید تا به اباعبدالله اطلاع دهم، سیدالشهداء فرمود: برو نزد آنها و اگر بتوانی آنها را تا صبح تاءخیر بیندازی، شاید ما امشب برای خدا نماز بخوانیم و استغفار کنیم، خدا می داند که من نماز و تلاوت قرآن و دعای بسیار و استغفار را دوست دارم، حضرت ابالفصل خبر را آورد، آنها نیز قبول کردند.

سیدالشهداء علیه السلام همه اصحاب را مرخص کرد

اوائل شب بود که حضرت، اصحاب را در خیمه ای جمع کرد و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: من اصحابی، باوفا تر و برتر از اصحاب خود، و خاندانی نیکوکارتر و کمکارتر و برتر از خاندان خودم نمی شناسم، خداوند از جانب من به شما جزای خیر دهد، گمان دارم که برای ما با این دشمنان روز (سختی) خواهد بود آگاه باشید که من به شما اجازه دادم، همه آزادید، بروید، و بر عهده شما پیمانی نیست، این شب را وسیله قرار دهید و هر کدام دست یکی از خاندان مرا بگیرید و به شهرهای خود بروید، تا خدا گشایش دهد، این مردم، مرا می خواهند، وقتی به من دسترسی پیدا کنند، به دیگری نمی پردازند. در این میان خاندان حضرت و زودتر از همه برادرش عباس ابن علی گفتند: بخاطر زنده ماندن چنین کنیم؟ هرگز چنین نخواهیم کرد، ما با جان و مال و خانواده قربانی تو می شویم تا به جایگاه تو آئیم، زشت باد زندگی بعد از شما، مسلم ابن عوسجه در سخنان خود گفت: اگر کشته شوم سپس زنده گردم، سپس سوزانده شوم و سپس خاکسترم به باد داده شود، و این کار هفتاد بار ادامه یابد من دست از شما بر نمی دارم، طبق برخی روایات حضرت به آنان فرمود: شما همگی فردا کشته می شوید و کسی نجات نمی یابد، همگی گفتند: شکر خدا را که ما را با مرگ با شما گرامی داشت، حضرت بر آنها دعا کرد و فرمود: سرهای خود را بالا بگیرید و ببینید، نگاه کردند، جایگاه خود را در بهشت می دیدند و حضرت می فرمود: فلاینی این منزل توست، به همین جهت بود که اینها به استقبال نیزه و شمشیر می رفتند تا به جایگاه خود در بهشت برسند. حضرت قاسم ابن حسن از عمو پرسید: من هم کشته می شوم؟ حضرت بر او دلسوزی کرد و فرمود: پسر مرگ نزد تو چگونه است؟ قاسم گفت: از غسل شیرین تر است! حضرت فرمود: آری، عمویت به فدایت؛ تو هم با من کشته می شوی (اما) بعد از مصیبت بزرگ،

سیدالشهداء خواهر را برای فردا آماده می کند

امام سجاد (ع) فرمود: در آن شب، عمه ام زینب مرا پرستاری می کرد، پدرم در خیمه خود رفت، و این اشعار را قرائت نمود: یاد هراف لک من خلیل کم لک بالاشراق والاصیل. ای روزگار اف بر تو و دوستی تو، که صبح و شام چقدر هواخواه خود را کشته ای و روزگار به کم قانع نیست، فرمان، از خداست و هر زنده ای به راه من خواهد آمد، امام سجاد فرمود: من گریه ام گرفت، اما جلوی خود را گرفتم، پدرم دو یا سه بار تکرار نمودند تا عمه ام متوجه منظور حضرت شد (گویا حضرت می خواست خواهر خود را آماده کند) عنان اختیار از کف داد، سراسیمه نزد برادر آمد و صدا زد و مصیبت ای کاش، مرگ زندگی مرا نابود می کرد،

امروز مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن از دنیا رفت ، ای جانشین گذشتگان ، سیدالشهداء فرمود: خواهرم ، شیطان بردباری تو را نرباید، چشمهای حضرت اشک آلود شد و ادامه داد. اگر (صیاد مرغ) قطا را رها می کرد، می خوابید، خواهرش گفت : آیا می خواهند جان تو را بگیرند، دلم را مجروح می کند و بر من سخت گران است ، سپس بر صورت زد و گریبان چاک داد و بیهوش شد، سیدالشهداء به خواهر گفت : خواهرم ، تقوای خدا پیشه کن بدان که اهل زمین می میرند، اهل آسمان باقی نمی مانند، هر چیزی جز وجه الله هلاک است ، جدم از من بهتر بود، پدرم از من بهتر بود، مادرم از من بهتر بود، برادرم از من بهتر بود، هر مسلمانی باید پیامبر الگوی او باشد. و با این کلمات خواهر را تسلی داد.

بخود آئید، آیا کشتن من و هتک حریم من به صلاح شماست ؟

در روز عاشورا پس از آماده کردن لشکر، حضرت چند بار آن لشکر جفایشه را نصیحت کرد و موعظه نمود. یکبار فرمود: مردم نسب مرا در نظر آورید، ببینید من کیستم ، بخود آئید، ببینید آیا کشتن و هتک حریم من به صلاح شماست ؟ آیا من پسر دختر پیامبر شما، وصی پیامبر و پسر عموی او و اول مؤ منی که تصدیق رسول خدا کرد نیستم ؟ آیا حمزه سیدالشهداء عموی من ، عموی پدرم نیست ، آیا جعفر طیار که با دو بال در بهشت پرواز می کند، عموی من نیست . آیا به شما نرسیده سخن پیامبر که راجع به من و برادرم فرمود: ایندو سرور جوانان بهشت هستند، اگر مرا تصدیق می کنید، که به خدا حق هم همین است چون من هرگز از وقتی که فهمیدم خدا دروغ گو را دشمن دارد، دروغ نگفته ام ، و اگر مرا تکذیب می کنید، در میان شما هستند کسانی که به شما خبر دهند، از جابر ابن عبدالله انصاری ، و ابا سعید خدری و سهل ابن سعد ساعدی و زید ابن ارقم و انس ابن مالک پرسید، به شما خواهند گفت که اینها از پیامبر این سخن را شنیده اند، آیا این (حدیث) مانع شما از کشتن من نیست ؟ سپس حضرت پس از مکالمه با شمر ملعون فرمود: اگر در این شک دارید، آیا در این هم شک دارید که من پسر دختر پیامبر شما هستم ، بخدا که میان شرق و غرب پسر دختر پیامبری غیر از من نیست ، وای بر شما آیا کسی را کشته ام یا مالی را از بین برده ام یا جراحتی زده ام که تقاص می کنید، آن گروه بی شرم ، هیچ جوابی نمی دادند، حضرت صدا زد: ای شبت ابن ربیع ، ای حجار ابن ابجر، ای قیس ابن اشعث ، ای یزید ابن حارث ، آیا شما به من نوشتید که میوه ها رسیده و باغها سبز شده است و تو بر لشکر آماده وارد می شوی ؟ آن بی حیاها گفتند: ما نبودیم ، حضرت فرمود: سبحان الله ، بخدا که شما بودید.

سخنرانی پر شور سیدالشهداء در روز عاشورا

و در روایت دیگری که (گویا در یک سخنرانی دیگر) حضرت در حالی که سواره بود از آن ها خواست تا ساکت شوند، اما ساکت نمی شدند، حضرت فرمود: وای بر شما چه اشکالی دارد ساکت شوید و سخن مرا گوش دهید، من شما را به راه حق هدایت می کنم ، هر که مرا اطاعت کند، هدایت یافته و هر که نافرمانی کند، هلاک می شود، (ولی می دانم که) همگی شما نافرمانی مرا می کنید، همانا شکمهای شما از حرام پر شده و بر دلهای شما مهر زده شده ، وای بر شما آیا انصاف نمی دهید، آیا گوش نمی کنید، در این میان اصحاب عمر سعد یکدیگر را ملامت کردند و گفتند ساکت شوید، حضرت شروع فرمود به خواندن خطبه و پس از حمد و ثنای الهی و درود فراوان بر فرشتگان و انبیاء فرمود: مرگ بر شما ای گروهی که با آن شور و وله ما را دعوت کردید تا به فریاد شما رسیم ، و ما شتابان آمدیم ولی شما شمشیری را که ما در دست شما نهاده بودیم ، بر سر ما کشیدید، و آتشی که خود ما بر دشمن ما و شما افروخته بودیم بر ما افروختید، یار دشمن خود شدید در مقابل دوستانتان ، با اینکه میان شما با عدالت رفتار نمی کنند و امید خیری نیز از آنها ندارید، وای بر شما چرا آنگاه که شمشیرها در نیام بود و دلها آرام و فکرها خام بود ما را رها نکردید؟! ولی مانند مگس سوی فتنه پریدید، و مانند پروانه در هم افتادید، پس مرگ بر شما ای بندگان کنیز و بازماندگان احزاب

و رهاکنندگان کتاب و تحریف کنندگان کلمات، و گنه کارانی که دم شیطان خورده اید و نابودکننده های سنتها، آیا اینها را یاری می کنید و ما را تنها می گذارید. آری به خدا سوگند بیوفائی و پیمان شکنی عادت دیرینه شماست، ریشه شما با مکر و فریب در آمیخته و شاخهای شما بر آن پرورش یافته، شما پلیدترین میوه اید که برای صاحب آن گلوگیر و برای غاصب گوارا، الا و ان الدعی قد رکز بین انتین، بین السله و الذله و هیئات منالذله، آگاه باشید که این مرد بی پدر و زاده آن بی پدر، مرا در تنگنای دو چیز قرار داده است، یا شمشیر کشیدن و یا خواری کشیدن، و هیئات که ما به ذلت تن دهیم، خداوند و رسول او و مؤننان برای ما زبونی نمی پسندند و نه دامنهای پاک (که ما را پروریده اند یعنی دامن زهرای مرضیه ذلت نمی پذیرد) و نه سرهای پرخروشی و جانهایی که هرگز اطاعت فرومایگان را بر کشته شدن مردانه ترجیح ندهند، و من با این جماعت اندک با شما نبرد می کنم هر چند یاوران مرا تنها گذاردند سپس بعد از خواند چند شعر بلند حماسی فرمود: شما مردم پس از من طولی نمی کشد، و آنچه آرزو دارید تحقق نیابد و چرخ روزگار مثل سنگ آسیا بر شما می غلطد و شما را نابود می کند، پیمانی است که پدرم از جدم با من کرده است، شما با یاورانتان تصمیم خود را بگیرید و غصه نخورید و مرا مهلت ندهید، من بر خداوند که پروردگار من و شماست توکل نموده ام. هیچ جنبنده ای نیست مگر اینکه در اختیار اوست، ان ربی علی صراط مستقیم. سپس بر آن گروه بی وفا نفرین نمود و عرضه داشت: بارالها باران را بر آنها حبس کن، بر آن ها خشکسالی همانند زمان یوسف قرار ده و جوان ثقفی (حجاج) را بر آن ها مسلط کن تا زهر به جام ایشان چشاند، چرا که اینان ما را دروغگو شمردند و تنها گذاردند. و انت ربنا علیک توکلنا و الیک انتبا و الیک المصیر.

نوجوان قهرمان کربلا، حضرت قاسم

وقتی نوبت جانبازی حضرت قاسم رسید، نزد عمو آمد، چشم سیدالشهداء که به برادرزاده افتاد، او را در آغوش گرفت، آنقدر گریست که هر دو بیهوش شدند، از عمو اجازه میدان خواست، حضرت اجازه نفرمود، آن جوان آنقدر اصرار کرد، دست و پای عمو را می بوسید، تا اینکه از عمو اجازه گرفت، و در حالی که اشکهایش بر گونه های او روان بود بیرون آمد و رجز می خواند و خود را و غربت عمومی خود را بیان می کرد، حمید ابن مسلم گزارشگر جریان کربلا گوید: جوانی به سمت ما آمد که صورتش چون پاره ماه بود، از هر طرف او را محاصره کردند، نبردی قهرمانانه کرد، تا اینکه عمرو ابن سعد با شمشیر بر سر او زد، جوان بیفتاد و عموی خود را صدا زد، حسین همانند باز شکاری به پرواز در آمد، مثل شیر غران بر قاتل قاسم حمله کرد، شمشیر سیدالشهداء به ساعد او اصابت کرد، دستش از مرفق قطع شد، با فریاد او، امام حسین به کناری رفت، سپاه کوفه برای نجات عمرو حمله کرد، گرد و غباری به پا شد، وقتی فروکش کرد؛ دیدم حسین بر سر جوان ایستاده، و او در حال جان دادن پاهای خود را به زمین می کشد، سیدالشهداء فرمود: دور باد گروهی که تو را کشتند و پیامبر در قیامت خصم آنهاست، بخدا بر عمومیت سخت است که او را به کمک بخواهی ولی پاسخی ندهد، یا پاسخ دهد ولی برای تو سودی نداشته باشد و در روایتی فرمود: امروز، روزی است که یاور آن اندک و تنهایی آن زیاد است، سپس در حالی که قاسم را به آغوش گرفته و پاهای جوان بر زمین کشیده می شد، او را میان اجساد شهیدان خاندان خود آورد.

شهادت قمر بنی هاشم حضرت ابوالفضل علیه السلام

نام مبارکش عباس و لقب او سقا و ماه بنی هاشم و کنیه اش ابوالفضل می باشد، قامتی بلند و سروگونه و رشادتی حیدرگونه داشت، روز عاشورا علمدار حسین بود. روز عاشورا وقتی غریبی سیدالشهداء را دید نزد برادر آمد و عرض کرد: ای برادر آیا اجازه می فرمائی؟ سیدالشهداء به شدت گریان شد و فرمود: برادرم، تو پرچمدار من هستی، وقتی شما بروی لشکر من متفرق می شود،

حضرت عباس گفت: سینه ام تنگ شده، از زندگی ملولم و می خواهم از این منافقین خونخواهی کنم، حضرت فرمود: (اگر چاره نیست)، برای این اطفال اندکی آب بجوی، عباس آن ها را موعظه کرد ولی سودی نداد، صدای العطش اطفال او را به هیجان آورد، بر اسب سوار شد و نیزه و مشک برداشت و به طرف فرات رفت، چهارهزار نفر او را محاصره کردند اما از میان آن ها عبور کرد، هشتاد نفر را کشت و وارد آب شد، همینکه خواست آب بیاشامد، بیاد عطش حسین و خاندان او افتاد، آب را ریخت و مشک را پر کرد و بر دوش راست نهادت، و به طرف خیمه حرکت کرد. سپاه بر او حمله ور شد، و در این میان ظالمی بنام زید ابن ورقاء در پشت درختی کمین کرد، و در گرما گرم نبرد، دست راست حضرتش را قطع کردند، شمشیر به دست چپ داد و حمله کرد و می فرمود: و الله ان قطعتموا یمینی انی احامی ابدا عن دینی بخدا که اگر دست راستم را قطع کردید، من همواره از دین خود دفاع می کنم، در اثر فشار نبرد و آمدن خون بسیار، ضعف بر حضرت غالب شد و ظالم دیگری بنام حکم ابن طفیل از پشت درخت خرمائی دست چپ حضرت را هدف قرار داد، حضرت با دستهای قطع شده در میان آنهمه دشمن فریاد می زد: یا نفس لا تخشی من الکفار و ابشری برحمۃ الجبار از کافرین نترس و به رحمت خدا مژده باد، در این میان مشک را به دندان گرفته بود، که ناگاه تیری بر مشک اصابت کرد و آب ریخت، و ملعونی وقتی حضرت را بدون دست دید پیش آمد و با عمود آهنین بر حضرت کوبید. ابالفصل برادر را صدا زد، وقتی سیدالشهداء بر کنار پیکر خونین برادر آمد، گریان شد و فرمود: الان پشتم شکست و چاره ام اندک شد.

شجاعت، مظلومیت و بزرگواری سیدالشهداء

وقتی نوبت فداکاری سیدالشهداء رسید و دیگر کسی باقی نمانده بود که از قافله شهادت عقب مانده باشد، با اهل بیت وداع کرد، وصایای امامت را به امام سجاد سپرد، و در حالی که غرق در سلاح بود سوار بر اسب شد، همانند شیر غران با شمشیر برهنه در مقابل آن گروه قرار گرفت، و در حالی که رجز می خواند فرمود: منم پسر علی طاهر از خاندان هاشم و همین افتخار برایم بس است، جدم پیامبر و مادرم فاطمه است... سپس آن گروه را به مبارزه دعوت کرد، طبق برخی روایات، اول با حضرت عهد کردند که تک تک به مبارزه آیند اما هر که بمیدان آمد، حضرت بی درنگ او را به جهنم فرستاد، کشتار عظیمی شد، لشکر بر حضرت حمله کرد، او مانند شیر ژبان بر آن روبه صفتان حمله می کرد و آن سپاه سی هزار نفری همانند ملخهائی متفرق می شدند، حضرت دوباره به جای خود بر می گشت و می گفت: لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم. مؤلف گوید: گویا حضرت با این شعار الهی ضمنا می خواست به خاندانش نیز آرامش دهد که حسین هنوز زنده است. بر میمنه لشکر حمله کرد و در حال رجز فرمود: الموت خیر من رکوب العار و العار خیر من دخول النار مرگ بهتر از ذلت است و ذلت بهتر از رفتن به جهنم است، در روز عاشورا پسر فاطمه، آنچنان از دلاوری نشان داد، که شجاعت پدرش امیرالمؤمنین را زنده می کرد، در دلاوری حضرت همین بس که بدانید در لیلۃ الهیر، در جنگ صفین، سپاه حضرت امیر با سپاه معاویه وقتی تمام شب را جنگیدند، تنها به دست یداللهی امیرالمؤمنین پانصد نفر به درک رفته اند، با اینکه حضرت امیر را سپاهی بیش از هفتاد هزار نفر حمایت می کرد، خاندان حضرتش سالم، جگرها سیراب و شکمها سیر بود، شب بود و از گرما خبری نبود، ولی جانم به فدای آن مظلوم و غریب و بی یاور باد که تنها و بی یاور، در میان یک بیابان دشمن، دل نگران خواهرش و خانواده اش، جگرش تشنه و سوزناک، در زیر آفتاب سوزان، در حالی که داغ عزیزان و بدنهای قطعه قطعه شده آن ها در مقابلش بود، به مبارزه با آن گروه پرداخت و در کمتر از نصف روز، سپاه کوفه را در هم می پیچید، ابن شهر آشوب گوید: حضرتش هزار و نهصد و پنجاه نفر را کشت، و این به جز مجروحین است مسعودی در اثبأه الوصیۃ ابن ارقم را هزار و هشتصد نفر ذکر کرده است. عمر سعد صدا زد: وای بر شما، آیا می دانید با که می جنگید، این پسر علی است، پسر نابودکننده عرب است از هر طرف به او حمله کنید، به حضرت حمله کردند و میان حضرت و خیام فاصله شدند، حضرت فریاد برآورد: و یحکم یا شیعة آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا

فی دنیا کم و ارجعوا الی احسابکم اذ کنتم اعرابا وای بر شما ای طرفداران خاندان ابوسفیان ، اگر دین ندارید و از قیامت نمی ترسید، در دنیا آزاده باشید شما عرب هستید به نیاکانتان بنگرید، شمر صدا زد: پسر فاطمه چه می گوئی ؟ حضرت فرمود: من با شما می جنگم ، شما با من می جنگید، زنها که گناه ندارند، جلو این سرکشان خود را از تعرض به حرم من تا زنده ام بگیرید، (به فدای مظلومیت یا حسین) شمر به حضرت گفت : باشد، این کار را می کنیم ، سپس به لشکر فریاد زد: از حرم این مرد دور شوید، و به خود او متوجه شوید، به جانم سوگند که همآورد بزرگواری است .

وداع سیدالشهداء با اهل حرم

بعد از اینکه یاران حضرتش همگی به شهادت رسیدند، حضرت برای وداع به خیمه آمد و صدا زد ای سکینه ای فاطمه ای زینب ای ام کلثوم ، خداحافظ، دخترش سکینه صدا زد: بابا تسلیم مرگ شدی ؟ حضرت فرمود: چگونه تن به مرگ ندهد کسی که یاور و کمک کاری ندارد. گفت : بابا ما را به حرم جدمان (مدینه) برگردان ، حضرت فرمود: اگر (صیاد مرغ) قطا را رها می کرد، می خوابید، بانوان شیون کردند، و حسین علیه السلام آنها را ساکت نمود. دخترش سکینه که بسیار محبوب پدر بود فریاد کنان نزد حضرت آمد، امام حسین علیه السلام او را به سیوه چسباند و اشک از چشمان آن نازنین پاک نموده ، فرمود: دخترم تا روح در بدن من است ، با اشکهای خود دل مرا مسوزان !!

شهادت پسر امام مجتبی در دامن امام حسین علیه السلام

در گرما گرم جنگ ، وقتی دشمن ، سیدالشهداء را احاطه کرده بود (گویا در لحظاتی که حضرت پیاده و یا مجروح بر زمین آمده بود) جوانی که هنوز بالغ نشده بود، بنام عبدالله از اولاد امام مجتبی علیه السلام ، بطرف عموی خود سیدالشهداء در میدان جنگ دوید، امام حسین علیه السلام متوجه آمدن وی شد، به خواهرش زینب فرمود: جوان را نگه دار، اما او امتناع کرد و آنقدر تلاش کرد تا به نزد امام حسین علیه السلام آمد و گفت : بخدا سوگند از عمویم جدا نمی شوم ، در این موقع ظالمی بنام ابجر بن کعب ، خم شد تا با شمشیر بر سیدالشهداء فرود آورد، جوان متوجه شد، صدا زد ای پسر خبیثه عموی مرا می کشی ؟ شمشیر آن ظالم فرود آمد، جوان دست خود را سپر قرار داد، دست وی به پوست آویزان شد، صدا بر آورد : مادر جان ، سیدالشهداء او را در آغوش گرفت و فرمود: برادرزاده بر آن چه به تو رسیده صبر کن ، و امید خیر داشته باش ، خداوند تو را به پدران شایسته است ، به پیامبر و علی و حمزه و جعفر و حسن صلوات الله علیهم اجمعین ، ملحق خواهد کرد، سپس حضرت دست خود به آسمان برداشت و عرضه داشت : الها قطرات آسمان و برکات زمین را از آنها دریغ مدار، خدایا اگر آنها را مدتی مهلت داده ای ، میانشان تفرقه انداز و حاکمان را از آنها خشنود مکن ، اینان ما را دعوت کردند تا ما را یاری کنند، ولی بر ما یورش بردند، و ما را کشتند. در همین میان ناگاه حرمه تیری انداخت و آن جوان را در آغوش عمویش ذبح نمود، (۲۳۵) مؤلف گوید: حرمه در عاشورا سه تیر انداخته است ، با یکی علی اصغر را شهید کرد، با دومی پسر امام مجتبی را، و با سومی بر سینه حضرت سیدالشهداء زده است که حضرت را به سختی ضعیف و ناتوان نمود به گونه ای که این تیر از زره عبور کرد و از پشت حضرت سر زد، حضرت تیر را از پشت بیرون کشید و خون مانند ناودان سرازیر شد. سپاهی که در مقابل امام حسین علیه السلام ایستاده بود، همه از اهل کوفه بودند، یعنی آن ها که علی و خاندان وی را به خوبی می شناختند بسیاری از آن ها خود از دعوت کنندگان امام حسین علیه السلام بودند. اما با این حال نسبت به امام حسین ، جنایاتی کردند که قلب هر انسانی را آزرده می کند، امام باقر علیه السلام فرمود: حدود سیصد و بیست زخم نیزه و شمشیر و تیر بر بدن امام حسین وارد آمد، فرقت روی تو از خلق جهان شادی برد هر که را دیده بیناست دل غمگین است پیکرت مظهر آیات شد از ناوک تیر بدنت مصحفق و سیمات مگریس است یادم از پیکر مجروح تو آید همه شب تا دم صبح که

چشمم به رخ پروین است باغ عشق است مگر معرکه کرب ...بلا- که ز خونین کفنان غرق گل و نسرين است مثل شیر بر آن روبه صفنان حمله می برد، شمر سواره نظام را در پشت پیاده قرار داد و تیراندازان را گفت تا حضرتش را تیرباران کنند، آنقدر تیر بر آن بدن مقدس انداختند که مانند خارپشت شد، و دست از پیکار برداشت و روبروی آن سپاه ایستاد تا ساعتی استراحت کند که ناگاه سنگی آمد و بر پیشانی حضرت اصابت کرد، حضرت با پارچه مشغول پاک کردن خون از صورت بود که ناگاه تیر سه شعبه زهرآلود به سینه حضرت اصابت کرد. حضرت گفت: بسم الله و بالله و علی مله رسول الله، خدایا تو می دانی که اینها مردی را می کشند که روی زمین جز او پسر پیامبر نیست، سپس حضرت تیر را از پشت بیرون کشید (گویا این تیر چنان سخت و کوبنده بر بدن آن مظلوم فرود آمده بود که زره را دریده از بدن حضرت گذشته از پشت سر زده بود و نمی شد از جلو آن را بیرون کشید و معلوم است که با بیرون کشیدن این تیر حال حضرت چگونه خواهد بود) خون مانند ناودان سرازیر شد، خون را بر آسمان می پاشید، قسمتی را بر سر و محاسن مالید و فرمود: اینگونه در حالی که به خون خود آغشته ام جدم رسول الله را ملاقات می کنم. خواهرش زینب در کنار خیمه عمر سعد را صدا زده فرمود: وای بر تو ای عمر، اباعبدالله کشته می شود و تو نگاه می کنی؟ عمر جوابی نداد، زینب صدا زد وای بر شما آیا میان شما مسلمان نیست؟ هیچکس جوابی نداد. در روایت است که عمر سعد در حالی که اشکهایش بر صورتش روان بود، از زینب روی برگرداند، سیدالشهداء مدتی مجروح روی زمین بود، اما مردم از کشتنش واهمه داشتند، شمر صدا زد: منتظر چه هستید، او را بکشید، نامردی شمشیر بر دست چپ حضرت زد و آن را قطع کرد، دیگری با شمشیر بر گردن حضرت کوبید بطوری که حضرت بر زمین افتاد، سپس در حالی که حضرت افتان و خیزان بود و به مشقت بر می خواست، عقب نشستند. سنان بن انس با نیزه بر حضرت کوبید، حضرت افتاد. هلال ابن نافع گوید: کشته بخون تپیده زیباتر و نورانی تر از او ندیدم ولی او در آن حال، آب طلب می کرد، بجای آب به او گفتند از آب نمی نوشی تا در جهنم از آب جوشان آن بنوشی، خولی ابن یزید پیشدستی کرد تا سر مقدسش را جدا کند، بدنش لرزید، شمر گفت: خدا بازوی تو را سست کند از چه می لرزی؟ سپس او خودش، حضرت را ذبح نمود، در روایت است که عمرو ابن حجاج از اسب فرود آمد تا سر مقدس حضرت را جدا کند وقتی نزدیک حضرت شد و به دو چشم حضرت نگاه کرد، پشت نمود و برگشت، و سوار بر اسب خود شد و رفت، شمر پرسید چرا برگشتی؟ آن ملعون گفت: به دو چشم حضرت نگاه کردم، دیدم در چشم پیامبر است، دوست ندارم خدا را با خون او ملاقات کنم، سپس شبعث ابن ربیع جلو آمد، دستش لرزید، شمشیر را انداخت و فرار کرد در حالی که می گفت ای حسین به خدا پناه می برم! از اینکه خدا و جد و تو و پدرت را با خون تو ملاقات کنم. (۲۳۶) امام باقر علیه السلام فرمود: امام حسین را به گونه ای کشتند که پیامبر کشتن کلاب را به آن گونه نهی فرموده بود، او را با شمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا کشتند و سپس اسبها را بر بدنش تاختند. راوی گفت: در آن وقت که امام شهید شد گرد و خاکی سخت سیاه و تاریک برخاست و بادی سرخ وزید که هیچ چیز پیدا نبود، مردم پنداشتند عذاب فرود آمد، ساعتی همچنان بود، آنگاه هوا باز شد، ابن حجر از علماء عامه در صواعق آورده است که هنگام شهادت امام حسین، آسمان سیاه شد به گونه ای که در روز ستاره نمایان شد، خورشید گرفت و مردم گمان کردند که قیامت بر پا شده، هیچ سنگی برداشته نشد مگر آنکه خون تازه در زیر آن بود. (۲۳۷) خلق در ظل خودی محو و تو در نور خدا ما سوی در چه مقیمند و مقام تو کجاست زنده در جان و دل ما بدن کشته توست جان مائی و تو را قبر حقیقت دل ماست دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست بیرق سلطنت افتاد کیان را ز کیان سلطنت سلطنت توست که پاینده لواست نه بقا کرد ستمگر نه بجا ماند ستم ظالم از دست شد و پایه مظلوم بجاست زنده را زنده نخوانند که مرگ از پی اوست بلکه زنده است شهیدی که حیاتش ز قفاست دولت آن یافت که در پای تو سر داد ولی این قبا راست نه بر قامت هر بی سر و پاست ما فقیریم و گدا بر سر کوی تو حسین پادشاه است فقیری که در این کوچه گداست

سپس شروع کردن به غارت لباس و وسائل پسر پیامبر، پیراهن حضرت را اسحق ابن حیوه، ربود و پوشید و پیس شد و موی او ریخت، روایت شده که در آن پیراهن بیش از صد و ده زخم تیر و نیزه و شمشیر یافته شد، مؤلف گوید: شقاوت را بین، پیراهنی که به خون مظلومی چون سیدالشهداء آغشته و ننگ ابدی بر قاتلین آن دارد، آن هم با وجود آن همه جراحت که پیراهن را پاره پاره می کند، چه ارزش مالی دارد که این ظالم آن را ربود، آری آن نامردان می خواستند به این وسیله افتخار کنند و آن را مانند مدال افتخاری از جنایات خود داشته باشند، زیر جامه حضرت را بحر بن کعب غارت کرد، و این همان سراویلی است که از بافته های یمن بوده که چشم را خیره می کرد، و حضرت چند جای آن را پاره نمود و شکافت تا از تن حضرت بیرون نیاورند، اما آن را هم در آوردند، راوی گوید: این شخص زمینگیر شد و دو پایش از کار افتاد و طبق روایت ابو مخنف از دو دست او در زمستان آب چرک بیرون می زد و در تابستان مانند دو چوب خشک می شد، عمامه حضرت را اخنس ابن مرثد یا جابر ابن یزید برداشت و بر سر بست و دیوانه شد، نعلین حضرت را اسود ابن خالد بر گرفت، انگشتر حضرت را به جدل ابن سلیم غارت کرد، و این همان نامردی است که انگشت حضرت را بخاطر انگشتر برید،

شاه را بردی و تنها زفرات آمده ای

اسب امام حسین علیه السلام گریزان از دست دشمن سوی امام آمد و یال خود را به خون حضرت آغشته کرد و سوی سراپرده زنان شیهه زنان آمد و نزدیک خیمه سر به زمین می کوفت تا مرد، وقتی خواهران و دختران و اهل بیت حضرت اسب بی صاحب را دیدند، صدا به گریه و ناله بلند کردند، ام کلثوم دست بر سر نهاد و می گفت: وای محمدا وای جدا، وای نبیا وای ابوالقاسما وای علیا وای جعفر، وای حمزتا، وای حسنا، این حسین است در میدان کربلا فتاده، سر بریده از قفا که عمامه و ردای او ربوده شده و سپس بیهوش شد. و در زیارت ناحیه مقدسه امام زمان (عج) آمده است: اسب تو شتابان به خیام تو آمد، گریان و شیوه کنان، وقتی بانوان اسب تو را زبون دیدند و به زین واژگون نظر کردند، از سراپرده بیرون آمدند، موی بر روی ریخته، بر صورت زنان با روی گشوده و شیوه کنان، که پس از عزیز بودن خوار گشته اند، شتابان به سوی قتلگاه تو آمدند، ناگاه دیدند که شمر بر سینه تو نشسته، شمشیر بر گلوی تو نهاد، محاسن تو را بدست گرفته و با تیغ هندی سر از بدن تو جدا می کند، اعضای بدنت آرام، دم فرو بسته، سر مطهر تو بر نیزه بالا شد. (۲۳۸) هیچ کس در عالم از سر حسین آگاه نیست آری آری هیچ کس آگاه ز سرالله نیست هست هر شاه و گدا را بر درش روی نیاز ملک هستی را به جز او درحقیقت شاه نیست او بود خون خداوند و خدایش خونبهاست هیچکس را در بر حق این جلال و جاه نیست مخلصش را در عزا آتش نمی سوزد به هند پس یقین دان آتش دوزخ هم او را راه نیست خلق عالم را بود بر درگاه او التجا هیچ کس از سائلین محروم از این درگاه نیست استان عرش بنیان حسین دارالشفافست دردمندان را به دوران همچودرمانگاه نیست بارگاهش در شرافت بهتر از عرش خداست هیچ کس را اندرین عالم چنین خرگاه نیست

تاراج حرم حسینی در عصر عاشورا

آه از دمی که لشکر اعداء نکرد شرم کردند رو به خیمه سلطان کربلا پس از شهادت امام حسین علیه السلام آن نامردها به سمت خیام حرم حسینی و خاندان پیامبر هجوم بردند، به گونه ای که برای غارت و تاراج ایشان مسابقه نهاده بودند، چنانکه چادر از سر زنان می کشیدند، دختران پیامبر در حالی که گریان بودند خارج می شدند و از فراق دوستان و یاوران شیون می کردند. (۲۳۹) تمام اثاث و شتران و بار و بنه حضرت را غارت کردند، حتی جامه های زنان را ربودند، حمید ابن مسلم گوید: می دیدم زنی از زوجات مکرمات و دختران پاک با آن بیشرمان بر سر جامه در کشمکش بود، عاقبت آنها جامه را از او می ربودند. (۲۴۰) شمر

وارد خيام حرم شد، امام چهارم را که بیمار بود دید، شمشیر کشید تا حضرت را بکشد، حمید ابن مسلم از حضرت دفاع کرد و گفت: این بیماری او را بس است، تا اینکه عمر ابن سعد آمد و دست شمر را گرفت و گفت: آیا از خدا حیا نمی کنی، می خواهی این جوان بیمار را بکشی؟ شمر گفت: فرمان امیر عیدالله این است که تمام فرزندان حسین را بکشم، عمر سعد ممانعت کرد تا شمر صرف نظر نمود، بانوان از عمر سعد خواستند که آنچه از آن ها ربوده شده بر گردانند تا خود را بپوشانند، عمر سعد صدا زد هر کس هر چه برده برگرداند، اما بخدا قسم هیچکس چیزی بر نگرداند. (۲۴۱) از فاطمه دختر امام حسین نقل شده است که ظالمی مرا دنبال کرد، من می گریختم، با انتهای نیزه بر پشتم کوبید، بر زمین افتادم، مقنعه و گوشواره هایم را کشید، به گونه ای که خون بر سر و صورتم جاری شد، سپس برگشت به طرف خیمه ها، و من بیهوش بودم، وقتی بیهوش آمدم، عمه ام را دیدم که بالای سرم می گرید، به عمه ام گفتم: ای عمه پارچه ای هست که سر خود را از نامحرمان بپوشانم، حضرت فرمود: عمه تو هم مثل توست، نگاه کردم، دیدم که سر عمه ام باز و بدنش از تازیانه سیاه است. (۲۴۲) طبق روایت دیگری ظالمی حرم امام حسین را غارت و زیور ایشان را می ربود و می گریست! گفتند: چرا می گریی؟ گفت: چرا نگریم در حالی که دختر پیامبر را غارت می کنم، فرمود: نکن گفت: می ترسم دیگری بیاید و انجام دهد. طبق پاره ای روایات حضرت زینب فرمود: ظالمی وارد خیمه شد بعد از غارت اثاث آن، نگاهش به امام سجاد افتاد که بر زیرانداز پوستی قرار داشت، زیرانداز را کشید و حضرت را روی زمین انداخت و سپس به طرف من آمد و مقنعه از سر من برگرفت. (۲۴۳) چون کار شاه و لشکر بر سر آمد بسوی خرگه سپه غارتگر آمد به دست آن گروه بی مروت به یغما رفت میراث نبوت هر آن چیزی که بد در خرگه شاه فتاد اندر کف آن قوم گمراه بسی گوش از پی تاراج گوهر درید از دست قوم کینه پرور بسی رخساره گل رنگ نیلی نمود این آسمان از ضرب سیلی

غروب عاشورا و مصیبت بزرگ اهل البیت

کوفیان دست به تاراج حرم کرده دراز آهوان حرم از واهمه درشیون و شور سید ابن طاووس در اقبال می فرماید: بدانکه اواخر روز عاشورا وقتی بود که حرم حسینی، دختران و اطفال حضرت، در دست دشمنان اسیر شدند، غصه ای آنها را فراگرفت که قلم از توصیف آن عاجز است، آن شب را بدون یاور، غریب به سر بردند، دشمنانشان، در خوار کردن آنها بخاطر عمر سعد و نزدیکی به او اصرار داشتند. مؤلف گوید: مصیبت اسارت خاندان پیامبر، از بزرگترین و شاید اعظم مصائب کربلا باشد، دشمنی قهار و بی رحم بر دشمن خود غلبه کرده، آن هم زنان و فرزندانی که مدافع ندارند. خدا می داند بر اهل بیت پیامبر در میان آن همه دشمن سفاک و غربت چه گذشت. شبی بگذشت بر آل پیمبر که زهرا بود در جنت مکرر شبی بگذشت بر ختم رسولان که از تصویر آن عقل است حیوان

آتش زدن خيام حسینی

در شب قتل حسین سر به گریبان زینب ای پناه عالمیان، زینب پناه ندارد زنان را از خيام حرم بیرون و خیمه ها را آتش زدند، زنان سر برهنه در حالی که جامه هایشان ربوده شده بود، پای برهنه و گریان و ذلیل بیرون آمدند. طبق پاره ای روایات حضرت زینب از امام سجاد علیه السلام پرسید: ای باقیمانده گذشتگان، خیمه ها را آتش زدند چه کنیم؟ حضرت فرمود: فرار کنید، همه فرار کردند، جز زینب کبری که مواظب حضرت سجاد بود، خیمه آتش گرفته بود، دختر امیرالمؤمنین به چپ و راست نگاه می کرد، به آسمان می نگریست و دست بر دست می زد، داخل خیمه می رفت و بیرون می آمد، طبق برخی از روایات تعدادی از فرزندان پیامبر در هنگام فرار به شهادت رسیده اند، زیرا امام حسین علیه السلام برای اینکه دشمن از چند طرف حمله نکند، اطراف خيام را خندق کنده بود، فقط یک راه از پیش باز بود، و وقتی اهل بیت می گریختند و سپاه نیز حمله می کرد، خدا می داند که بر اطفال و

اولاد پیامبر چه گذشت . برخی نوشته اند که وقتی حضرت زینب اطفال و اهل بیت را جمع کرد، متوجه شد که دو کودک حضور ندارند، وقتی آن ها را جستجو کرد، دید آنها دست در گردن یکدیگر خوابیده اند، چون آنها را حرکت داد، دید آن دو از عطش جان داده اند. گویا این دو آقازاده همان دو فرزند عبدالرحمن ابن عقیل ابن ابیطالب هستند، که نامشان عقیل و سعد بوده است و از شدت وحشت و تشنگی ، هنگام هجوم لشکر به خیمه ها جان باخته اند. دو دختر از امام مجتبی ، طبق پاره ای از روایات هنگام حمله به خیام حرم ، زیر سم ستوران شهید شدند. (۲۴۴) زدند آتش همه آن خیمه گه را که سوزانید دردش مهر و مه را به خرگه شد محیط آن شعله نار همی شد تا به خیمه شاه بیمار بتول دومین شد در تلاطم نمودی دست و پای خویشتن گم گهی در خیمه و گاهی برون شد دل از آن غصه اش دریای خون شد من از تحریر این غم ناتوانم که تصویرش زده آتش به جانم

اسب ناختن بر پیکر پاک سیدالشهداء علیه السلام

آنگاه که عمر ابن سعد از طرف ابن زیاد به کربلا آمد، با پیشنهاد امام حسین علیه السلام ، قرار شد شبانگاه با هم ملاقاتی داشته باشند، مدتی از شب با هم صحبت داشتند. عمر سعد در نامه ای به عیدالله نوشت : خداوند آتش را خاموش و اتحاد را برقرار و کار امت را اصلاح کرد، حسین به من قول داد که به آنجا که آمده برگردد یا به گوشه ای از نواحی مرز برود و مانند یکی از مسلمانان باشد، و یا نزد یزید رود دست در دست او نهد تا او هر چه صلاح داند ببیند، و در این کار هم رضایت شماست و هم صلاح امت . مؤلف گوید: همچنانکه در برخی از روایات تاریخ و کلمات بزرگان آمده است ، عمر سعد این جملات را از خود گرفته بود، تا هر طور که می شود، از جنگ با امام حسین علیه السلام اجتناب کند و گرنه سیدالشهداء کجا و این آرزوی خام دشمن ، هیئات ، او از هنگام حرکت از مدینه و مکه برای شهادت آمده است ، عیدالله وقتی نامه ابن سعد را خواند، گفت : این نامه فرد خیرخواه برای امیر خود است ، شمر با این پیشنهاد مخالفت کرد و گفت : برای شوکت و عظمت شما صلاح در این است که حسین بفرمان شما باشد، عیدالله این را پسندید و در نامه ای به عمر سعد نوشت : من تو را سوی حسین نفرستادم تا دفع شر از او کنی ، و کار را به درازا کشانی و او را به سلامت و بقا امیدوار کنی یا معذور داری یا وساطت کنی ، اگر حسین و یاران او به فرمان من گردن نهادند، آنها را نزد من فرست و اگر ابا کردند، به جانب آنها لشکرکشی کن تا آنها را بکشی و اعضاء آنها را مثله (قطعه قطعه) کنی ، که اینها مستحق این کارند. وقتی حسین را کشتی ، سینه و پشت او را زیر سم ستوران خرد کن چرا که او ستمکار و قاطع رحم است ، گمان ندارم که این کار بعد از مرگ برای او ضرری داشته باشد، لیکن سخنی است که گفته ام (سابقا عهد کرده ام) که اگر او را کشتم با او چنین کنم اگر تو فرمان ما را انجام دادی ، پاداش دهیم ، و اگر مخالفت میکنی از لشکر و کار ما کنار رو و آن را به شمر واگذار که ما به او فرمان خود را داده ایم ، و به شمر فرمان داده بود که اگر قبول نکرد گردن عمر سعد را بزند و برای او بفرستد، اما عمر سعد خود قبول کرد، تا اینکه عصر عاشورا وقتی حضرت را کشتند، عمر سعد صدا زد: کیست که به جانب حسین رود و بدنش را زیر اسب گیرد، ده نفر اعلام آمادگی کردند، آنقدر با اسبها بر آن بدن مقدس تاختند و بدن را چنان کوبیدند که سینه و پشت حضرت له شد، لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور تنی نماند که پوشند جامه یا کفنش این ده نفر بعدا نزد ابن زیاد آمدند، یکی از آنها گفت : مائیم کسانی که سینه حسین را بعد از پشت او، به شدت کوبیدیم و له کردیم ، ابن زیاد پرسید: شما کیستید؟ گفتند: ما کسانی هستیم که با اسبهای خود بر بدن حسین تاختیم ، به گونه ای که سینه او را کوبیدیم ، ابن زیاد دستور داد جایزه اندکی به آن ها بدهند. ابو عمر الزاهد گوید: ما وقتی دقت کردیم ، دیدیم تمامی این ده نفر زنازاده بودند. (۲۴۵)

حرکت دادن حرم حسینی از کربلا به کوفه

عمر سعد تا روز یازدهم در کربلا ماند، کشته های خویش را دفن کردند، اما سیدالشهداء و یاران او را در بیابان رها کردند، سپس خاندان پیامبر را بر شتران بی دوشکجه ، با روی باز در میان دشمنان ، سوار کردند، در حالی که آنها امانتهای پیامبران بودند، آنها را مانند اسیران کفار در سخت ترین مصائب و غصه ها حرکت دادند. جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل گشتند بی عماري محمل شترسوار خدا می داند که اهل بیت عصمت و طهارت در میان آن لشکر دشمن چه گونه سوار شدند، طبیعی است که اولاد و حرم پیامبر در هنگام سوار شدن به یاد آن بیفتند، که چند روز پیش می خواستند، پیاده شوند، و با چه عزت و احترامی با کمک محارم خود، پیاده شدند، و الان باید در مقابل دشمن با حال ذلت کوچ کنند. زینب چو دید پیکر آن شه به روی خاک از دل کشید ناله به صد دردسوزناک کای خفته خوش به بستر خون دیده باز کن احوال ما بین و سپس خواب نازکن ای وارث سریر امامت زجای خیر بر کشتگان بیفکن خود نماز کن برخیز صبح شام شد ای میر کاروان ما را سوار بر شتر بی جهاز کن یا دست ما بگیر و از این دشت پهراس بار دگر روانه بسوی حجاز کن اهل بیت را از کنار کشته ها عبور دادند، با دیدن آن اجساد مطهر و عریان و قطعه قطعه شده که با غربت بسیار در سرزمین کربلا رها شده اند، صدای آه و ناله از میانشان برخاست ، بر صورتها زدند، راوی گوید: هر چه را فراموش کنم ، سخن دختر فاطمه زینب را فراموش نمی کنم که وقتی از کنار کشته برادر عبور نمود گفت : یا محمد، یا محمد، ملائکه آسمان بر شما درود فرستاد، این حسین است که در بیابان غرقه در خون افتاده ، اعضاء او پاره پاره ، دختران شما اسیر و فرزندان شما کشته شدند، و باد صبا بر آنها می وزد. بخدا قسم هر دوست و دشمنی را به گریه انداخت . آنگاه سکینه دختر سیدالشهداء کنار پیکر مطهر پدر آمد، بدن را در آغوش گرفت . عده ای از آن نامردمان آمدند و او را از کنار بدن پدر کشیدند. دختری را به که گویم که سر نعل پدر تسلیت سیلی شمر و سرنی تسکین است می کشد غیرت دینم که بگویم به امم این جفا بر نبی از امت بی تمکین است حضرت سکینه گوید: کنار پیکر پدرم بیهوش شدم که می فرمود: شیعتی ما ان شربتم ری عذب فاذا کرونی او سمعتم بغریب او شهید فاذا کرونی شیعیان من ، هرگاه آب گوارا نوشیدید، مرا یاد کنید، و یا اگر یاد شهید یا غریبی شنیدید، مرا یاد کنید. آسمان و زمین بر او فراوان اشک ریختند، بر آن که میان مردم فرومایه و زنازاده کشته شد، و در حالی که نزدیک آب شد، از آب منع شد، ای چشم بر آنکه از نوشیدن آب ممنوع شد، گریان باش . محتشم گوید: آنگاه چشم دختر زهرا در آن میان بر پیکر شریف امام زمان فتاد بی اختیار نعره هذا حسین از او سر زد چنانکه آتش از آن در جهان فتاد پس با زبان پرگله آن بضعة الرسول رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول این کشته فتاده به هامون حسین تست وین صید دست و پا زده در خون حسین تست این نخل تر کز آتش جانسوز تشنگی دود از زمین رسانده به گردون حسین تست این ماهی فتاده به دریای خون که هست زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست این خشک لب فتاده ممنوع از فرات کز خون او زمین شده جیحون حسین تست پس روی در بقیع و به زهرا خطاب کرد مرغ هوا و ماهی دریا کباب کرد کی مونس شکسته دلان حال ما ببین ما را غریب و بی کس و بی آشنا ببین تن های کشته گان همه در خاک و خون نگر سرهای سروران همه بر نیزه هایبین در روایت است وقتی پیامبر را دفن کردند، حضرت فاطمه پرسید: چگونه دلتان آمد خاک بر صورت پیامبر بریزید؟ و شروع نمود به گریه و زاری . خدا می داند چه گذشت بر دختر امام حسین ، وقتی بدن بی سر پدر را آغشته به خون ، عریان در حالی که بدن مقدس را زیر سم ستوران کوبیده بودند، مشاهده کرد. امام صادق علیه السلام می فرماید که پدرشان امام باقر از امام سجاد پرسیدند شما را بر چه نوع مرکبی نشانند؟ حضرت فرمود: مرا بر شتری لنگ ، که روپوش نداشت ، نشانیدند، سر حسین علیه السلام را بر علمی افراشته و زنان را پشت سر من بر استران ناهموار و معیوب نشانند، گروهی چابک سواران اطراف ما بودند، هرگاه یکی از ما اشک می ریخت با نیزه بر سر او می زدند، با این حال وارد دمشق شدیم ، مردی فریاد زد: ای اهل شام اینها اسیران آن خاندان ملعونند. امام سجاد علیه السلام فرمود: وقتی ما را به کوفه می بردند، من به آنها بدنهای که دفن نشده رها شده بودند نگاه می کردم ، آنقدر این مسأله در سینه من سخت آمد که نزدیک بود جان دهم . عمه ام زینب موضوع را فهمید بمن گفت : ای باقیمانده جد و پدرم و برادرانم چرا

جان به کف نهاده ای؟ گفتم: چگونه بیتابی نکنم در حالی که سرور خود و برادران و عموها و عموزادگان و کسان خود را می بینم بر زمین افتاده و به خون آغشته، جامه ربوده شده بدون کفن و بخاک ناسپرده، کسی سوی آنان نمی آید، گویا اینها خاندان دیلم و خزر هستند، حضرت زینب عرضه داشت: از آنچه می بینی نگران نباش، که این عهدیست از رسول خدا صلی الله علیه و آله با جد و پدر و عمویت علیهم السلام و خداوند پیمان گرفته است از جماعتی از این امت، که فرعونهای زمین آنها را نمی شناسند، ولی در آسمانها شناخته شده هستند آنها این اعضاء جدا شده و پیکرهای خون آلود را جمع کرده دفن می کنند، و در این صحرا برای قبر پدرت سیدالشهداء نشانی بر پا می دارند که هرگز کهنه نمی شود و با گذشتن شبها و روزها از بین نمی رود، پیشوایان کفر و پیروان ضلالت در نابود کردن آن بسیار تلاش کنند ولی سودی ندارد جز آنکه ظهور آن بیشتر و عظمت آن افزون تر می گردد. (۲۴۶)

وارد شدن اهل بیت به کوفه

عمر سعد خاندان پیامبر را با آن حالت زار به کوفه نزدیک نمود، کوفه شهری است که حضرت امیر علیه السلام بیست سال قبل در آن حکومت داشته است، مردم کوفه خاندان پیامبر را از نزدیک می شناختند. و چه سخت است بر همانند زینب کبری و خاندان پیامبر، که بعد از آن همه عزت و عظمت، اکنون در میان شهری با آن حالت سخت و اسارت وارد شوند و نامحرمان به آنان اشاره کنند. مردم کوفه برای دیدن اسیران اجتماع کردند. طبقه پاره ای از روایات، ابن زیاد دستور داد هیچکس در کوفه با اسلحه از منزل بیرون نیاید، ده هزار نفر را بر کوچه و بازار و خیابانها گمارد تا مبادا مردم به خاطر حمایت از اهل البیت علیهم السلام شورش کنند. (۲۴۷) و در مقتل ابی مخنف است که راوی گفت در آن سال از حج آمده بودم به کوفه، دیدم بازارها تعطیل و مغازه ها بسته است مردم، دسته ای گریان و دسته ای خندانند، زنهارا دیدم که گریبان چاک می کنند و موها پریشان کرده بر صورت می زنند، از پیرمردی پرسیدم: چه خبر است؟ چرا مردم برخی گریه و برخی خندانند، آیا شما عیدی دارید که من نمی دانم، دستم را گرفت، و به گوشه ای برد، سپس با صدای بلند گریست و گفت: ما عیدی نداریم، گریه ایشان بخاطر دو لشکر است که یکی بر دیگری غالب شده است. پرسیدم: که با که گفت: لشکر ابن زیاد بر پسر حسینی غالب شده است، هنوز کلامش تمام نشده بود که صدای طبل بلند شد، پرچمها نمایان شد، لشکر وارد کوفه شد، فریاد بلندی شنیدم، ناگاه دیدم که سر حسین نمایان شد و نور از آن نمایان بود، از دیدن این سر گریان شدم. به دنبال آن اسیران را آوردند، امام سجاد را دیدم که بر شتری بدون روپوش سوار است. از رانهای مبارکش خون می چکید، بانوئی را دیدم بر شتر برهنه ای سوار است، سؤال کردم کیست؟ گفتند: ام کلثوم است، فریاد می زد ای مردم چشمهای خود را از ما بپوشانید، آیا از خدا و پیامبر حیا نمی کنید که به حریم رسول الله در حالیکه پوششی ندارد نگاه می کنید. (۲۴۸) در آن هنگام که اهل کوفه گریه و زاری می کردند، امام سجاد فرمود: اینها بخاطر ما گریه می کنند، پس چه کسی ما را کشته است؟ در روایت است که حضرت امیر به زینب کبری این حالت را خبر داده بود، از زینب کبری روایت است که فرمود: وقتی ابن ملجم حضرت امیر را ضربت زد و آثار مرگ در حضرت مشاهده نمود، حدیث ام ایمن را به پدر عرضه کرد و گفت: ام ایمن به من حدیثی گفته است، دوست دارم از شما بشنوم، حضرت امیر علیه السلام فرمود: دخترم، حدیث ام ایمن درست است، گویا تو را و بانوان خانواده تو را می بینم که با حالت خواری و بیم از لگدکوب شدن مردم، اسیران این شهر هستید، پس صبر کنید، سوگند به آنکه دانه را شکافت و خلق را آفرید، در آن هنگام بر روی زمین ولی (دوست خدائی) جز شما و دوستان و شیعیان شما نیست. (۲۴۹) در این میان بانوئی از زنان کوفه صدا زد شما اسیران از کدام طائفه هستید، گفتند ما اسیران آل محمد (ص) هستیم آن زن از بام پائین آمد، و مقنعه و روپوش تهیه کرد و به آنها داد تا خود را پوشانند. مسلم جصاص گوید: من مشغول تعمیر قصر ابن زیاد بودم که صداها بلند شد، به کارگری که آنجا بود گفتم: چه خبر است؟ گفت: الان سر آن

شورش‌ی که بر یزید شورش کرده بود می‌آوردند، گفتم: کیست؟ گفت حسین ابن علی علیهما السلام، صبر کردم تا آن کارگر رفت، محکم بر صورتم کوبید بطوری که بر چشمهایم ترسیدم، دستهایم را از گچ شستم و بیرون آمدم، مردم منتظر بودند که ناگاه چهل محمل که بانوان و اولاد فاطمه در آن بودند وارد شدند، علی ابن الحسین را دیدم که بر شتری بدون روانداز سوار بود و از رگهای او خون می‌جوشید، مردم کوفه به اطفال اسیران نان و خرما می‌دادند، ام کلثوم فریاد زد: ای اهل کوفه، صدقه بر ما حرام است، آنها را از دست و دهان بچه‌ها می‌گرفت و به زمین می‌انداخت، مردم همچنان می‌گریستند، ام کلثوم سر خویش را از محمل بیرون آورد و گفت: ای مردم کوفه، مردان شما ما را می‌کشند ولی زنهای شما بر ما گریه می‌کنند؟ خداوند روز داوری میان ما و شما قضاوت کند، همینطور که او با مردم سخن می‌گفت ناگاه صدای ضجه‌ای آمد، سرهای شهدا را که در پیشاپیش آن‌ها سر مطهر حسین علیه السلام بود آوردند، سری بود مانند زهره و ماه، شبیه‌ترین مردم به پیامبر اکرم، محاسن حضرت سیاه بود که شبیه خضاب شده می‌نمود، رخسارش مانند ماه بود که طلوع کرده باشد. باد محاسن حضرت را به چپ و راست می‌برد، زینب سلام الله علیها نگاه کرد، با دیدن سر برادر، پیشانی بر جلو محمل زد، به گونه‌ای که دیدیم خون از زیر مقنعه حضرت خارج شد و در حالی که با سوز و گداز بر سر اشاره می‌کرد گفت: ای ماه نو که چون کامل شدی، خسوف تو را گرفت و پنهان شدی، ای پاره دلم نمی‌پنداشتم (چنین روزی را ولی) این مقدر بود، برادر، با (دخترت) فاطمه خردسال سخن بگویی، که نزدیک است دلش آب شود، آن دل مهربان تو چرا بر ما سخت شد، برادر ای کاش (فرزندت) علی را با یتیمان وقت اسارت می‌دید که قدرت جواب ندارد، هر وقت او را می‌زنند، تو را به زاری صدا می‌زنند و سرشک روان از دیده می‌ریخت، ای برادر آغوش باز کن و او را نزد خود بگیر و آرامش ده، چه خوار است یتیم، وقتی پدر را صدا زند ولی جوابی نشنود. (۲۵۰)

جسارت‌های ابن زیاد به سر مطهر امام حسین علیه السلام

ابن زیاد در میان مردم اعلام عمومی نمود و اذن عام داد تا نزد او آیند مردم جمع شدند، سپس فرمان داد تا سر مقدس امام حسین را حاضر کردند، سر را آوردند، همینطور به آن سر مطهر نگاه می‌کرد و می‌خندید، و با چوبدستی که در دستش بود به لب و دندان سیدالشهداء اشاره می‌کرد و می‌گفت: زیبا دندانی دارد، زید ابن ارقم که از صحابه پیامبر است در مجلس بود، وقتی دید عبدالله از این عمل خود دست بردار نیست، صدا زد، چوبدستی را از این لب و دندان بردار، سوگند به خدائی که جز او خدائی نیست، خودم دیدم که لبهای پیامبر بر این دو لب و می‌بوسید، سپس سر به گریه گذارد. تا چند زنی ظالم چوب این لب عطشان را بردار از این لبها این چوب خزیران را آخر نه تو را این سر مهمان بود ای کافر تا چند روا داری آزردن مهمان را در نزد تو تقصیرش جز خواندن قرآن نیست با چوب نیازارد کس قاری قرآن را بهر چه زنی می‌بوسد، زید برخاست و رفت، وقت رفتن گویند سخنی گفت که اگر این زیاد می‌شنید او را می‌کشت، او گفت: ملک عبد العباس فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را امیر خود کردید، او نیکان شما را می‌کشد و بدها را بنده خود کند، به ذلت تن دادید، دور باد آن که به ذلت رضا داد. (۲۵۱) طبق برخی از روایات مالک ابن انس یا انس بن مالک نیز اعتراض کرد و حدیث پیامبر را خواند و ابن زیاد گفت: روزی در مقابل روز بدر!! قیس ابن عباد نزد ابن زیاد بود، به قیس گفت: راجع به من و حسین چه می‌گویی؟ قیس گفت: جد او و پدر و مادر او روز قیامت او را شفاعت می‌کنند، جد تو و پدر و مادرت هم تو را شفاعت می‌کنند!! ابن زیاد خشمگین شد و او را از مجلس بیرون کرد. هشام ابن محمد گوید: ابن زیاد کاهنی داشت، به

ابن زیاد گفت: برخیز و پای خود را بر دهان دشمنت بگذار، سپس کاری کرد که قلم از نوشتن آن شرم دارد، شاعری به عربی گفته است که: چوب منبر پیامبر را احترام می کنند، اما اولاد پیامبر در زیر پای آنان است خدای جزای خیر دهد مختار را که از ابن زیاد انتقام گرفت وقتی سر ابن زیاد را نزد مختار آوردند، او مشغول غذا خوردن بود، خداوند را بر پیروزی سپاس نمود، و گفت: سر حسین ابن علی را در حالی که او غذا می خورد نزد ابن زیاد نهادند، الان سر ابن زیاد را نزد من در وقت غذا آورده اند، وقتی از غذا فارغ شد، برخاست با کفش پا بر صورت ابن زیاد گذارد، سپس کفش را نزد غلامش انداخت و گفت: این را بشوی که بر صورت کافر نجسی قرار دادم در کتاب حبیب السیر آمده است که چون سر مقدس امام حسین را نزد ابن زیاد آوردند، آن را برداشته بر او و موی او می نگریست، ناگاه لرزه بر دست شومش افتاد، آن سر مکرم را بر روی ران خود نهاد، قطره ای خون از آن چکید، از جامه های آن ملعون در گذشت و رانش را سوراخ کرد، بطوریکه زخم و بدبو شد، جراحان هر چه تلاش کردند، معالجه نشد، به ناچار ابن زیاد همواره با خود مشک بر می داشت تا بوی بد ظاهر نشود. (۲۵۲) ای چرخ غافل که چه بیداد کرده ای وز کین چه ها در این ستم آباد کرده ای در طعنت این بس است که عترت رسول بیداد کرده خصم و تو امداد کرده ای ای زاده زیاد نکرده است هیچگاه نمرود این عمل که تو شداد کرده ای بهر خسی که بار درخت شقاوت است در باغ دین چه با گل و شمشاد کرده ای با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو با مصطفی و حیدر و اولاد کرده ای حلقی بود که بوسه گه مصطفی مدام آزرده اش به خنجر فولاد کرده ای ترسم تو را دمی که به محشر در آورند از آتش تو دود به محشر در آورند سپس خاندان عترت و اهل بیت سیدالشهداء را بر مجلس ابن زیاد وارد کردند، دختر امیرالمؤمنین زینب کبری در حالی که بدترین لباس خویش را به تن داشت به صورت گمنام در میان کنیزانش وارد مجلس شد و در گوشه ای نشست، ابن زیاد گفت: این گوشه نشین که همراه زنان است کیست؟ حضرت جوابی نداد، بار دوم و سوم تکرار کرد، یکی از کنیزان گفت: شکر خدای را که شما را رسوا کرد و کشت و افسانه شما را دروغ ساخت، زینب کبری فرمود: شکر خدای را که ما به پیامبر گرامی داشت، و ما را از پلیدی پاک نمود، پاک کردنی، همان انسان فاسق رسوا می شود و شخص فاجر دروغ می گوید و او ما نیستیم، دیگری است، و الحمدلله، ابن زیاد گفت: کار خدا را با خاندان خود چگونه دیدی؟ حضرت فرمود: خداوند کشته شدن را بر آن ها نوشت و به سوی آرامگاه خود شتافتند، و طبق روایتی فرمود: من جز زیبایی ندیدم اینان گروهی بودند که خداوند کشتن شدن را بر آن ها نوشت و به سوی آرامگاه خود شتافتند و بزودی خداوند میان تو و آنها جمع می کند، و با هم احتجاج کرد، بنگر چه کسی رستگار است ای پسر مرجانه، مادرت به عزایت نشیند. ابن زیاد خشمگین گردید، عمرو ابن حرث وساطت کرد و گفت: این زن است و زن را به سخن مؤ اخذ نشاید، ابن زیاد بگفت: از گردن کشی بزرگ تو و خویشان تو عقده ای داشتم خداوند دلم را خنک کرد، از این سخن دل دختر امیرالمؤمنین شکست و گریان شد سپس فرمود: سرور مرا کشتی و خاندان مرا بر انداختی، فرع مرا بریدی و ریشه مرا کندی، اگر شفای تو در این بود، شفا یافته ای، ابن زیاد گفت: این گونه سخن قافیه بافی است پدر او هم شاعری خوش قافیه بود، حضرت فرمود: زن را با قافیه چه کار؟ سرم گرم کار دیگر است از سوز سینه چیزی بر زبانم جاری شد، ابن زیاد متوجه امام سجاد شد، پرسید: تو کیستی؟ حضرت فرمود: من علی ابن حسین هستم، ابن زیاد گفت: مگر خداوند علی ابن حسین را نکشت؟ حضرت فرمود: خداوند وقت مرگ جانها را می گیرد. ابن زیاد خشمگین شد و گفت: تو هنوز جرات جواب دادن به مرا داری؟ بیرید او را و گردنش را بزنید، اینجا بود که زینب کبری خود را بحضرت سجاد آویخت و فرمود: ای پسر زیاد، آنچه از خون ما ریختی بس است و حضرت را در آغوش گرفت بخدا هرگز از او جدا نشوم، اگر خواستی او را بکشی مرا هم با او بکش، ابن زیاد نگاهی به حضرت زینب و امام سجاد انداخت سپس گفت: خویشی عجیب است، بخدا که این زن دوست دارد که او را با وی بکشم، او را رها کنید، آنچه دارد (از بیماری) او را کافی است. (۲۵۳) آنگاه دستور داد اسیران را در کوچه و بازار بگردانند، سر مقدس امام حسین علیه السلام نیز با آنها بود، زید ابن ارقم گوید: سر سیدالشهداء بر نیزه ای بود من در اتاق بالا بودم، وقتی سر مقابل من رسید، شنیدم قرآن می خواند

و می گوید: ام حسب ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجباً ، مو بر بدنم راست شد، صدا زدم سر مطهر تو ای پسر پیامبر و کار تو بخدا عجیب تر است ، عجیب تر است . سپس اسیران را به زندان بردند، و ابن زیاد به منبر رفت و سخنرانی کرد و در آن به سیدالشهداء و حضرت علی علیه السلام جسارت کرد، عبدالله ابن عفیف ، برخاست و به ابن زیاد پرخاش کرد، ابن زیاد این پیرمرد نابینا را طی جریانی که در تاریخ آمده است به شهادت رساند. سپس سر مطهر سیدالشهداء و سایر شهدا را با عده ای به نزد یزید فرستاد.

خطبه زینب کبری در شهر کوفه در ملامت مردم کوفه

هنگام ورود اهل البیت به شهر کوفه ، وقتی زنان شهر کوفه شروع به گریه و زاری کردند و گریبان چاک زدند، مردها نیز می گریستند، زینب کبری سلام الله علیها به سوی مردم اشاره فرمود که خاموش باشید، دمها فرو بسته شد و زنگ از بانگ ایستاد، سپس حضرتش چنان خطبه ای خواند که راوی گوید: من زنی پرده نشین ندیدم که گویاتر از او باشد، تو گوئی همانند علی علیه السلام سخنرانی می کرد، پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر اکرم فرمود: ای مردم کوفه ، ای دغل کاران بی حمیت ، اشک چشمتان خشک مباد و ناله های شما را آرامش نیاید، مثل شما همانند آن زنی است که بافته خود پس از محکم تافتن و ریستن ، باز کرد و تارتار نمود، (پس از آن همه فعالیت و تحمل سختیها، دشمن خود را یاری دادید) سوگندهای خود را دستاویز فساد کرده اید، شما چه دارید؟ جز لاف زدن و دشمنی و دروغ ، همچون کنیزان چابلوسی می کنید، و چون دشمنان سخن چینی می کنید، و یا چون سبزه ای که بر پهن روئیده اید و یا گچی که بر روی قبر مالند (در ظاهر زیبا ولی در باطن گندیده اید، و ظاهرش چون گور کافر پر حلل ، باطنش قهر خدا عزوجل) برای خود بد توشه ای پیش فرستادید، که خدا را به خشم آوردید و در عذاب جاودان بمانید، آیا گریه می کنید؟! گریه کنید که شایسته گریستن هستید، بسیار بگریید و اندک بخندید، که عار آن شما را گرفت و ننگ آن بر شما ماند، ننگی که هرگز از خود نمی توانید شست ، چگونه این ننگ را از خود بشوئید که فرزند خاتم انبیاء و معدن رسالت و سید جوانان اهل بهشت را کشتید، آن که در جنگ ستمگر شما و پناه حزب شما بود، و در صلح موجب آرامش دل و مرهم گذار زخم شما و در سختی ها پناهگاه شما بود، بد چیزی برای خود پیش فرستادید، بد بار گناهی بر دوش خود گرفتید در روز رستاخیز، مرگ بر شما باد، سرنگون باشید، تلاش شما به نوبدی انجامید و دستها بریده شد و سودا زیان کرد، خشم خدای را برای خود خریدید و دچار ذلت قطعی شدید. آیا می دانید چه جگر (گوشه ای) از رسول خدا شکافتید؟ و چه پیمانی شکستید و چه پرده نشینانی از او را، از پرده بیرون کشیدید؟ و چه حرمتی از او دریدید و چه خونی ریختید، کاری شگفت آوردید که نزدیک است از هول آسمانها منفجر شوند و زمین بشکافد، و کوهها بپاشند و از هم بریزند مصیبتی است دشوار و بزرگ ، پیچیده و شوم که راه چاره در آن بسته . آیا تعجب می کنید اگر آسمان خون ببارد و لعذاب الآخرة اخزی و هم لا ینصرون ، مهلت خدا، شما را چیره نکند که خداوند از شتاب و عجله منزّه است و نسبت به از دست رفتن خونی نمی ترسد، او در کمینگاه ما و شماست ، سپس اشعاری انشاء نمود و فرمود: چه خواهید گفت : هنگامی که پیغمبر (ص) با شما گوید: این چه کاریست که کردید، شما که آخرین امت هستید، این چه کاریست که با خاندان و اولاد و عزیزان من کردید؟! عده ای اسیر و عده ای به خون غلطیده ، ای امت آخرین؟! آیا پاداش من این بود که با بستگان من ، پس از من چنین کنید! می ترسم که بر سر شما عذابی همانند ارم فرود آید! راوی گوید: سخنرانی زینب کبری در حالی تمام شد، که مردم را دیدم ، حیرت زده ، دست در دهان (از تعجب) داشتند، پیرمردی کنار من بود، آنقدر گریسته بود که محاسن او را از اشک چشمش پر شده بود، و در حالی که دستها را به آسمان بلند نموده بود گفت : پدر و مادرم فدا باد، پیران شما بهترین پیران ، جوانهایتان بهترین جوانان ، بانوان شما برترین بانوان ، خاندان شما خاندان بزرگوار و فضیلت شما بسیار عظیم است . (۲۵۴)

اسیران آل محمد در شام

کاروان اسیران را به فرمان عبیدالله به طرف شام حرکت دادن، امام سجاد را در غل و زنجیر کردند و بر شتر سوار نمودند، روز اول صفر وارد دمشق شدند، و این همان روزی است که بنی امیه آن را عید می دانند شهر شام را آیین بسته بودند، و پارچه های حریر و رنگارنگ شهر را زینت داده بود، اهل بیت را سه روز دم دروازه شهر برای زینت کردن شهر نگاه داشتند، پانصد هزار نفر زن و مرد منتظر ورود اسیران بودند، مردان و زنان با دف و طبل و بوق می نواختند، هزاران نفر زن و مرد جوان می زدند و می رقصیدند، تمام اهل شهر لباسهای رنگارنگ پوشیده و سرمه و خضاب زده بودند. خاندان عصمت وقتی به نزدیک شهر رسیدند، ام کلثوم به شمر فرمود: حاجتی دارم، گفت: چیست؟ فرمود: وقتی وارد شهر شدیم ما را از دروازه ای که جمعیت کم است وارد کن، بگو که سرها را از میان این محملها جدا کنند، که ما با این حال از کثرت نگاه مردم زبون شدیم، آن نامرد در پاسخ درخواست ایشان، فرمان داد تا سرهای بر نیزه را در وسط محملها قرار دهند و آنها را از دروازه پرجمعیت وارد کرد و کنار دروازه شام در جایگاه اسرا نگاه داشتند. سهل ساعدی که از صحابه پیامبر است گوید: در دروازه ساعات بودم که دیدم که پرچمهای پی در پی نمایان شد، سواری دیدم که پرچمی در دست داشت که پیکانی بالای آن بود و بر آن سر مطهر کسی بود که صورتش از همه به پیامبر شبیه تر بود، به دنبال آن بانوانی دیدم که بر شتران بدون روانداز از سوار بودند، نزدیک اولین آنها رفتم، عرض کردم شما کیستید؟ فرمود: من سکینه دختر حسین علیه السلام هستم، گفتم: من سهل ابن سعد از کسانی هستم که جد شما را دیده و حدیث او را شنیده ام آیا کاری دارید؟ فرمود: ای سعد به این نیزه دار که سر همراه دارد، بگو، سر را جلوی ما ببرد تا مردم با نگاه به او، از ما غافل شوند و به حرم پیامبر نگاه نکنند. سهل گوید: نزد آن نیزه دار رفتم و گفتم: آیا برایم کاری می کنی و چهارصد دینار بگیری؟ گفت: چه کاری؟ گفتم: این سر را در جلو کاروان ببر، قبول کرد، من هم به وعده ام عمل کردم، آنقدر ازدحام جمعیت زیاد بود که به سختی هنگام ظهر به قصر یزید رسیدند، در میان راه پیرمردی از اهل شام نزد اهل بیت آمد و گفت: شکر خدا را که شما را کشت و نابود کرد و شاخهای فتنه را قطع کرد و تا توانست از ناسزا فروگذاری نکرد وقتی سخنش تمام شد، امام سجاد فرمود: تو کتاب خدا خوانده ای؟ گفت: آری، فرمود: آیا این آیه را خوانده ای: قل لا اسالکم علیہ اجرا الا المودۃ فی القربی؟ بگو من مزد رسالت نمی خواهم مگر دوستی با نزدیکان من، پیرمرد گفت: آری: حضرت فرمود: مائیم آن گروه (نزدیکان پیامبر) حضرت فرمود: این آیه را خوانده ای و آت ذی القربی حق، حق فامیل خود را بده، عرض کرد: آری، حضرت فرمود: اینان مائیم، سپس فرمود: این آیه را خوانده ای: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیر، یعنی: خداوند می خواهد از شما خاندان پلیدی را ببرد و شما را پاک کند، پاک کردنی، پیرمرد گفت: آری، حضرت فرمود: ایشان مائیم، آن مرد شامی دست به آسمان برداشت و گفت: خدایا توبه می کنم - سه بار این را گفت - سپس افزود خدایا بیزاری می جویم نزد شما از دشمن آل محمد و قاتلین خاندان محمد، من قرآن خوانده بودم ولی تا امروز این را نمی دانستم، امام صادق علیه السلام فرمود: مردی بنام ابراهیم بن طلحه نزد امام سجاد آمد و (با شماتت) گفت: چه کسی پیروز شد؟ حضرت فرمود: اگر می خواهی پیروز را بشناسی هنگام نماز اذان و اقامه بگو (یعنی ما برای احیای دین قیام کردیم و تا شهادت به توحید و رسالت و نماز برجاست، ما پیروزیم).

(۲۵۵)

اهل بیت پیامبر در مجلس یزید

مجلسی آراستند بسیار مجلل و معظم با انواع زینتها و در اطراف صندلیهایی از طلا و نقره گذاردند، یزید تاجی از در و یاقوت بر سر نهاده، بزرگان در اطراف نشسته اهل بیت عصمت و طهارت که در میان آن ها دوازده جوان که بزرگترین آنها امام سجاد بود قرار

داشت ، امام باقر علیه السلام فرمود: هر کدام از ما دستهایش به گردنش زنجیر شده بود، بانوان را هم با ریسمان بسته بودند، امام چهارم فرمود: ای یزید چه گمان بری بر رسول خدا اگر ما را در بند و برهنه بر جهاز شتر ببیند، راوی گوید: هیچکس در آن مجلس نماند مگر اینکه گریان شد. سر مقدس امام حسین را به نزد یزید آوردند، از حضرت سکنه نقل است که فرمود: من انسانی سنگدل تر از یزید ندیدم ، و نه هیچ کافر و مشرکی بدتر و ستمکارتر از او، راوی گوید: وقتی زحر ابن قیس ، سر مقدس را آورد، یزید پرسید: چه خبر؟ آن مرد گفت : بشارت باد به پیروزی خدا و یاری او، حسین با هیجده نفر از خاندان و شصت نفر از شیعیان خود بر ما وارد شد، ما از آنها خواستیم که تسلیم شوند و تن به حکم ابن زیاد دهند یا جنگ را بپذیرند، آنها جنگ را بر تسلیم شدن برگزیدند، با طلوع آفتاب بر آنها حمله کردیم ، تیغها بکار افتاد و سرها شکافت و قطع شد، آن گروه شروع به فرار کردند، اما سنگری نبود به پستی و بلندی ها پناه بردند همچنانکه کبوتر از چنگ باز می گریزد، بخدا قسم ای امیرالمؤمنین به اندازه کشتن ذبیحه یا خواب قیلوله نگذشت که همه آنها را کشتیم (مؤلف گوید: این ملعون بخاطر خودشیرینی ، اینگونه دروغ می بافت و گرنه سرزمین کربلا شاهد رشادتهای امام حسین می باشد، کدام دلاور در آن میدان گریخت و یا پناه گرفت ، از سپاه کوفه پیرس که چگونه با آن کثرت جمعیت در مقابل آن عدد اندک بی تاب گردیده بود، از آن سرباز عمر سعد پیرس که وقتی به او گفتند: وای بر تو چگونه اولاد پیامبر را کشتید؟ گفت : اگر تو هم با ما بودی و اگر آن چه ما دیدیم می دیدی ، همان کار که ما کردیم ، می کردی ، گروهی بر سر ما ریختند که دست به دسته شمشیر مانند شیر درنده ، و سواران از چپ و راست به هم می مالیدند و خویشتن را به کام مرگ می انداختند، نه امان می پذیرفتند و نه به مال رغبت داشتند، می خواستند یا از آبشخور مرگ بنوشند یا بر مرگ غلبه کنند، اگر ما دست از آنها باز می داشتیم ، جان همه افراد سپاه را گرفته بودند. (۲۵۶) آن ملعون ادامه داد: و اینکه پیکر آنها برهنه و جامه هاشان در خون آغشته و چهره های ایشان خاک آلود، آفتاب بر آنها می تابد و باد، گرد و غبار بر آن می باشد، در بیابان خشک افتاده ، و زائری ندارند جز عقاب و کرکس (این ملعون نمی داند که انبیاء عظام و اولیاء کرام ، بلکه پادشاهان دنیوی نیز پیشانی بر این آستان خواهند نهاد و آن را تعظیم خواهند کرد) یزید (از روی مصلحت) سر را پائین انداخت ، سپس سر برداشت و گفت : من از شما راضی بودم اگر حسین را نمی کشتید، اگر من بودم او را عفو می کردم ، خدا حسین را رحمت کند، و به آن مرد جایزه نداد. مؤلف گوید: این جملات و امثال آن از یزید فقط بحکم سیاست وقت است و گرنه اعمال و اشعار و گفته آینده او همه شاهد قساوت و سرور اوست ، بلکه شاهد کفر او می باشد. در روایت است که امام حسین به زبیر ابن قیس خود فرموده بود که سر مرا زهیر بن قیس بخاطر جائزه نزد یزید می برد اما او چیزی به وی نمی دهد! وقتی سر مطهر امام حسین در مقابل یزید قرار گرفت ، خاندان عترت را هم پشت سر خود قرار داد تا به سر نگاه نکنند، سر را در میان طشتی قرار داده بودند. امام سجاد فرمود: تو را بخدا قسم می دهم ای یزید، چه گمان داری به پیامبر خدا اگر ما را به این حال ببیند، در اینجا یزید از اهل شام نسبت به اینان مشورت خواست و گفت با اینها چه کنم ؟ مردی ملعون جمله زشتی گفت که مضمون مؤدبانه آن این است که شیر را بچه همی ماند به او، نعمان ابن بشیر گفت : کاری بکن که اگر پیامبر اینها را با این وضع می دید، انجام می داد، فاطمه دختر امام حسین فرمود: ای یزید! دختران پیامبر، اسیرانند، مردم با شنیدن این سخن گریستند، اهل خانه نیز گریان شدند به گونه ای که صداها بلند شد، در روایت است که وقتی اهل شام آن جمله زشت را به یزید پیشنهاد کردند و گفتند امام سجاد را بکشد، امام باقر علیه السلام که در آن موقع کودکی چند ساله بود پس از حمد الهی فرمود: اینها برخلاف آنچه مشاورین فرعون راجع به موسی و هارون گفتند، به تو پیشنهاد کردند، آنها به فرعون گفتند: موسی و برادرش را مهلت بده . اما اینان به کشتن ما راءای دادند، و این کار علتی دارد؟ یزید پرسید علتش چیست ؟ حضرت فرمود: مشاورین فرعون حلال زاده بودند، اما اینها حلال زاده نیستند، و پیامبران و فرزندان آنها را جز اولاد زنا نمی کشد، یزید با شنیدن این کلمات سر را پائین انداخت . (۲۵۷) در روایت است که امام رضا علیه السلام فرمود: وقتی سر امام حسین را به شام نزد یزید بردند، او بر سر سفره غذا بود او و یارانش مشغول خوردن غذا و نوشیدن آبجو

بودند، سپس دستور داد سر را در طشتی زیر تخت نهادند و او بساط شطرنج بر او پهن کرد و بازی می کرد و حسین و پدر و جد او را نام می برد و مسخره می کرد، وقتی می برد، سه جرعه آبجو می نوشید و زیادی را نزدیک طشت روی زمین می ریخت . الحدیث و در روایت دیگری فرمود: او خود می نوشید و به یارانش نیز می داد و می گفت : بنوشید که این نوشیدنی مبارکی است و از برکت آن این است که اولین بار که ما خوردیم سر دشمن ما حسین مقابل ماست ، سفره پهن است و ما با آرامش خاطر غذا می خوریم . الحدیث و در برخی تواریخ آمده است که یزید شراب می خورد و بر آن سر مطهر نیز مقداری ریخت ، همسر یزید سر را گرفت و با آب شست و با گلاب خوشبو کرد، همان شب در خواب حضرت زهرا را دید که از او تشکر می نماید. (۲۵۸) سید ابن طاووس می فرماید: که زینب کبری سلام الله علیها وقتی سر مطهر برادر را دید، پیراهن چاک داد، و با صدای سوزناک که دل را به لرزه می انداخت گفت : یا حسین یا حبیب رسول الله ، یابن مکة و منی ، یابن فاطمة الزهراء سیده النساء بن بنت المصطفی صلی الله علیه و آله . راوی گوید: با این سخنان هر که را در مجلس بود به گریه انداخت ، و یزید همچنان ساکت بود، آنگاه دستور داد تا چوبدستی خیزران را آوردند و با آن بر دندانهای سیدالشهداء می زد و طبق روایتی می گفت : این روز بجای روز بدر! ابوبرزّه اسلمی گفت : وای بر تو ای یزید آیا با چوبدستی به دندان حسین می زنی ؟ شهادت می دهم که خودم دیدم که پیامبر دندانهای او و برادرش حسن علیهما السلام را می مکید و می فرمود: شما سرور جوانان اهل بهشت هستید، خدا بکشد، کشته شما را و لعنت کند، و برای او جهنم مهیا نماید. یزید با شنیدن این کلمات در خشم شد، دستور داد او را کشان کشان بیرون کردند سپس این اشعار را که از ابن الزبیری است ، خواند. (و این اشعاری است که علماء بخاطر آن حکم به کفر یزید کرده اند، ترجمه اشعار این است): ای کاش پیران و گذشتگان من که در بدر کشته شدند می دیدند زاری کردن قبیله خزرج را از زدن نیزه (در جنگ احد) و از شادی فریاد می زدند و می گفتند: ای یزید دستت شل مباد، بزرگان آنها را کشتیم ، و این را بجای بدر کردیم ، سر بسر شد، قبیله هاشم (پیامبر اکرم) با سلطنت بازی کردند (هدف پیامبر حکومت بود) نه خبری از آسمان آمد و نه وحی نازل شد، من از قبیله خندف نباشم اگر از فرزندان احمد انتقام کارهای محمد را نگیرم .

خطبه کوبنده دختر امیرالمؤمنین در مجلس یزید

در این میان ناگاه دختر علی ابن ابیطالب برخاست و فرمود: الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی رسولہ و آله اجمعین ، صدق الله سبحانه کذلک یقول : ثم کان عاقبة الذین اساءوا السوی ان کذبوا بآیات الله و کانوا بها یستهزئون . خطبه ای است بسیار غرا فصیح و کوبنده ، پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: سبحان درست فرمود که می فرماید: همانا سرانجام آنان که زشتی کردند این شد که به آیات خدا تکذیب نمودند، و آن را مسخره می کنند. ای یزید آیا می پنداری که چون اطراف زمین و آسمان را بر ما گرفته ای و راه چاره بر ما بسته ای به گونه ای که مانند اسیران ما را به هر سو می کشند، می پنداری که ما نزد خداوند خوار هستیم و تو نزد خداوند گرامی هستی؟! بینی بالا کشیدی و تکبر نمودی و به خود بالیدی ، خرم و شادان که دنیا در کمند تو بسته و کارهای تو آراسته ، و حکومت ما برای تو هموار شده است ، آهسته ، آهسته آیا فراموش کرده ای سخن خداوند عزوجل را که می فرماید: و لا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب الیم ، کافرین می پندارند که چون به آنها مهلت دادیم بنفع آنهاست آنها را مهلت دادیم تا گناه زیاد کنند و برای آنهاست عذاب دردناک . آیا این از عدالت است ای پسر آزاد شده ها (پیامبر مردم مکة را در فتح مکة آزاد کرد) که زنان و کنیزان خود را پشت پرده نشانی و دختران رسول الله صلی الله علیه و آله را اسیر و از این شهر به آن شهر بری ؟ در حالی که پرده آنها دریده و روی آنها باز، دشمنان آنها را از شهری به شهری برند، و بومی و غریبه چشم به آنها دوزد، دور و نزدیک ، پست و شریف به چهره آنها بنگرد، در حالی که با آنها از مردانشان کسی نمانده و یاوری ندارند، چگونه امید دلسوزی باشد از کسی که دهانش جگر پاکان را

جوییده و بیرون انداخت و گوشتش از خون شهیدان روئید (اشاره به جنایت هند مادر بزرگ یزید است با حمزه عموی پیامبر). چگونه به دشمنی ما خانواده شتاب نکند کسی که به ما با چشم بغض و کینه نگاه می کند، آنگاه بدون دغدغه و ناراحتی می گوئی (بزرگان من) شادی و خوشحالی می کردند و می گفتند ای یزید دست شل مباد (اشاره به اشعار سابق یزید) و این در حالی است که بر دندانهای ابی عبدالله سرور جوانان بهشت اشاره کرده به آنها می زنی، چرا چنین نگوئی؟ که زخم را ناسور کردی و شکافتی و ریشه را بر کنی با ریختن خون اولاد محمد و ستارگان زمین از آل عبدالمطلب، اکنون اسلاف خود را صدا می زنی، به همین زودی نزد آنان روی و آنگاه دوست می داری که ای کاش دست خشک شده بود و زبانت گنگ بود و آنچه می گفتی، نمی گفتی و آنچه کردی نمی کردی، خدایا حق ما را بگیر و از آنکه بما ظلم کرد انتقام بگیر، خشم خود را بر آنکه خون ما را ریخت و یاوران ما را کشت نازل فرما، بخدا سوگند که پوست خود را شکافتی، گوشت خود را پاره کردی و با این بار ریختن خون فرزندان پیامبر، و شکستن حرمت عترت و پاره تن او، بر حضرت وارد می شوی، جایی که خداوند پریشانی آنها را به جمعیت مبدل کند و داد آنها بستاند، و هرگز مپندار آنانکه در راه خدا کشته شده اند، مرد گانند، بلکه زند گانند، که نزد پروردگارشان روزی دارند، و همین بس که خداوند داور باشد و محمد دشمن (تو) و جبرئیل یاور (ما) باشد و بزودی خواهد دانست آنکه کار را برای تو هموار ساخت (معاویه) و تو را بر گردن مسلمانان سوار نمود، اینکه پاداش ستمکاران چه بد است، و اینکه کدامیک از شما مقامش برتر و لشکرش ضعیف تر است. و اگر مصیبتها مرا به اینجا کشید که با تو سخن گویم، (بدان که) تو را کم ارزش می دانم و سرزنش های عظیم نمایم و بسیار نکوهش کنم (من بخاطر اسیری خودم و جاه و جلال ظاهری تو، خود را نباخته و چالپوسی نمی کنم و خوفی از تو ندارم، آری این است شهامت فاطمی، زینب دختر فاطمه است همو که در مقابل ابی بکر با شهامتی کم نظیر و سخنانی بلیغ بر او تاخت، زینب دختر علی است، همو که خدای فصاحت و بلاغت بود) ولی چشمها گریان است و دلها بریان، آگاه باش، تعجب تمام تعجب اینجاست که حزب خدا بدست حزب شیطان و آزاد شده ها کشته شدند، از این دستها خون ما می چکد و گوشت ما از دهان شما بیرون می افتد، و آن پیکرهای پاک و مطهر، مورد سرکشی گرگان قرار گرفته و کفتاران آنها را به خون می غلطانند. اگر ما را غنیمت گرفته ای، بزودی زیان می کنی، آنگاه که جز عملکرد خود نیایی، و خداوند ظلم کننده به بندگان نیست، شکایت به خدا بریم، و بر او تکیه کنیم. پس هر حيله که داری بکار بر و هر تلاش که داری بکن، بخدا که تو نمی دانی یاد ما را از بین ببری، و وحی را نمی توانی نابود کنی، و به هدف ما دسترسی نخواهی داشت، و ننگ این ستمها را از خود نمی توانی زدود، راءى تو سست و روزگار تو محدود و اجتماع تو به پریشانی است، آن روز که منادی ندا کند، لعنت خدا بر ظالمین باد، فالحمد لله رب العالمین، خدائی که اول ما را به سعادت و آمرزش، و آخر ما را به شهادت و رحمت ختم نمود، از خداوند درخواست می کنیم که پاداش آنها را کامل و زیاد گرداند. و او جانشین نیکو بر ما باشد، او مهربان و رحیم است حسنا الله و نعم الوکیل. (۲۵۹)

جسارت مردی شامی به دختر امام حسین علیه السلام

در مجلس یزید مردی از اهل شام به یزید گفت: یا امیرالمؤمنین این دختر را بمن ببخش، دختر سیدالشهداء لرزید لباس عمه اش زینب را گرفت و گفت: عمه جان یتیم شدم، حالا-باید به خدمت هم گرفته شوم؟! زینب کبری به آنمرد فرمود: دروغ گفتی بخدا، نه تو می توانی چنین کنی و نه یزید، یزید در خشم شد و گفت: دروغ گفتی، بخدا این حق من است، اگر بخواهم انجام می دهم، زینب کبری فرمود: نه والله، خداوند این حق را به تو نداده است مگر اینکه از ملت ما (اسلام) خارج شوی و دینی غیر از دین ما بگیری، یزید از خشم برافروخت و گفت: در روی من این سخن می گوئی، پدر و برادرت از دین خارج شدند، زینب کبری فرمود: با دین خدا و پدر و برادرم تو و جد تو و پدرت هدایت یافتید اگر مسلمان باشی؟! یزید گفت: دروغ گفتی ای

دشمن خدا، زینب فرمود: تو امیری و از سلطنت خود سوء استفاده می کنی و ستم می کنی گویا یزید حیا کرد و ساکت شد. آن مرد شامی دوباره سخن (زشت) خود را تکرار کرد، یزید گفت: دور شو خدا مرگت دهد و از روی زمین بردارد. (۲۶۰) آنگاه یزید دستور داد تا بانوان را با امام به زندانی بردند که از سرما و گرما محفوظ نبودند، به گونه ای که چهره آنها پوست انداخت. (۲۶۱) و در روایت است که امام صادق علیه السلام فرمود: که امام سجاد و همراهان حضرت را در اتاقی (مخروبه) نهادند، برخی از اسرا گفتند ما را به این جهت در این اتاق زندانی کرده اند تا سقف بر سر ما فرود آید، زندانبانان که رومی بودند به یکدیگر با زبان رومی گفتند: اینها را نگاه کنید، می ترسند که سقف بر سرشان فرود آید در حالی که فردا آنها را خارج کرده می کشند، امام سجاد فرمود: جز من کسی زبان رومی نمی دانست. و طبق پاره ای از روایات یزید منتظر بهانه ای بود تا امام سجاد را به قتل برساند. (۲۶۲)

فصل دوم: عوامل مؤثر در حفظ عاشورا

سیدالشهداء محور بقاء اسلام گردید

شهادت سیدالشهداء و یاران و اسارت خاندان حضرت، و مصائب و مظلومیتهای فراوانی که بر خاندان پیامبر رفت، در آن دوران خفقان و انحراف بنی امیه، اسلام را زنده کرد و مخالفین را رسوا نمود، و در پی آن خداوند متعال توسط ائمه اطهار علیهم السلام، این حادثه بزرگ را وسیله ای برای بقاء دائمی دین خود قرار داد، از آن به بعد، در دستورات اسلامی، حمایت همه جانبه ای از جانب اهل البیت علیهم السلام نسبت به شئونات سیدالشهداء صورت گرفته است، تا نام امام حسین و یاد حضرت که رمز بقاء دین است، همیشه در دلها زنده و پاینده بماند. خداوند می خواهد، از طریق سیدالشهداء که حماسه آفرین و امید اسلام است، دین خود را زنده نگه دارد، به همین جهت است که می بینید، زیارت قبر امام حسین، در هر زمان مستحب مؤکد است، حتی زیارت حضرت از راه دور، در هر زمان توصیه می شود، یعنی هر روز به یاد حسین باشیم، تربت حسینی شفاست، تا در هنگام بیماری به واسطه سیدالشهداء از خدا حاجت بخواهیم، تربت حسینی، امان از هر ترس و خوفی است، که همراه داشتن آن فضیلت دارد، حتی در نماز سجده بر مهر حسینی فضیلت مضاعف دارد، هنگام نوشیدن آب، سلام کردن بر حضرت و نفرین بر قاتلین او ثوابهای بزرگ دارد، در روزهای بزرگی که معمولاً باید بیاد خدا بود، زیارت امام حسین، راه تقرب بخدا معرفی شده است مثل شبها و روزهای جمعه، ماه رمضان، شبهای قدر، شب نیمه شعبان، عید فطر و قربان، روز عرفه و مانند آن، و در این میان، برقراری مجالس عزای سیدالشهداء و گفتن شعر و گریه کردن و گریاندن و ذکر مصائب حضرت، با آنهمه تاءکیدات و توصیه های فراوان حکایت از این هدف مقدس الهی دارد که خداوند می خواسته است سیدالشهداء و امور مربوط به او را ضامن بقای اسلام ناب محمدی گرداند، و حسین را خون خود قرار دهد، که در کالبد مردم، موجب حیات دینی آنها باشد. اینک شما را به نمونه ای از صدها حدیث و روایت که در مورد شئونات و مسائل مربوط به سیدالشهداء وارد شده است راهنمایی می کنیم. افسوس که این کتاب حاضر، مجال آن را ندارد تا تعداد بیشتری از آنهمه روایات را برای شما عاشقان حضرتش ارائه دهیم، چرا که انسان تا آنهمه روایات و انبوه فضائل و توصیه ها را در مسائل مذکور، با تعابیر و عناوین مختلف مشاهده نکند به عظمت مسأله آگاه نخواهد شد، و ما برای موفقیت هر چه بیشتر در ارائه این منظور سعی کرده ایم از روایات متعدد، مطالب گوناگون را فهرست وار در دسترس شما خوانندگان قرار دهیم. کنگره عشق نیست منزل هر بوالهوس طایر آن آشیان جان حسین است و بس قله قاف وجود منزل عنقا بود بر سر این آشیان پر نگشاید مگس پایه اوصاف او فوق اشارات ماست رفعت این پایه نیست افئده رادسترس محفل ایجاد را اوست چراغ ابد تا ابد از نور او مشعله ها مقتبس گشت چو کرب و بلا عارج معراج عشق روح امینش فشاند گرد ز سم فرس او قفس تن

شکست تا به قفس ماندگان در پی او بشکنند قالب تن را قفس کشته بسی دیده ام در هوسی داده جان زنده چو او کس ندید کشته به ترک هوس رفت و شد اندر پی اش قافله دل روان ما پی این کاروان شاد به بانگ جرس ای شه با فر و نور، عرش مقام تو را لامسه عقل ما، دم زند از لایمس بحر ثنای تو را قبول نبی زورق است جنبش ما اندر او جنبش خار است و خس کشته غفلت بود هر که تو را کشته خواند ای دم جان پرورت زنده دلان رانفس

زیارت سیدالشهداء بر مرد و زن لازم است

ائمہ اطہار علیہم السلام در حفظ و بزرگداشت نهضت حسینی، که بمعنای حفظ و بزرگداشت دائمی و مستمر اسلام ناب محمدی است، آنقدر اصرار می ورزیدند که طبق روایات متعدد زیارت سیدالشهداء را بر شیعیان بعنوان واجب معرفی کرده اند، و عده ای از بزرگان از فقهاء همانند شیخ حر عاملی در وسائل الشیعہ آن را واجب کفائی می دانند. و شما خود به عظمت حفظ عاشورا و زنده نگاهداشتن آن بعد از مطالعه این فرمایشات پی خواهید برد، شاید این حکم شرعی نیز یکی از موارد احکام ثانویه ای باشد که ائمہ اطہار بخاطر حفظ اسلام و شیعیان صادر نموده بودند. ۱- امام صادق علیه السلام فرمود: اگر یکی از شما تمام عمر خود را حج کند اما به زیارت حسین نرود، از کسانی است که حق پیامبر را ادا نکرده، چرا که حق حسین از طرف خداوند بر هر مسلمانی واجب است. ۲- و در حدیث دیگری حضرت نسبت به کسی که می تواند ولی به زیارت سیدالشهداء نمی رود فرمود: او پیامبر و ما را عاق کرده است. ۳- و در روایت دیگری حضرت فرمود: هر که یک سال بر او بگذرد و به زیارت حسین نرود، یکسال از عمرش کم می شود، سپس فرمود: اگر بگویم که یکی از شما سی سال قبل از اجل خود می میرد، راست گفته ام. ۴- و در حدیث دیگر امام باقر علیه السلام فرمود: از شیعیان ما هر که نزد قبر حسین نرود، ناقص الایمان است، ناقص الایمان است. ۵- و در حدیث دیگری فرمود: هر که ما را دوست دارد، در زیارت حسین رغبت کند. ۶- از امام صادق علیه السلام سؤال شد راجع به کسی که بی جهت زیارت حسین را ترک می کند؟ حضرت فرمود: این مردی جهنمی است. ۷- امام باقر علیه السلام به مردی فرمود: میان شما و حسین چقدر فاصله است؟ عرض کرد: بیست و شش فرسخ (۱۵۶ کیلومتر) حضرت فرمود: آیا نزد او می روید؟ عرض کرد: نه! حضرت فرمود: چقدر جفاکاری؟! ۸- امام باقر علیه السلام به مردی از کوفه فرمود: آیا هر جمعه به زیارت حسین می روی؟ عرض کرد: خیر؟ فرمود: هر ماه چطور؟ عرض کرد: خیر فرمود: سالی یکبار چه؟ عرض کرد: خیر، حضرت فرمود: تو از خیر محروم هستی. ۹- امام صادق علیه السلام به زنی بنام ام سعید احمسیه فرمود: حسین را زیارت کنید، همانا زیارت حسین بر مردان و زنان واجب است. ۱۰- امام باقر علیه السلام به ابوجارود فرمود: میان تو و حسین چقدر راه است؟ عرض کرد: سواره یک روز و پیاده یک روز و مقداری، حضرت فرمود: آیا هر جمعه به زیارت می روی؟ عرض کرد: گاهی اوقات، حضرت فرمود: چقدر جفاکاری؟ اگر نزدیک ما بود، به آنجا کوچ می کردیم. ۱۱- امام باقر علیه السلام فرمود: شیعیان ما را به زیارت قبر حسین فرمان دهید که رفتن نزد او بر هر مؤمنی که به امامت حسین از جانب خداوند عزوجل اقرار دارد واجب است. (۲۶۳) تو هر چه داشتی بخدا دادی ای حسین فردا خداست جل جلاله جزای تو

ارزش فوق العاده زیارت سیدالشهداء

یکی از اصحاب به امام صادق علیه السلام عرض کرد: فلانی می گوید: که به شما گفته است نوزده حج و نوزده عمره بجا آورده است، شما فرموده اید، یک حج و یک عمره دیگر بجا آور تا برای یک ثواب زیارت قبر حسین بنویسند!! حضرت فرمود: دلت می خواهد بیست حج و بیست عمره انجام دهی یا با حسین محشور شوی؟ کدامیک؟ عرض کردم: می خواهم با حسین محشور شوم، حضرت فرمود: پس اباعبدالله را زیارت کن. (۲۶۴) در روایت دیگری مردی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: من

نوزده حج بجا آورده ام ، دعا کنید تا خداوند توفیق دهد به بیست حج برسانم ، حضرت فرمود: حسین زیارت کرده ای ؟ گفت : نه ، فرمود: زیارت حسین از بیست حج بهتر است . (۲۶۵)

امام صادق زائر امام حسین علیه السلام را تشویق نمود

موسی ابن قاسم حضرمی گوید: در ابتدای حکومت منصور، امام صادق علیه السلام به نجف آمده و فرمود: ای موسی به جاده اصلی برو، آنجا بایست و نگاه کن ، مردی از طرف قادسیه خواهد آمد، به او بگو یکی از اولاد پیامبر تو را می خواند او با تو می آید، حضرمی گوید: به جاده رفتم مدت زیادی منتظر شدم ، هوا به شدت گرم بود، خبری نشد، نزدیک بود که نافرمانی کنم و برگردم ، که از دور شبی دیدم ، نزدیک من آمد، مردی بود شترسوار، گفتم : اینجا یکی از اولاد پیامبر نشانی تو را داده و تو را می خواند، گفت : بیا برویم ، کنار خیمه شتر را خواباند و وارد شد، من درب خیمه صدا را می شنیدم ولی آنها را نمی دیدم ، حضرت فرمود: از کجا می آئی ؟ گفت : از دورترین نقطه یمن ، حضرت فرمود: تو باید از فلان نقطه باشی ، گفت : بله ، فرمود: به چه منظور اینجا آمدی ؟ عرض کرد: به زیارت امام حسین آمده ام ، حضرت فرمود: تو هیچ کاری نداری جز زیارت حسین علیه السلام؟! آن مرد گفت : کاری ندارم ، فقط آمده ام نزد او نماز بگذارم و زیارتش کنم و سلام دهم و به نزد خانواده ام برگردم ، امام صادق علیه السلام فرمود: در زیارت حسین چه (فضیلتی) می بینی؟ او گفت : ما معتقدیم که زیارت او موجب برکت در جانمان و خانواده و اولاد و اموال و زندگی ما و موجب برآورده شدن حوائج ما می شود، حضرت فرمود: ای برادر یمنی ، آیا می خواهی ، فضیلت دیگری از فضائل او برایت اضافه کنم ؟ عرض کرد: بفرمائید ای پسر پیامبر، حضرت فرمود: زیارت اباعبدالله معادل یک حج قبول شده پاکیزه با پیامبر است ، آن مرد تعجب کرد، حضرت فرمود: آری بخدا، و دو حج مقبول و پاکیزه با پیامبر، آن مرد تعجب کرد، حضرت همینطور اضافه نمود تا به سی حج مقبول و پاکیزه با پیامبر رساند. (۲۶۶)

اگر می دانستند از شوق جان می باختند

امام باقر علیه السلام فرمود: اگر مردم می دانستند که در زیارت حسین علیه السلام چه فضیلتی است از شوق جان می باختند! و روحشان از حسرت جدا می شد، محمد ابن مسلم پرسید: در زیارت حضرت چیست ؟ حضرت فرمود: هر که حسین را بخاطر شوق او، زیارت کند، برای او هزار حج مقبول و هزار عمره مبرور، و اجر هزار شهید از شهدای بدر و هزار روزه دار و ثواب هزار صدقه مقبوله و ثواب هزار بنده در راه خدا، نوشته می شود. (۲۶۷) الحدیث

زیارت امام حسین علیه السلام حج فقر است

امام صادق علیه السلام فرمود: هر که توان مالی ندارد و نمی تواند حج واجب انجام دهد، برود نزد قبر حسین علیه السلام و عرفه نزد حضرت باشد، از حج او کفایت می کند، سپس حضرت فرمود: من نمی گویم که از حج واجب بی نیاز است ، مگر برای تنگدست ، اما کسی که توان مالی دارد وقتی حج واجب را انجام داد و خواست ، حج یا عمره مستحبی انجام دهد و مشاغل دنیوی یا مانع دیگری بود، اگر نزد حسین رود در روز عرفه ، این از حج او کفایت می کند، و خداوند چند برابر برای او اضافه می کند، راوی از حضرت پرسید: زیارت امام حسین معادل چند حج و چند عمره است ؟ حضرت فرمود: به شمارش در نیاید، گفتم : صد تا؟ حضرت فرمود: چه کسی می تواند شمارش کند؟ گفتم : هزار تا؟ حضرت فرمود: و بیشتر! سپس فرمود: ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها، اگر (بخواهی) نعمت خدا را بشمرید، نمی توانید شمارش کنید. (۲۶۸)

بر دلم ترسم بماند آرزوی کر بلا

امام صادق علیه السلام فرمود: هیچکس نیست در روز قیامت مگر اینکه وقتی بزرگواری زوار حسین را نزد خداوند می بیند آرزو می کند که ای کاش حسین ابن علی را زیارت کرده بود، (۲۶۹) و در حدیث دیگر فرمود: هر که خوشحال می شود که روز قیامت بر سفره های نور قرار گیرد، از زوار حسین شود. (۲۷۰)

هر روز ثواب یک حج و عمره ذخیره کنید!

ثواب زیارت از راه دور امام صادق علیه السلام به سدید فرمود: ای سدید آیا هر روز حسین را زیارت می کنی؟ عرض کردم: فدایت شوم نه، فرمود: چقدر جفاکاری! سپس فرمود: آیا هر جمعه او را زیارت می کنید؟ عرض کردم: نه، فرمود: آیا هر ماه او را زیارت می کنید؟ عرض کردم: نه، فرمود: آیا هر سال او را زیارت می کنید؟ عرض کردم: گاهی می شود! حضرت فرمود: چقدر شما نسبت به حسین جفا می کنید! آیا نمی دانی که خداوند عزوجل دو میلیون فرشته دارد که پریشان حال، بر حسین می گریند و او را زیارت می کنند و خسته نمی شوند؟! چه مانعی دارد که قبر حسین را در هر جمعه پنج بار یا در هر روز یکبار زیارت کنی؟ عرض کردم: فدایت شوم، میان ما و او فرسنگهای بسیار فاصله است، حضرت فرمود: برو بالای بام، سپس به راست و چپ توجه کن، آنگاه سر بطرف آسمان بلند کرده، سپس به طرف قبله متوجه شده، می گوئی: السلام علیک یا ابا عبدالله، السلام علیک و رحمه الله و برکاته، (اگر چنین کردی) برای تو یک زیارت می نویسند، یک زیارت (معادل) یک حج و عمره است. (۲۷۱)

زیارت عاشورا را هر روز بخوانید

امام باقر علیه السلام فرمود: هر که حسین را در روز عاشورا زیارت کند به گونه ای که نزد او گریان شود، خداوند را ملاقات کند در حالی که ثواب یک میلیون حج و یک میلیون عمره و یک میلیون جهاد که ثواب هر حج و هر عمره و هر جهاد مانند ثواب کسی باشد که با پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام حج و عمره و جهاد نموده باشد، راوی گوید: عرض کردم: فدایت شوم، ثواب کسی که در شهرها و نواحی دور می باشد و نمی تواند در آن روز امام حسین بیاید چیست؟ حضرت فرمود: چون روز عاشورا شد به صحرا یا بر بلندی در خانه خود برو و در حالی که به حضرت اشاره می کنی، سلام نماید و تلاش کند در نفرین بر دشمنان حضرت، سپس دو رکعت نماز بخواند و این کار را قبل از ظهر انجام دهد؛ اهل خانه خود را نیز به گریستن بر حضرت دستور دهد، خود بگوید و جزع نماید، و اقامه عزا کند در خانه و یکدیگر را با حالت گریان ملاقات کنند، چون این اعمال را انجام دهند من ضامنم که خداوند متعال تمام این ثوابها را به او بدهد، راوی عرض کرد: فدایت شوم شما ضامن می شوید؟ حضرت فرمود: من ضامنم آن ثوابها را، آن گاه حضرت پس از یاد دادن زیارت عاشورا فرمود: اگر اینگونه حضرت را زیارت کنی، همانند ملائکه ای که زائر حسین هستند، حضرت را زیارت کرده ای و خداوند برای تو یک میلیون حسنه می نویسد، و یک میلیون گناه عفو می کند و یک میلیون درجه تو را بلند گردانده و همانند کسی باش که با امام حسین علیه السلام شهید گشته و در مقامات بلند ایشان شریک می گردی ... در ادامه حضرت فرمود: ای علقمه اگر بتوانی هر روز حسین را اینگونه زیارت کنی انجام ده که برای تو نماز آن ثوابها خواهد بود انشاء الله. (۲۷۲)

سیدالشهداء سه بار به دیدن این بانو آمدند

صاحب دارالسلام مرحوم محدث نوری می فرماید که حج مولی حسن یزدی، که مرد عابد و با تقوا و پاکیزه ای و از جمله کسانی است که در کنار قبر حضرت امیر علیه السلام مجاورت داشته، و حق همسایگی حضرت را بجا می آورد و در انجام عبادت بسیار پشتکار دارد، او از حاج محمد علی یزدی که مردی ثقه و امین بود نقل کرد که در یزد مرد صالح و فاضلی بود که به فکر آخرت خویش بود، شبها در مقبره ای خارج شهر یزد که مزار گویند می خوابید. این مرد همسایه ای داشت که از کودکی در مکتب و غیره با هم بودند، تا اینکه بعدها شغل عشاری (باج خواهی و پول زور گرفتن) را انتخاب کرد و تا آخر عمر هم چنین می بود. تا اینکه مرد و در همان مقبره مذکور نزدیک محلی که حاج محمد علی یزدی می خوابید او را دفن کردند، هنوز یک ماه نگذشته بود که حاج محمد علی او را در خواب دید، با حالت زیبا و سر حال از نعمت، او گوید: نزدش رفتم و به او گفتم: من اول و آخر و باطن و ظاهر کار تو را می دانم، تو از کسانی نبودی که در باطن نیکو باشی ولی ظاهرت بخاطر برخی جهات چون تقیه یا ضرورت و یا کمک به مظلوم، توجیه شود؟ و کار تو جز عذاب نتیجه ای نداشت، چگونه به این مقام رسیدی؟! آن مرد گفت: آری مسأله همانطور است که تو گفتی، من تا دیروز در سخت ترین عذاب بودم، تا اینکه همسر استاد اشرف آهنگر از دنیا رفت و او را در اینجا دفن کردند و اشاره کرد به مکانی که صد ذراع فاصله داشت و در همان شبی که او را به خاک سپردند، حضرت امام حسین علیه السلام سه بار به دیدن او آمدند، و در مرتبه سوم دستور فرمود: تا عذاب را از اهل این قبرستان بردارند، به این جهت حال من نیکو شد و در نعمت و وسعت قرار گرفتم، حاج محمد علی گوید: با تعجب از خواب بیدار شدم، استاد اشرف آهنگر را نمی شناختم و جای او را نمی دانستم، در میان بازار آهنگرها جستجو نمود تا استاد اشرف را پیدا کرد، از او پرسید، آیا شما همسر داری؟ گفت: داشتم، ولی دیشب فوت نمود و او را در فلاں جا دفن کردیم، و همان جایی را گفت که در خواب آن مرد به من نشان داد، از او پرسید: آیا همسر شما به زیارت امام حسین علیه السلام رفته بود؟ گفت: خیر، پرسید: آیا مصیبت حضرت را می نمود؟ گفت: خیر، پرسید: آیا او برای امام حسین مجلس مصیبت برپا می کرد؟ جواب داد: خیر، منظورت از این سؤالها چیست؟ آن مرد داستان خواب خود را بیان کرد و گفت می خواهم رمز آن ارتباط میان او و امام حسین را دریابم، استاد اشرف گفت: آن زن همواره به خواندن زیارت عاشورا مداومت داشت. (۲۷۳)

زیارت عاشورا بلا را دفع می کند

آیت الله حاج شیخ عبدالکریم یزدی حائری اعلی الله مقامه مؤسس حوزه علمیه قم می فرمود: در اوقاتی که در سامراء مشغول تحصیل علوم دینی بودم، در سامراء بیماری وبا و طاعونی شایع شد، و همه روزه عده ای می مردند، روزی در منزل استاد مرحوم سید محمد فشارکی اعلی الله مقامه بودم، جمعی از اهل علم نیز حضور داشتند، ناگاه مرحوم آقا میرزا محمد تقی شیرازی رحمه الله علیه که در مقام علمی مانند مرحوم فشارکی بود، تشریف آوردند و صحبت از بیماری وبا و شیوع آن شد. مرحوم میرزا فرمود: اگر من حکمی بکنم آیا لازم است انجام شود؟ همه اهل مجلس تصدیق کردند که آری ایشان فرمود: من حکم می کنم که شیعیان ساکن سامراء از امروز تا ده روز مشغول زیارت عاشورا شوند و ثواب آن را هدیه روح شریف نرجس خاتون والده ماجده حضرت حجة ابن الحسن صلوات الله علیه و علی آبائه نمایند، تا این بلا از آنان دور شود. اهل مجلس این حکم را به تمام شیعیان سامراء رساندند و همه مشغول زیارت عاشورا شدند، از افراد تلف شدن شیعیان متوقف شد و از میان شیعیان کسی نمی مرد، ولی همه روز عده ای از اهل سنت می مردند، و این مطلب بر همه آشکار شد، برخی از اهل سنت از شیعیانی که با آنها آشنا بودند می پرسیدند، چرا از شما شیعیان کسی تلف نمی شود؟ آنها می گفتند: ما زیارت عاشورا می خوانیم، آنها هم مشغول خواندن زیارت عاشورا شدند و بلا از آنها هم برطرف گردید، این جریان را شهید بزرگوار آیت الله دستغیب از علامه بزرگوار حضرت آقای شیخ حسن فرید گلیپایگانی از علمای طراز اول تهران نقل نموده اند.

زیارت عاشورا امید و پناهگاه علماء

حضرت آیت الله شیخ جواد ابن شیخ مشکور، از بزرگان علماء و فقهاء نجف اشرف و مرجع تقلید جمعی از شیعیان عراق بود که در سال ۱۳۳۷ رحلت نمود. آن مرحوم در شب ۲۶ ماه صفر سال ۱۳۳۶ در نجف اشرف در خواب حضرت عزرائیل را می بیند، پس از سلام از او می پرسد از کجا می آئی؟ می فرماید: از شیراز و روح میرزا ابراهیم محلاتی را گرفته ام، شیخ می پرسد: روح او در برزخ در چه حال است؟ می فرماید: در بهترین حالات و در بهترین باغهای عالم برزخ، خداوند هزار فرشته ماءمور کرده که از او فرمان می برند، گفتم: برای چه کاری شایسته چنین مقامی شده است؟ آیا بخاطر مقام علمی و تدریس و تربیت شاگرد؟ فرمود: نه، گفتم: بخاطر نماز جماعت و رساندن احکام به مردم؟ فرمود: نه، گفتم: پس برای چه؟ فرمود: جهت خواندن زیارت عاشورا. (مرحوم میرزای محلاتی در سی سال آخر عمرش زیارت عاشورا را هیچ روزی ترک نکرد و اگر روزی بخاطر بیماری یا امر دیگری نمی توانست بخواند، نایب می گرفته است). آن عالم بزرگوار از خواب برخاسته فردا به منزل آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی می رود و خواب خود را نقل می نماید، آیت الله شیرازی گریان می شود، علتش را می پرسند، می فرماید: میرزای محلاتی از دنیا رفته است و ایشان استوانه فقه بود، یکی گفت: این خوابی بوده که واقعیت آن معلوم نیست، ایشان فرمود: بله خواب است اما خواب شیخ مشکور است نه افراد معمولی، فردای آن روز بوسیله تلگراف خبر فوت میرزای محلاتی از شیراز به نجف اشرف می رسد و راست بودن آن خواب آشکار می گردد. این داستان را جمعی از فضلاء نجف اشرف از مرحوم آیت الله سید عبدالهادی شیرازی - ره - که در منزل آیت الله شیرازی و آمدن آیت الله مشکور و نقل خواب خود حضور داشته است نقل نمودند. (۲۷۴)

ای کاش امام حسین را زیارت می کردم ولی حج ...

معاویه ابن وهب یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام است، گوید بر امام صادق علیه السلام وارد شدم، دیدم حضرت مشغول نماز است، نماز که تمام شد حضرت در حال سجده مشغول مناجات شد و در آن عرضه می داشت: ای خدائی که ما را به کرامت و وصیت مخصوص گرداندی و به ما وعده شفاعت دادی و دانش گذشته و آینده را عطا نمودی و دلهای مردم را به طرف ما متمایل کردی، بیامرزم را و برادرانم را، و زوار قبر پدرم حسن صلوات الله علیه را، همانها که مال خرج می کنند و بدن خود را به زحمت می اندازند، تا به ما نیکی کنند، و به امید آنچه نزد تو است می باشند در رسیدگی به ما، و بخاطر شادی رساندن بر پیامبرت صلواتک علیه و اجابت دستور ما و به خشم آوردن دشمنان ما و تحصیل رضای تو، این کارها را می کنند، خدایا خود از جانب ما، با رضوان به آنها پاداش بده، شب و روز نگهدارشان باش، حضرت همینطور به دعا راجع به زوار و اولاد و خانواده آنها و ثواب آنها ادامه داد تا اینکه عرضه داشت: خدایا دشمنان ما، بر زوار بخاطر زیارت ایشان خرده گرفتند ولی اینها زیارت را رها نکردند، چون می خواستند با مخالفین ما مخالفت کنند. خدایا بر آن صورتهائی که خورشید تغییر داد، ترحم نما، خدایا بر آن گونه هایی که بر قبر ابی عبدالله نهاده شد ترحم نما، خدایا بر آن چشمهائی که اشکهایش به خاطر رحمت بر ما جاری شد ترحم نما، خدایا بر آن دلتهائی که به خاطر ما ناراحت و آتش گرفت ترحم نما، خدایا رحمت فرست بر آن ناله ای که برای ماست، خدایا آن بدنهای جانها را به تو می سپارم، تا در روز عطش بر سر حوض بهره مند کنی، وقتی مناجات حضرت تمام شد، عرض کردم: فدایت شوم، آنچه من از شما شنیدم اگر برای خدانشناسها می بود، گمان می داشتم که به آتش جهنم دچار نشوند؟! بخدا آرزو کردم که امام حسین را زیارت می کردم و حج نمی کردم! حضرت فرمود: تو که به او (سیدالشهداء) نزدیکی چرا او را زیارت نمی کنی؟ چرا زیارت را رها می کنی؟ عرض کردم: من نمی دانستم که مسأله به این عظمت است، حضرت فرمود: ای معاویه آنها که در آسمان برای زوار حسین دعا می کنند، از دعاگوهای در زمین بیشتند، ای معاویه زیارت را ترک مکن، هر که آن را ترک کند،

آنقدر حسرت می بیند که آرزو می دارد قبر حضرت نزد او می بود، آیا دوست نداری که خداوند تو را جزء کسانی ببیند که پیامبر و علی و فاطمه و ائمه علیهم السلام برایشان دعا می کنند؟ آیا دوست نداری که فردا جزء کسانی باشی که با آمرزش گناهان گذشته بر می گردند، و گناه هفتاد سال آنها بخشوده می شود؟ آیا دوست نداری که فردا جزء کسانی باشی که ملائکه با آنها مصافحه می کنند، آیا دوست نداری فردا جزء کسانی باشی که (از قبر) خارج می شوند و گناهی در پی ندارند، آیا دوست نداری فردا از کسانی باشی که پیامبر با او مصافحه می کند. (۲۷۵)

زیارت سیدالشهداء زیارت خداست

زید شحام گوید: به امام صادق عرض کردم: برای زائر قبر حسین چیست؟ حضرت فرمود: او همانند کسی است که خدا را در عرش زیارت کرده باشد، عرض کردم: کسی که یکی از شما را زیارت کند چه؟ حضرت فرمود: مثل کسی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را زیارت کرده باشد. (۲۷۶) مؤلف گوید: ویاللعجب چه عظمتی خداوند برای سیدالشهداء مقرر نموده است که زیارت او همانند زیارت خداوند است، اما زیارت سایر اهل بیت همانند زیارت پیامبر است.

فهرست ایام مخصوصه زیارت امام حسین طبق روایات، (گلچین ایام)

۱- روز عرفه، که ثواب یک میلیون حج دارد. ۲- روز اول ماه رجب که موجب آمرزش است. ۳- نیمه ماه شعبان ۴- شب نیمه ماه شعبان. ۵- روز عاشورا، که معادل زیارت خدا در عرش است ۶- شب قدر ۷- ماه رمضان ۸- شب اول رمضان ۹- شب آخر ماه رمضان ۱۰- نیمه رمضان ۱۱- شب بیست و سوم رمضان ۱۲- شب عید قربان ۱۳- شب عید فطر ۱۴- شب عاشورا ۱۵- اربعین امام حسین علیه السلام ۱۶- هر شب جمعه ۱۷- هر روز جمعه ۱۸- هر ماه ۱۹- هر سال ۲۰- هر روز از راه دور مؤلف گوید: انسان وقتی به این سفارشها دقت می کند، بخوبی احساس می کند، که ائمه اطهار علیهم السلام خواسته انداز هر فرصتی استفاده کنند، و مردم را از طریق سیدالشهداء که کشتی نجات و چراغ هدایت است به خدا نزدیک کنند، و بهترین ایام و اوقات سال را به توجه به امام حسین، آن هم با رفتن به زیارت حضرت، با آن مقدمات توصیه می کنند.

اگر از فضیلت زیارت سیدالشهداء بگویم، حج را رها می کنید

امام صادق علیه السلام فرمود: زیارت حسین برترین اعمال است. (۲۷۷) امام صادق علیه السلام فرمود: اگر مردم می دانستند که چه مقدار خیر در زیارت حسین وجود دارد، بر سر زیارت او با شمشیر قتال می کردند، و دارائی خود را برای زیارت حضرت می فروختند! (۲۷۸) موسی ابن جعفر علیه السلام فرمود: هر کسی حسین را با شناخت حق او (امامت) و ولایت، زیارت کند، کمترین ثوابی که به او می دهند این است که گناهان گذشته و آینده او را می آمرزند. (۲۷۹) امام رضا علیه السلام فرمود: هر که قبر اباعبدالله الحسین را در کنار فرات زیارت کند، مانند کسی است که خدا را بالای عرش زیارت کرده است. (۲۸۰) امام صادق علیه السلام فرمود: بخدا سوگند اگر من راجع به زیارت حسین برای شما حدیث بگویم، حج را رها می کنید و کسی حج بجا نمی آورد. (۲۸۱) رفاعه گوید: امام صادق بمن فرمود: امسال به حج نرفتی؟ عرض کردم: چیزی نداشتم که با آن حج بجا آورم، ولی روز عرفه نزد قبر حسین علیه السلام بود، حضرت فرمود: ای رفاعه بهره تو کمتر از اهل منی نبود. سپس فرمود: اگر نه این بود که خوش ندارم مردم حج را رها کنند، به تو حدیثی می گفتم که قبر حسین را هرگز رها نکنی. (۲۸۲)

فهرست فضیلت زیارت امام حسین طبق روایات

از آن جا که آوردن تمامی روایات وارده در فضیلت زیارت سیدالشهداء در گنجایش این کتاب نیست ، و از طرفی تا انسان ، انبوه صدها روایت را در این مورد نبیند، به اهمیت قیام عاشوراء در حفظ دین و عظمت اباعبدالله الحسین علیه السلام و عنایت ائمه اطهار علیهم السلام در محور قرار دادن امام حسین علیه السلام نسبت به دین را در نمی یابد، به ناچار فهرستی از آنچه در فضیلت مادی و معنوی زیارت امام حسین علیه السلام ذکر شده است ، آورده می شود. ۱- روزی را زیاد می کند. ۲- عمر را طولانی می کند. ۳- خطرات را دفع می کند. ۴- گناهان گذشته را و آینده را می آمرزد. ۵- می تواند پنجاه نفر را شفاعت کند. ۶- حاجت او کنار قبر مستجاب است . ۷- ملائکه برای زوار دعا می کنند. ۸- نام او را در اعلی علین می نویسند. ۹- هنگام خروج از خانه از گناه خارج می شود. ۱۰- ثواب هزار حج مقبول دارد. ۱۱- ملائکه ماءمور حفظ او و مالش هستند تا برگردد. ۱۲- روز قیامت خداوند بهترین حافظ اوست . ۱۳- در قدم اول آمرزیده و در قدمهای بعدی تقدیس می شود. ۱۴- به هر درهمی ده هزار درهم در دنیا و آخرت به او عوض می دهند. ۱۵- در قیامت همه آرزو می کنند از زوار حسین باشند. ۱۶- زوار حسین بر سفره های نور هستند در قیامت . ۱۷- زوار حسین در جوار پیامبر و علی و فاطمه هستند. ۱۸- زوار حسین چهل سال قبل از دیگران به بهشت داخل می شوند. ۱۹- خداوند مهمات دنیوی او را بر آورده می کند. ۲۰- زائر حسین شهید می میرد. ۲۱- ثواب دو ماه اعتکاف و روزه در مسجدالحرام را دارد. ۲۲- زیارت هر ماه حسین ثواب هزار شهید دارد. ۲۳- هر یک قدم که با پای پیاده بردارد موجب هزار حسنه و آمرزش هزار گناه و بالا- رفتن هزار درجه ، برای او می شود. ۲۴- هر قدم که پیاده بردارد ثواب آزاد کردن یک بنده از فرزندان اسماعیل دارد. ۲۵- هر یک روز اقامت نزد حضرت معادل هزار ماه است . ۲۶- هر قدم که می گذارد ثواب یک حج و هر قدم که بر می دارد ثواب یکی عمره دارد، به شرط آنکه بخاطر ریا و شنیدن مردم و بیهوده نباشد. ۲۷- زیارت سیدالشهداء ثواب هزار شهید از شهدای بدر دارد. ۲۸- زیارت سیدالشهداء ثواب هزار صدقه مقبوله دارد. ۲۹- و ثواب هزار روزه دار به او می دهند. ۳۰- و ثواب هزار بنده آزاد کردن دارد. ۳۱- زائر حسین اگر از اشقیاء باشد، جزء سعادت‌مندان نوشته می شود. ۳۲- ثواب آماده کردن هزار اسب با زین و لجام در راه خدا دارد. ۳۳- زیارت حسین ، زیارت خداست . ۳۴- ثواب هزار جنگ همراه با پیامبر مرسل یا امام عادل دارد. ۳۵- ثواب زیارت حسین قابل شمارش نیست . ۳۶- زیارت حضرت در عرفه ثواب یک میلیون حج و یک میلیون عمره دارد. ۳۷- زیارت حسین بهترین عمل است . ۳۸- خداوند به زائر حسین مباحات می کند. ۳۹- پیامبر و ائمه اطهار برای او دعا می کنند. ۴۰- پیامبر و ملائکه در قیامت با او مصافحه می کنند و با امام حسین محشور می شود. (۲۸۳) آری اگر در این روایات دقت کنید، در می یابید که خداوند متعال چگونه از امام حسین ، حمایت همه جانبه نموده است و هر چه داشته ، برای حضرت قرار داده است . رحمت و مغفرت را، بهشت را، شهادت را، نماز را، روزه را، حج را، جهاد را، روزی را، عمر را، اجابت را، شفا را، و هنوز زیارت حسین افضل است و بالاتر از این ، ملائکه را و دعای انبیاء و ائمه و مهمتر از همه اینکه حسین خون خداست و زیارت او زیارت خداوند جل جلاله . بوی بهشت می وزد از کربلای تو ای کشته ای که جان دو عالم فدای تو در حیرتم چه شد که نشد آسمان خراب وقتی شنید ناله وا غربتای تو رفتی بیاس حرمت کعبه به کربلا- شد کعبه حقیقی دل ، کربلای تو اجر هزار عمره و حج در طواف توست ای مروه و صفا به فدای صفای تو با گفتن رضا بقضائک بقتلگاه شد متحد رضای خدا با رضای تو تو هر چه داشتی بخدا دادی ای حسین فردا خداست جل جلاله جزای تو

زیارت حسین ، تمنای انبیاست

امام صادق علیه السلام فرمود: قبر حسین ابن علی صلوات الله علیه بیست ذراع در بیست ذراع ، گلستانی از گلستانهای بهشت است ، ملائکه از آنجا عروج می کنند. هیچ فرشته مقرب و پیامبر مرسل نیست مگر اینکه از خداوند درخواست زیارت حسین را می کند، گروهی فرود می آیند و گروهی بالا- می روند. (۲۸۴) امام صادق علیه السلام فرمود: روز قیامت منادی ندا می کند، شیعیان آل

محمد کجایند؟ گروهی بی شمار بر می خیزند که جز خدا عدد آنها را نمی داند، و در گوشه ای می ایستند، سپس منادی (دوباره) ندا می کند، زائرین قبر حسین کجایند؟ عده بسیاری بر می خیزند، به آنها گفته می شود، دست هر کس را که خواستید بگیرید و با خود به بهشت ببرید، آنها هر که را بخواهند می برند، به گونه ای که مردی می آید و به یکی از این زائرین می گوید: مگر مرا نمی شناسی؟ من همان هستم که فلان روز جلوی پایت برخاستم یعنی مرا هم شفاعت کن - آن زائر او را بی مانع داخل بهشت می کند. (۲۸۵)

زیارت امام حسین را سبک نشمارید

عالم بزرگوار علی ابن عبدالحمید نجفی که معاصر شهید اول می باشد در جلد اول کتاب انوار المضيئه آورده است که در عید فطر سال ۷۷۲ سید جعفر ابن علی نزد من آمد و از عموی پدرش سید حسن ابن ابی الفضائل نقل نمود که با جماعتی از فامیلها و یاران به خانه خدا مشرف شدیم، همراه ما عالمی بود بنام ابن تویه سوراوی، که احکام حج را به ما یاد می داد، روزی که ما در طواف بودیم مردی از اهالی یمن بنام اسعد ابن سعد، نزد ما آمد و سلام کرد و گفت: من مؤمنی هستم که با دیدن شما شاد شدم، و فکر می کنم از نعمت خداوند این بود که شما را ملاقات کردم، و این حج من با دیدن شما کامل خواهد شد، مرا هم شریک کنید بخاطر ثواب، به او گفتیم مرحبا به تو، تو از مائی و در سود و زیان با مائی، و با هم افعال حج را انجام می دادیم، پس از انجام مناسک، ما را قسم داد که به انبار او برویم، اول امتناع کردیم، اما با اصرار او رفتیم، با دیدن غلامان و مال و ثروت او فهمیدیم که مردی ثروتمند و متمکن است. پس از صرف غذا، درخواستیم که برویم، او به آن عالم گفت: دلم می خواهد اندکی نزد من بمانی که با شما کاری دارم، او نشست و ما رفتیم، بعدا آن عالم نیز آمد، نصف شب بود که ناگاه دیدیم آن عالم گریه می کند و فریاد می زند و اظهار ندامت می کند، گفتیم چه خبر است؟ گفت: شما را بخدا و به احترام این خانه کعبه، با من بیائید تا به نزد اسعد ابن سعد برویم، گفتیم: این کار امکان ندارد، چگونه در این دل شب با وجود این همه افراد دزد و بزهکار، خود را به خطر اندازیم. آن مرد گفت: اگر من به گردن شما حقی دارم و شما می خواهید پاداش مرا بدهید، الان وقت آن است، شما را به جدتان پیامبر اکرم که قبول کنید، آنقدر اصرار کرد که ما پذیرفتیم، بیشتر لباسهای غیر لازم را در آوردیم (از ترس دزدها) و با او راه افتادیم، در خانه اسعد ابن سعد که رسیدیم در زدیم، گفت: کیستید؟ گفتیم ما همان ساداتی هستیم که از عراق آمده و دوستان تو هستیم. گفت: مرحبا ولی سروران من، در این وقت می ترسم که در را باز کنم، فردا بیائید قدمتان روی چشم، گفتیم ما کار ضروری با تو داریم، کسی هم با ما نیست که از آن بترسی، با اصرار ما در را باز کرد، وارد شدیم، آن عالم با اسعد خلوت کردند، عالم شروع کرد به گریه و التماس کردن، و اسعد را به خدا و پیامبر و ائمه علیهم السلام قسم می داد، اما اسعد می گفت: هرگز انجام نمی دهم! سخن میان آنها طول کشید، ما به آن دو گفتیم ما را هم در جریان بگذارید، اسعد گفت: ای سروران من (دیروز) که شما از پیش من رفتید و با این عالم تنها شدم، به او گفتم: شما در عراق هستید و به زیارت امام حسین علیه السلام بسیار مشرف شده اید، ولی من دستم بخاطر دوری راه کوتاه است، در عوض من بسیار حج مشرف شده ام، دلم می خواهد که یکی از زیارتهای امام حسین خودت را با یک حج من معامله کنی؟ اما او نپذیرفت، تا اینکه در مقابل نه حج و چهار مثقال طلای قرمز راضی شد، و یک زیارت امام حسین را با نه حج و چهار مثقال طلا فروخت، و پول را هم گرفت و از هم جدا شدیم، الان آمده است و می خواهد معامله را فسخ کند، هر چه به او می گویم، علت فسخ چیست؟ جواب نمی دهد، من هم فسخ نمی کنم. به آن عالم گفتیم، علتش را بگو شاید فسخ کند، گفت: مرا معذورم دارید، گفتیم چاره ای نیست، گفت: من خوابیده بودم، در خواب دیدم که قیامت برپا شده و گروهی از مردم را به طرف بهشت و برخی را به طرف جهنم می کشند، من به طرف بهشت می رفتم، که به حوضی رسیدم که کناره آن در دسترس نبود، در آن ظرفهایی بود مثل ستاره های آسمان، جلو رفتم، ناگاه امیرالمؤمنین

منین علی ابن ابیطالب علیه السلام را دیدم که کنار حوض نشسته است ، عرض کردم : یا امیرالمؤمنین ، بنده شما و شیعه و دوستدار شما ، مرا سیراب نما ، حضرت فرمود: برو نزد فاطمه دختر پیامبر علیهما السلام نگاه کردم دیدم حضرتش نیز بر حوض نشسته است ، سلام کردم ، از من روی گردانید ، از طرف دیگر آمدم و سلام کردم ، باز روی گردانید ، عرض کردم : بانوی من ، من از دوستان و شیعیان فرزندان شما ، میگردانید ، آیا مگر تو نیستی که زیارت حسین را سبک شمردی؟! خداوند آنچه را گرفتی برکت ندهد ، از خواب برخاستم و مضطرب شدم ، همچنانکه می بینید ، الان از این مرد به خداوند بزرگ و پیامبر اکرم و ائمه معصومین درخواست می کنم که معامله را فسخ کند ، اسعد ابن سعد گفت : یاللعجب ، من قبل از شنیدن این جریان ، معامله را فسخ نمی کردم ، الان می خواهی فسخ کنم؟! من هرگز چنین نکنم اگر چه مثل کوههای مکه به من طلا بدهی ، هر چه اصرار کردیم فایده نداشت ، بیش از دو سال نگذشت که دارائی آن عالم نابود شد ، و بشدت فقیر شد و از مردم درخواست می کرد و خودش می گفت این به نفرین حضرت فاطمه صلوات الله علیها می باشد و به همان وضع مرد. (۲۸۶)

فدای لب تشنه ات یا حسین - این نعمت را غنیمت بشمارید

داود رقی گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم ، حضرت آب خواست وقتی نوشید ، دیدم که چشمان حضرت پر از اشک شد ، سپس فرمود: ای داود ، خدا لعنت کند قاتل حسین را ، هر بنده ای که آب بنوشد و یاد حسین کند و قاتل او را لعنت کند ، خداوند یک صد هزار حسنه برایش می نویسد و یکصد هزار گناه از او پاک می کند و یکصد هزار درجه او را بالا می برد ، و مثل کسی است که یکصد هزار بنده آزاد کرده و در قیامت خداوند او را با دل خنک محشور می گرداند. (۲۸۷) ای شه غرقه به خون ، غرقه خون بین دل ما را سوی ما بین که بسوی توبینم خدارا تو شه کشور ایجاد و شهانند گدایت چشم امید به سوی تو بود شاه و گدارا آب مهریه زهرا و تو لب تشنه دهی جان مصلحت بود ندانم چه در این کار قضا را از چه کشتند تو را تشنه لب اندر لب دریا ای لب لعل تو بخشیده حیات آب بقا را

تربت امام حسین داروی بزرگ است

امام صادق علیه السلام فرمود: خاک قبر حسین علیه السلام از هر بیماری شفا است! (۲۸۸) مؤلف گوید: احادیث در این موضوع بسیار زیاد و فراوان است ، امام صادق علیه السلام خود نیز برای محمد ابن مسلم که به شدت مریض شده بود ، شربتی که تربت امام حسین در آن بود ، فرستاد و او را شفا بخشید و فرمود: بخداوند یکتا سوگند که چنین نیست ، هیچکس از آن در حالی که معتقد باشد خدا به او نفع می دهد بر نمی دارد ، مگر اینکه خداوند به او سود می رساند. (۲۸۹) از ابوالحسن علیه السلام راجع به خوردن خاک سؤ ال شد ، حضرت فرمود: خوردن خاک حرام است ، مثل مردار و خون و گوشت خوک ، مگر خاک قبر حسین که در آن شفای هر دردی و امنیت از هر ترسی است . (۲۹۰) مؤلف گوید: شفاعت بودن تربت مطهر امام حسین علیه السلام ، امری است بسیار مجرب ، ولی افسوس که دست ما از این تربت کوتاه است ، تربت امام حسین ، بسیار محترم و گرامی است ، اهانت نمودن و نجس نمودن خطائی بزرگ است ، در برخی داستانها آمده است که تربت امام حسین علیه السلام در ایام عاشورا تبدیل به خون شده است ، بطوری که برای مردم محسوس بوده است . یکی از خواص تربت سیدالشهداء این است که اگر در نماز بعنوان مهر برداشته شود ، موجب قبولی نماز می گردد ، و به تعبیر روایت حجابها را پاره می کند.

ای که به عشقت اسیر خیل بنی آدمند

ای که به عشقت اسیر خیل بنی آدمند سوخته گان غمت با غم دل خرمند هر که غمت را خرید عشرت عالم فروخت با خبران غمت

بی خبر از عالمند یوسف مصر بقا در همه عالم توئی در طلبت مرد و زن آمده با درهمند تاج سر ابوالبشر خاک شهیدان دوست کاین شهدا تا ابد فخر بنی آدمند گشت چو کرب و بلا رایت عشقت بلند خیل ملک در رکوع پیش لوایت خمند خاک سر کوی تو زنده کند مرده را زانکه شهیدان او جمله مسیحا دمند هر دم از این تشنه گان گرتلبی بذل جان در قدمت جان فشان با قدمی محکمند در غم جسمت محب اشک نبارد چرا کاین قطرات عیون زخم تو را مرهمند

عاشورا شعار شیعه است، آن را زنده نگهدارید

پس از جریان عاشورا، ائمه اطهار علیهم السلام و به دنبال آن شیعیان ایشان، با تمام تلاش در حفظ دست آورد عاشورا تلاش نمودند. و عاشورا را بعنوان روز عزای آل محمد و روز مصیبت بزرگ اهل البیت معرفی کرده اند، تشویق و ترغیب در زیارت سیدالشهداء، و برقراری مجالس عزا و گریه و زاری بر حضرت، و طلب شفا از تربت پاک ایشان و مسائلی از این قبیل، نشانگر همین مسأله است. ائمه مکرر سفارش می کردند و خود نیز اقدام می کردند بر اینکه عزای حسینی، هر سال و هر چه با شکوه تر برگزار شود، و دستور دادند تا عاشورا بعنوان روز مصیبت و عزای عمومی اعلام شود و امام رضا علیه السلام فرمود: هر که روز عاشورا، کار کردن را رها کند - کار را تعطیل کند - خداوند نیازهای دنیا و آخرت او را برآورده کند، و هر که روز عاشورا را روز مصیبت و خون و اندوه و گریه قرار دهد، خداوند روز قیامت را روز شادمانی و سرور او قرار می دهد و بواسطه ما چشمش در بهشت روشن می گردد، و هر کس روز عاشورا را روز برکت نامد و برای منزل چیزی در آن روز ذخیره کند، در آن پس انداز برکت نبیند و روز قیامت با یزید و عییدالله و عمر ابن سعد - لعنهم الله - در درک اسفل محشور خواهد شد. (۲۹۱)

دشمنان دین با عاشورا مبارزه می کردند

و در مقابل ائمه اطهار علیهم السلام، بنی امیه و دشمنان نیز، روز عاشورا و محرم را روز خیر و برکت و شادی و سرور قرار دادند، و با شئونات عاشورا و سیدالشهداء به مقابله برخاستند، ۱- عبدالله ابن فضل هاشمی از امام صادق علیه السلام پرسید: ای پسر پیامبر، چرا عامه روز عاشورا را روز برکت نامیده اند؟ حضرت فرمود: وقتی حسین کشته شد، مردم برای خود شیرینی به یزید، شروع به نقل اخبار دروغ کردند و بخاطر آن جائزه می گرفتند و به این جهت آن را روز برکت شمردند، تا مردم از حزن و اندوه و گریه، به شادی و سرور و تبرک روی آورند، خداوند میان ما و آنها حکم کند. (۲۹۲) ۲- و در زیارت عاشورا می خوانیم که: خدایا این (عاشورا) روزی است که بنی امیه و فرزندان زن جگرخوار همان ملعون پسر ملعون، که به زبان پیامبرت در هر مکانی که پیامبر توقف نمود، لعنت شد، به این روز تبرک جستند. ۳- و یکی از کارهایی که دشمنان برای نابودی عاشورا و یاد سیدالشهداء انجام می دادند، مبارزه سرسخت حکومتی با مجالس عزاداری و زیارت امام حسین علیه السلام می باشد، ۴- و در روایت دیگری وقتی حضرت صادق علیه السلام به مسمع ابن عبدالملک فرمود: تو از اهل عراق هستی آیا به زیارت قبر حسین علیه السلام می روی؟ مسمع گوید: من مردی معروف هستم، و طرفداران خلیفه اطراف ما هستند، می ترسم گزارش دهند و مرا اذیت کنند. (۲۹۳) ۵- و یا نوه ابوحمزه ثمالی گوید: در آخر دوران بنی امیه به زیارت قبر حسین علیه السلام رفتم، ولی پنهان از اهل شام، تا اینکه به قبر رسیدم، در یک دهی پنهان شدم، تا اینکه نصف شب شد، در تاریکی نزد یک قبر آمدم، که مردی جلو آمد و گفت: اجر خود را بردی، برگرد، با ترس برگشتم، نزدیک اذان صبح که شد، نزد آن مرد رفتم و گفتم: چرا نزد قبر نروم، من از کوفه آمده ام، میان من و حضرت مانع مشو، من می ترسم صبح شود، و اهل شام مرا اینجا ببینند، و بکشند، آن مرد گفت: کمی صبر کن، زیرا موسی ابن عمران با هفتاد هزار فرشته به زیارت قبر حسین آمده است و منتظر طلوع فجر است، سپس به آسمان خواهند رفت، گفتم: شما کیستی؟ گفت: من از فرشتگان محافظ قبر حسین و استغفارکنندگان برای زوار او هستم، با شنیدن این سخن نزدیک

بودم عقل از سرم برود، بعد از طلوع فجر، به زیارت رفتم، کسی مانع من نشد، سلام کردم و بر قاتلین حضرت نفرین کردم، بعد از نماز صبح از ترس اهل شام به سرعت برگشتم. (۲۹۴) ۶- و امام سجاد علیه السلام به زائده که به زیارت قبر سیدالشهداء با تمام خطراتش اقدام می کرد، فرمود: چرا با وجود آن ارتباط نزدیک که با سلطان داری، به زیارت می روی، با وجود آنکه سلطان تحمل هیچیک از دوستان ما را و فضائل و حقوق ما را ندارد؟ زائده گفت: من بخاطر خدا و رسول این کار را می کنم و اعتنائی به خشم کسی ندارم، و هیچ سخنی در راه زیارت او برایم گران نیست! حضرت فرمود: تو را بخدا چنین است؟ عرض کردم: بخدا که همینگونه است، حضرت سه بار تکرار نمود من هم سه بار تکرار کردم، حضرت: سه بار فرمود: مژده باد تو را، مژده باد تو را، مژده باد تو را، سپس حضرت حدیثی را در این رابطه به وی تذکر داد. (۲۹۵) در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام به محمد ابن مسلم که از فقهاء بزرگ اصحاب حضرت است فرمود: آیا به نزد قبر حسین علیه السلام می روی؟ عرض کرد: آری ولی با ترس و لرز، حضرت فرمود: هر چه ترس و دلهره بیشتر باشد، ثواب هم بیشتر است و سپس حضرت شروع فرمود در بیان ثواب زیارت حضرت از روی دلهره. (۲۹۶) ۸- و امام صادق علیه السلام به معاویه ابن وهب فرمود: زیارت قبر حسین علیه السلام را به خاطر ترس رها مکن. (۲۹۷) الحدیث و زینب کبری سلام الله علیها وقتی هنگام عبور از کنار اجساد، حضرت سجاد را در آن حال سخت دید، فرمود: قبر پدر شما سیدالشهداء اثرش کهنه نمی شود و با گذشت شب و روز از بین نمی رود، پیشوایان کفر و پیروان گمراهی، سخت تلاش می کنند تا اثر قبر را نابود کنند ولی جز ظهور بیشتر و بالارفتن امر او اثری نخواهد داشت. (۲۹۸)

متوکل عباسی مرقد مطهر سیدالشهداء را ویران نمود

مخالفین اهل البیت که از اجتماع و ازدحام جمعیت زوار در کنار مرقد ابی عبدالله الحسین نگران بودند! سعی در نابودی آن می گماشتند. بار اول هارون الرشید بود که چون ازدحام جمعیت زوار را در کنار مرقد سیدالشهداء دید، دستور داد تا آن مرقد مطهر را ویران کردند و زمین را شخم زدند. پس از هارون، متوکل خلیفه عباسی بود که گفته اند هفده بار قبر مطهر را ویران نمود زیرا هر بار که خراب می کردند، شیعیان پس از مدتی آن را از نو برپا می کردند، روز به روز بر جمعیت زوار افزوده می شد! به گونه ای که متوکل اعلام نمود، خلیفه بیزار است از کسی که به زیارت کربلا- رود، و تمام اراضی کربلا- را به آب بست، طبق روایتی، مردی بنام دیزج که یهودی بود، قبر را شکافت، بوریای تازه ای که بنی اسد آورده بودند، دید که تازه است و جسد مطهر سیدالشهداء بر روی آن است ولی به متوکل نوشت که قبر را نبش کردم، اما چیزی نیافتم. آری کربلا شعار شیعه است، عاشورا پرچم اسلام است، و تا عاشورا هست، اسلام هم هست، و تا شیعه باقیست، عاشورا هم پرشور و با صلابت ادامه دارد.

اهل بیت پیامبر و عزاداری سیدالشهداء

ما عزادار حسینیم امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمود: ای زاراء، آسمان چهل صبح بر حسین خون گریست، زمین چهل بامداد با سیاهی بر حسین گریست، خورشید چهل بامداد با کسوف و قرمزی گریست، کوهها پاره پاره شد، دریاها منفجر شد و ملائکه چهل صبح بر حسین گریستند. هیچ زنی از ما (اهل البیت) خضاب نکرد، آرایش نکرد و زینت ننمود مگر وقتی که سر عبیدالله ابن زیاد را آوردند (در زمان امام سجاد، عبیدالله توسط سپاه مختار کشته شد، و سر او را نزد حضرت سجاد فرستادند) هیچ زنی از ما (اهل البیت) خضاب نکرد، آرایش نکرد و زینت ننمود مگر وقتی که سر عبیدالله ابن زیاد را آوردند (در زمان امام سجاد، عبیدالله توسط سپاه مختار کشته شد و سر او را نزد حضرت سجاد فرستادند) و ما زلنا فی دمعاً بعده، ما همواره بعد از حسین گریان اوئیم، جد من (امام سجاد) هر گاه حسین را یاد می کرد چنان می گریست که محاسن حضرت از اشک پر می شد، هر که می دید نیز دلش می سوخت و گریان می شد. الحدیث ای ز داغ تو روان خون دل از دیده حور بی تو عالم همه ماتمکده تا نفخه صور

دیده ها گو همه دریا شو و دریا همه خون که پس از قتل تو منسوخ شد آئین سرور جان فدای تو که از حالت جانبازی تو در طف ما ریه از یاد بشد شور نشور قدسیان سر به گریبان به حجاب ملکوت حوریان دست به گیسوی پریشان زقصور غرق دریای تحیر ز لب خشک تو نوح دست حسرت به دل از صبر توایوب صبور مرتضی با دل افروخته لا حول کنان مصطفی با جگر سوخته حیران و حصور

امام صادق علیه السلام جلسه روضه خانگی بر پا می کند

ابوهارون گوید: نزد امام صادق علیه السلام رفتم حضرت فرمود: ای ابا هارون، برایم (از مصیبت) حسین بخوان، من شروع کردم شعری خواندن حضرت فرمودند: همچنانکه خودتان می خوانید، همچنانکه در سر قبر او می خوانید، (معلوم می شود که در زمان امام صادق علیه السلام مجالس روضه آنهم با شور و حال رائج بوده است) یعنی با سوز و حال بخوان، من هم شروع کردم بخواندن یک شعر خواندم، حضرت گریان شد، من ادامه ندادم، حضرت فرمود: بگذر، سپس فرمود: برایم بیشتر بخوان برایم بیشتر بخوان، من ادامه دادم، حضرت گریست، بانوان نیز مضطرب شدند و شور گرفتند، وقتی آرام شدند حضرت گویا (بعنوان جایزه و پاداش به این مداح اهل البیت) فرمود: ای ابا هارون هر که برای حسین شعر بگوید و ده نفر را بگریاند بهشت برای اوست، سپس حضرت تعداد را یکی یکی کم نمود تا اینکه فرمود: هر که برای حسین شعر بگوید و یک نفر را بگریاند، بهشت برای اوست، سپس فرمود: هر که حسین را یاد کند و گریان شود، بهشت برای اوست. (۲۹۹) مؤلف گوید: این حدیث شریف نکات ارزنده ای در بردارد و شیعیان را تشویق می کند، تا هر چه می توانند جلسه روضه تشکیل دهند، شعرا تا می توانند در رثای حضرت شعر بسرایند، مردم به یاد حضرت باشند و بگریند، مداحان اهل البیت در جلسات با شور و حال، روضه بخوانند، و سعی کنند مردم را در مصیبت سیدالشهداء منقلب کنند و بگریانند، و از روایات بدست می آید که این روش اهل بیت علیهم السلام بوده است و از فرصتهای گوناگون برای اقامه عزای سیدالشهداء استفاده می کردند گاهی که مداحان همانند ابی عماء متشد و یا جعفر ابن عفان و یا عبدالله ابن غالب و یا ابی هارون مکفوف و یا دعبل خزاعی بر امام صادق علیه السلام و امام رضا وارد می شدند، حضرت می فرمود: برایم روضه حسین را بخوان.

با حضرت فاطمه هم ناله شوید

امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ چشمی نزد خداوند و هیچ اشک چشمی نیست که جاری شود؛ و هیچ گریه کننده ای نیست که بر حسین بگرید مگر اینکه به حضرت فاطمه کمک می دهد، به رسول الله صله داده، حق ما را ادا کرده است، در روز قیامت تمام مردم گریان هستند مگر گریه کنندگان بر جدم حسین، که چشمشان روشن است و مژده به آنهاست و شادی در صورت آنها نمایان است، و این در حالی است که مردم در اضطراب هستند، اما آن ها در امانند، از مردم اعراض می شود ولی اینها با حسین در زیر عرش و در سایه عرش هم صحبت هستند، از سختی حساب واهمه ندارند، به آنها می گویند: وارد بهشت شوید، اما آنها هم صحبت و همنشینی با حسین را بر بهشت ترجیح می دهند. (۳۰۰)

عظمت مصیبت ابا عبدالله الحسین

ابونصیر گفت: نزد امام صادق علیه السلام با حضرت سخن می گفتم، که پسری وارد شد، حضرت به او فرمود: مرحبا خوش آمدی و او را بوسید و به آغوش گرفت و گفت: خداوند تحقیر کند، کسی که شما را حقیر کرد و انتقام بگیرد از آنکه شما را تنها گذارد و یاری نکرد، خدا لعنت کرد کسی که شما را کشت، خداوند ولی و یاور و نگهدار شماست، چقدر بانوان و پیامبران و

صدیقین و شهداء و ملائکه آسمان گریستند؟! سپس حضرت گریست و فرمود: ای ابا بصیر: وقتی چشمم به فرزندان حسین می افتد، بخاطر آنچه بر آنها و پدرشان رفته، بی اختیار می شوم، ای ابابصیر همانا (حضرت) فاطمه علیها السلام بر او می گرید و فریاد می زند، به گونه ای که جهنم زبانه می کشد، و اگر نه این بود که نگهبانان جهنم آن را مهار می کنند، اهل زمین را به آتش می کشید. دریاها از ناله حضرت فاطمه نزدیک است به تلاطم افتد، ملائکه و اهل عرش و اطراف آن بر حسین گریه و زاری میکنند صدای ملائکه به تقدیس بلند می شود تا مبادا بر اهل زمین (عذاب) رسد، اگر یکی از آن صداها به زمین رسد همه را نابود و کوهها را تکه تکه و زمین را متزلزل می کند. ابوبصیر گوید: عرض کردم، فدایت شوم این امر بسیار عظیم است! حضرت فرمود: عجیب تر از آن هم هست تا نشیدی سپس فرمود: یا ابابصیر اما تحب ان تکون فیمن یسعد فاطمة علیها السلام. آیا نمی خواهی در میان کسانی باشی که فاطمه را یاری می دهند (در عزاداری) ابوبصیر گوید: با شنیدن این سخن چنان گریه ام گرفت که قدرت بر سخن گفتن نداشتم، حضرت نیز نتوانست با من سخن گوید، و رفت به محل نماز تا به نیایش پردازد، من از نزد ایشان با آن حال بیرون آمدم، میل به غذا نداشتم، خوابم نبرد، فردا را از خوف روزه گرفتم، و نزد حضرت صادق آمدم، وقتی آرامش حضرت را دیدم، من نیز آرام گرفتم. (۳۰۱) در روایات دیگری امام صادق فرمود: هزار پیامبر و هزار صدیق و هزار شهید و یک میلیون از کربویان حضرت فاطمه را در گریه یاری می دهند حضرت ناله ای سر می دهد که هیچ فرشته ای در آسمانها نمی ماند مگر اینکه از صدای حضرت گریان می شود و پیامبر حضرت را آرامش می دهد. (۳۰۲)

سیدالشهداء اشک هر مؤمن

امیرالمؤمنین به سیدالشهداء نگاه نمود و فرمود: ای اشک هر مؤمن، امام حسین عرضه داشت: من ای پدر؟ حضرت فرمود: آری. (۳۰۳) امام صادق علیه السلام فرمود: حسین اشک هر مؤمنی است. (۳۰۴) امام حسین علیه السلام نیز فرمود: من کشته گریه ام، هیچ مؤمنی مرا یاد نمی کند مگر اینکه گریان شود. (۳۰۵) مگو که پیکر شاه شهید غسل نیافت که هم زخون گلو غسل و هم وضو دارد قتل گریه بود نور چشم پیغمبر کسی مضایقه کی آب چشم از او دارد

فضائل گریه کنندگان بر سیدالشهداء

در مصیبت امام حسین باید ضجه و ناله و بی تابی کرد امام صادق علیه السلام به مسمع ابن عبدالملک فرمود: ای مسمع تو از اهل عراق هستی آیا به زیارت قبر حسین علیه السلام می روی؟ مسمع گوید: عرض کردم، من مردی معروف هستم، طرفداران خلیفه اطراف ما هستند، می ترسم گزارش دهند و مرا اذیت کنند، حضرت فرمود: آیا مصائب سیدالشهداء را یاد می کنی عرض کردم: آری، حضرت فرمود: بی تابی می کنی؟ عرض کردم: آری بخدا سوگند، چنان متاثر و گریان می شوم، که خانواده من آن را در من مشاهده کرده، از غذا خوردن می افتم، حضرت فرمود: خدا اشک تو را رحمت کند. تو از کسانی هستی که اهل جزع بر ما اهل بیت می باشند، بخاطر خشنودی ما خوشحالد و برای ناراحتی ما ناراحتند... بدان که هنگام مرگ، پدران ما خواهی دید که ملک الموت را برای تو سفارش می کنند، و بشارتی که بتو می دهند برتر است، ملک الموت بر تو از مادر دلسوز نسبت به فرزندش مهربان تر خواهد بود، سپس حضرت گریست، من هم گریان شدم سپس پس از جملاتی فرمود: هر که بخاطر دلسوزی بر ما و آنچه بر سر ما آمد گریان شد، خداوند قبل از خارج شدن آن اشک بر او ترحم می کند، و چون بر گونه اش جاری شود، اگر یک قطره از آن اشکها در جهنم افتد، حرارت جهنم را از بین ببرد به گونه ای که حرارتی در آن نماند. (۳۰۶) الحدیث امام صادق علیه السلام فرمود: هر چیزی ثواب (مشخصی) دارد جز اشک برای ما، (۳۰۷) (که ثواب آن اندازه ندارد).

بر مثل حسین باید گریه کنند

ابراهیم ابن ابی محمود از امام رضا علیه السلام روایت کند که حضرت فرمود: اهل جاهلیت در ماه محرم جنگ و خونریزی را حرام می دانستند، اما این مردم خون ما را (در کربلا) حلال دانستند و احترام ما را نگه نداشتند و اطفال و زنان ما را اسیر نموده ، خیمه های ما را آتش زدند و اموال ما را به غارت بردند و درباره ما احترام رسول الله صلی الله علیه و آله را مراعات نکردند، سپس فرمود: روز قتل حسین علیه السلام اشک از چشמהای ما جاری نمود و پلک چشמהای ما را مجروح ساخته و عزیز ما را در کربلا ذلیل نمود و غصه و بلا- را برای ما تا قیامت به ارث نهاد، پس بر مثل حسین باید گریه کرد، همانا گریه بر حسین گناهان را پاک می کند. سپس حضرت فرمود: پدرم (موسی بن جعفر علیه السلام) وقتی ماه محرم می آمد، کسی حضرت را خندان نمی دید، پریشانی بر حضرت غلبه می کرد، تا اینکه روز عاشورا میشد، آنروز روز مصیبت و غصه و گریه او بود، و می فرمود: امروز روز شهادت حسین است . (۳۰۸)

همه موجودات بر سیدالشهداء گریستند

امام باقر علیه السلام فرمود: انسان و جن و پرنده و وحوش بر حسین ابن علی گریستند و اشکشان جاری شد. (۳۰۹) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پدر و مادرم فدای حسین باد که در پشت کوفه کشته می شود، گویا می بینم . حیوانات وحشی را که کنار قبر او گردن کشیده اند و شب تا صبح بر او می گریند و نوحه می کنند، وقتی آن زمان شد، مبادا که جفا کنید (یعنی شما از حیوانات وحشی کمتر نباشید، شما هم گریان باشید). (۳۱۰) در غمت اعین و اشیاء همه از منطق کون هر یکی مویه کنان بر دگری نوحه سراسر رفت بر عرشه نی تا سرت ای عرش خدا کرسی و لوح و قلم بهر عزای توبیاست گریه بر زخم تنت چون نکند چشم محب ای شه کشته که بر زخم تنت گریه دواست ای حسینی که تویی مظهر آیات خدا این صفت از پدر و جد تو در جوهرتست زینب غم زده چون دید سرت بر نی گفت : آنکه باید به اسیری برودخواهر تست ای که در کرب و بلا بی کس و یارو گشتی چشم بگشا و بین خلق جهان یاور تست ای حسینی که به هر کوی عزای تو پیاست عاشقان را نظری در دم جانپور تست

این جوان کشته می شود و هیچکس او را یاری نمی دهد

راوی گوید: نزد امیرالمؤمنین رفتیم ، دیدم حسین علیه السلام کنار حضرت نشسته است ، حضرت با دست بر کتف امام حسین زده فرمود: این (جوان) کشته میشود و هیچکس او را یاری نمی کند، عرض کردم : یا امیرالمؤمنین آن زمان چه زندگی بدی خواهد بود (که کسی پسر پیامبر را یاری ندهد) حضرت فرمود: این کار خواهد شد. در حدیث دیگری امیرالمؤمنین به امام حسین علیه السلام فرمود: یا ابا عبدالله تو از پیش الگو بوده ای ! امام حسین عرض کرد: فدایت گردم ، حال من چیست ! حضرت فرمود: چیزی می دانی که دیگران جاهلند، و بزودی عالم از علم خود بهره ور می شود، پسر من قبل از اینکه حادثه بیاید بشنو و بینا باش ، سوگند به آنکه جانم در دست اوست ، بنی امیه خون تو را می ریزند اما نمی توانند تو را از دینت سست کنند و از یاد خدا غافل نمایند، امام حسین علیه السلام عرض کرد: بخدائی که جانم به دست اوست همین مرا بس است (که دینم محکم و پابرجا می ماند) به آنچه خدا نازل نموده اعتراف می کنم ، سخن پیامبر را تصدیق دارم و گفته پدرم را تکذیب نمی کنم . (۳۱۱)

پیشگویی حضرت امیر علیه السلام و سؤال سعد

امیرالمؤمنین علیه السلام برای مردم خطبه می خواند و می فرمود: از من بپرسید قبل از اینکه مرا نیابید، بخدا سوگند از هیچ خبر

گذشته و با آینده نمی پرسید مگر اینکه به شما خبر می دهم . سعد ابن ابی وقاص (از کسانی است که با حضرت علی علیه السلام بیعت نکرد) برخاست و (گویا از روی استهزاء) گفت : یا امیرالمؤمنین ، سر و ریش من چند عدد مو دارد! حضرت فرمود: بخدا سوگند، سؤالی کردی که دوستم پیامبر به من خبر داده بود از این سؤال تو، (بدان) که در سر و ریش تو موئی نیست مگر اینکه در بیخ آن شیطانی نشسته است و (و چون گفتن تعداد موی سر و ریش آن شخص برای او قابل تصدیق نبود، حضرت نشانه ای داد تا بداند حضرت راست می گوید، لذا فرمود) در خانه تو بزبچه ای است که پسر حسین را میکشد، راوی گوید: عمر پسر سعد در آن موقع طفلی بود که بر زمین می خزید. (۳۱۲)

خوشا به حال عزاداران سیدالشهداء

۱- امام صادق علیه السلام به فضیل فرمود: آیا جلسه دارید و حدیث بازگو می کنید؟ (یعنی اهل جلسه و مذاکره احادیث اهل بیت هستید؟) عرض کرد: آری حضرت فرمود: من آن جلسه ها را دوست می دارم ، امر ما را (ولایت ما را) زنده کنید، خدا رحمت کند کسی را که امر را زنده کند، ای فضیل کسی که یاد ما کند، یا نزد او یاد ما شود و چشمهایش گریان شود، گرچه بمقدار بال مگسی باشد، خداوند گناهان او را می آمرزد، هر چند به مقدار کف دریا باشد. (۳۱۳) ۲- امام صادق علیه السلام فرمود: هر گریه و بی تابی در هر چیزی مکروه است ، مگر گریه بر حسین ابن علی علیهما السلام که در آن پاداش می باشد. (۳۱۴) ۳- امام رضا علیه السلام : به ریان ابن شیب فرمود: ای پسر شیب اگر خوشحال می شوی که ثوابی همانند ثواب کسانی که با حسین شهید شدند داشته باشی ، هرگاه آنها را یاد کردی بگو: یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما . ای کاش من با شما بودم و به رستگاری بزرگ نائل می شدم . (۳۱۵) ۴- امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس که یاد ما نزد او شود، و از چشمهای او اشک سرازیر شود، گرچه به مقدار بال مگسی باشد، خداوند گناهان او را می آمرزد هر چند بمقدار کف دریا باشد. (۳۱۶) ۵- امام رضا علیه السلام به ریان ابن شیب فرمود: ای پسر شیب اگر برای چیزی گریان می شوی برای حسین ابن علی گریان شو، که او را مانند گوسفند سر بریدند، و با او دوازده نفر از خاندان او بود که روی زمین همانند نداشتند، و آسمانهای هفتگانه و زمینها بر او گریستند - تا آنجا که فرمود: ای پسر شیب اگر بر حسین گریه کنی ، به گونه ای که اشکهایت بر گونه ات سرازیر شود، خداوند تمام گناهان تو را، کوچک باشد یا بزرگ ، کم باشد یا زیاد می آمرزد. (۳۱۷) الحدیث ۶- و از حضرت رضا علیه السلام روایت است که در حدیثی فرمود: بر همانند حسین باید گریه کنندگان ، همانا گریه بر حسین ، گناهان بزرگ را پاک می کند. (۳۱۸)

عظمت قتل و شهادت سیدالشهداء

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی جبرئیل به نزد پیامبر اکرم آمد و خبر کشته شدن حسین علیه السلام را داد، حضرت رسول ، دست علی علیه السلام را گرفت و مدتی از روز با حضرت تنها بود، و هر دو به گریه افتادند، هنوز جدا نشده بودند که جبرئیل نازل شد و گفت : خداوندتان به شما دو نفر سلام می رساند و می فرماید: بر شما لازم کردم که صبر کنید! حضرت فرمود: پس صبر می کنیم . (۳۱۹) دیده ها گو همه دریا شو و دریا همه خون که پس از قتل تو منسوخ شد آئین سرور مرتضی با دل افروخته لا حول کنان مصطفی با جگر سوخته حیران و حصور

سیدالشهداء مقتدای انبیاء است

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند پیامبری را برای گروهی فرستاد، آن گروه بر پیامبر مسلط شدند، پوست صورت و سر او را کردند، از جانب خداوند، فرشته ای نزد او آمد و گفت : پروردگارت به تو سلام می رساند و می فرماید: آنچه با تو انجام شده

دیدم ، خداوند مرا تحت اختیار شما قرار داده است ، هر چه خواهی فرمان ده ، آن پیامبر گرامی فرمود: لی بالحسن اسوه ، من به حسین اقتدا و پیروی می کنم . (۳۲۰)

عظمت مصیبت سیدالشهداء به خاطر عظمت شخصیت حضرت است

مؤلف گوید: عظمت مصیبت و مظلومیت سیدالشهداء که زمین و زمان را در عزا فرو برده است ، باید در وجود مقدس و مطهر اباعبدالله الحسین علیه السلام جستجو کرد. علیرغم آنکه بسیاری عظمت مصیبت آن امام مظلوم را، در شدت و فجیع بودن مصائب وارده بر حضرت می دانند، عظمت مصیبت در این است که شخصیت والا و بی همتای عالم اسلام به دست تبهکارانی مثل یزید به شهادت می رسد، بزرگی مصیبت حضرت ، رابطه مستقیم با عظمت شخصیت حضرت دارد، شما می دانید که اهانت به یک مرجع تقلید، دهها بار سنگین تر و بزرگتر است از ضرب و شتم ، افراد عادی ، چرا که اهانت به یک مرجع و یا عالم دینی ، اهانت به فرد نیست ، اهانت به مرجعیت و دین و یک ملت است ، شهادت سیدالشهداء، اهانت به دین بود، اهانت به پیامبر بود، اهانت به خداوند بود، کسی می تواند پی به عظمت مصیبت سیدالشهداء ببرد که هرچه بیشتر پی به شخصیت والای سیدالشهداء برده باشد، بیهوده نیست که امام زمان در زیارت ناحیه می فرماید. بجای اشک ، بر تو - ای حسین - خون می گریم ، زیرا حضرت بهتر از هر کس ، پی به عظمت سیدالشهداء و به دنبال آن به عظمت مصیبت حضرت ، خواهد برد. پس سعی کنید ای عزیزان ، هر چه بیشتر، نسبت به اهل البیت مخصوصا اباعبدالله الحسین معرفت پیدا کنید، که در این صورت ، از صمیم دل معزون می شوید، و بی اختیار دل می شکنند و اشک چشم جاری می شود و چه ارزشمند است آن اشکی که از روی معرفت جاری گردد.

عزاداری و حوش بیابان در عزای حسینی

شهید بزرگوار آیت الله دستغیب ره می فرماید: عالم کامل و بزرگوار و صاحب کرامات و مقامات آخوند ملازین العابدین سلماسی اعلی الله مقامه گوید: از سفر زیارت حضرت رضا علیه السلام مراجعت کردیم ، عبور ما به کوه الوند که نزدیک همدان است افتاد، فصل بهار بود، در آنجا پیاده شدیم ، همراهان مشغول برافراشتن خیمه بودند، و من به دامنه کوه نگاه می کردم . ناگاه چشمم به چیزی افتاد، دقت کردم پیرمرد محاسن سفیدی را دیدم که عمامه کوچکی بر سر داشت و بر سر سکوئی نشسته که چهار ذرع بلندی داشت و بر دور آن سنگهای بزرگی چیده که جز سر او چیزی معلوم نبود نزدیک او رفتم و سلام کردم و مهربانی نمودم ، به من انس گرفت و از جای خود پائین آمد و به من گفت : که از گروه ضاله نیست (از دراویش و صوفیه نیست) که بخاطر فرار از تکالیف عمده ، نامهای گوناگون بر خود گذارده و به اشکال عجیبه بیرون می آیند، بلکه او دارای خانواده و اولاد بوده و پس از منظم کردن امور آنها برای فراغت در عبادت از آنها کناره گیری کرده است ، نزد او نیز رساله های عملیه علماء آن زمان بود و هیجده سال بود که آنجا اقامت داشت ، از او درخواست کردم از امور شگفت که مشاهده کرده برای من بیان کند، او گفت : ماه رجب بود که من به اینجا آمدم ، پنج ماه و اندی گذشت ، شبی مشغول نماز مغرب بودم ناگاه صدای ولوله عظیمی آمد و آوازهای غریبی شنیدم ، ترسیدم و نماز را تخفیف دادم ، نگاه کردم ، دیدم بیابان پر شده از حیوانات مخالف یکدیگر مثل شیر و آهو و گاو کوهی و پلنگ و گرگ ، جمع شده اند و با صدای عجیبی فریاد می زنند و دور من جمع شده و سرهای خود را به طرف من بلند نمودند، با خود گفتم : دور است که سبب اجتماع این وحوش و درندگان که با هم دشمن هستند، برای دریدن من باشد، زیرا به خود حمله نمی کنند، فهمیدم این اجتماع برای امری بزرگ و حادثه ای عجیب است ، خوب که دقت کردم بخاطر آمد که امشب شب عاشورا است و این فریاد و فغان برای مصیبت حضرت سیدالشهداء است ، وقتی مطمئن شدم ، عمامه از سر برداشتم و بر سر زدم و خود را میان آنها انداختم و صدا زدم ، حسین حسین ، شهید حسین ، و مانند این کلمات می گفتم ، حیوانات در وسط خود

جائی برایم خالی کردند و دور من حلقه زدند، بعضی سر بر زمین می زدند، و بعضی خود را در خاک می انداختند تا اذان صبح، سپس حیواناتی که وحشی تر بودند زودتر و دیگران بعدا رفتند تا همگی متفرق شدند و از آن سال تا به حال که مدت هیجده سال است این کار عادت ایشان است، به گونه ای که عاشورا بر من مشتبّه می شود، از اجتماع آنها در این محل، می فهمم که عاشورا است. (۳۲۱) سپس شهید بزرگوار از جناب آقای حاج شیخ حسن مولوی آن مرد ثقه با فضیلت نقل می فرماید که ایشان از جانب حاج سید محمد رضوی کشمیری نقل می کند که در کشمیر در دامنه یک کوه، حسینیّه ای است که هر ساله ایام عاشورا در آن اقامه عزای حضرت سیدالشهداء می شود، از شب اول محرم از بیشه نزدیک حسینیّه شیری می آید، می رود بالای پشت بام (که از دامنه کوه طبعاً صعود به آن آسان است) و سرش را از روزنه ای که بخاطر روشنائی و تهویه مقداری باز است، داخل می کند و عزاداران را می نگرد و قطرات اشک او پشت سر هم می ریزد تا شب عاشورا هر شب این کار را انجام می دهد، و پس از پایان مجلس می رود. و فرمود: در این قریه اول محرم هیچگاه مشتبّه و مورد اختلاف نمی شود. (۳۲۲)

خوشا به حال برپاکندگان مجالس حسینی

پیامبر اکرم به حضرت فاطمه علیهاالسلام خبر شهادت امام حسین را دادند، حضرتش سخت گریان شدند، پرسیدند: ای پدر این واقعه چه وقت خواهد بود؟ حضرت فرمود: وقتی که من و تو و علی هیچکدام نباشیم، با شنیدن این خبر، گریه زهرای مرضیه شدید شد، و عرضه داشت: ای پدر، چه کسی بر او می گیرد و اقامه عزا می کند؟ حضرت فرمود: ای فاطمه زنان امت من بر زنان اهل البیت گریه می کنند و مردان آنها بر مردان اهل بیت، و این عزاداری را طایفه ای پس از طایفه دیگر هر سال تجدید می کنند، چون روز قیامت شود من مردان آنها را شفاعت می کنم و تو زنهای آن ها را، و هر که در مصیبت حسین گریه کرده است، دستش را گرفته به بهشت می بریم، سپس فرمود: ای فاطمه هر چشمی در قیامت گریان است، جز چشمی که بر حسین گریسته باشد. (۳۲۳)

تذکرات مخلصانه به عزاداران سیدالشهداء

مؤلف گوید: در اینجا بجاست که به شیعیان اهل البیت علیهم السلام مطالبی را در رابطه با جلسات عزاداری تذکر بدهیم. ۱- به مجالس روضه و عزاداری، هر چه بیشتر اهمیت دهید، مبدا که آن مجالس را تحقیر کنید و کم ارزش و بی رونق قرار دهید، چرا که هر مسلمانی امروز باید بداند، که رمز بقاء دین و مکتب اهل البیت در اقامه همین مجالس است، همین جلسات کوچک و بزرگ که در کوچه و محله و بازار بطور پراکنده تشکیل می شود، سستی و اهمیت ندادن به این جلسات، به معنای ضایع کردن دین و خون شهیدان کربلاست. ۲- جلسات عزاداری از زمان ائمه اطهار علیهم السلام بطور مستمر با توصیه اهل البیت تا امروز برقرار بوده است. شیعیان و دوستان اهل البیت با توصیه و راهنمایی علماء اعلام و مراجع عظام، با تمام وجود در تداوم آن کوشیده اند، تا امروز به امانت به دست من و شما رسیده است، مبدا ما در امانت خیانت کنیم، و نتوانیم آن را پرشور و با عظمت به نسل بعد از خود منتقل کنیم،

فرزندان خود را حسینی و اهل جلسه قرار دهید.

این زنجیره حدود هزار و چهار صد سال است که با تمام سختیها و فراز و نشیبها برقرار مانده و به هم متصل شده است، اگر یک نسل در آن خلل ایجاد شود، خدا می داند که چه ضربه جبران ناپذیری به دین وارد خواهد شد، فرزندان خود را حسینی تربیت کنید، آن ها را از کودکی، با امام حسین و عشق و شور حسینی آشنا کنید، آنها را در سنی که هنوز عقل آنها رشد نکرده،

روحشان را با امام حسین آشنا کنید، در میان خانه به نام حسین احترام بگذارید، در مصیبت حضرتش شما پدر و مادر، مقابل کودکان خود گریه کنید، بگذارید عواطف سنگین طفل نسبت به پدر و مادر تحریک شود، و او هم گریان شود، عاشق حسین شود، نامه‌های حسینی برای اطفال خود انتخاب کنید. رحمت و درود خدا بر آن پدر و مادری که در ایام عزاء لباس عزا می پوشند و بر کودکان خود نیز می پوشانند، کودک آنها از همان کودکی، با یک تحول و دگرگونی در وضع خود و خانواده مواجه می شود، و روح او متاثر می گردد، بگذارید عزای حسینی را در وجود خود، در وجود شما، در اطراف شهر و در و دیوار محله و حسینیه و مسجد ببیند و دگرگون شود. چه زیبا و پرشکوه است، عشق‌بازی و سینه زنی کودکان و جوانانی که در عزای سرور شهیدان سینه برهنه کرده و با حزن و اندوه و پریشانی، بر سر و روی می زنند، اینها باقیات الصالحات شما خواهند بود، شما با تربیت اینگونه کودکان اسلام را تقویت می کنید، و آخرت خود را بیمه می نمائید. کودکان خود را هر چه بیشتر با جلسات حسینی آشنا کنید، مشکلات را حل کنید، بهانه‌ها را کنار بگذارید، به هر طریقی که ممکن است سعی کنید فرزند شما در جلسات فعالیت کند، گرچه با کوبیدن یک سیاهی و یا برداشتن یک پرچم و یا دادن چای و آب و مانند اینها باشد،

از جلسات حسینی حداکثر استفاده را ببرید، به کم قانع نباشید

۳- از مجلس سیدالشهداء علیه السلام حداکثر استفاده را ببرید، این درست است که تمام شرکت کنندگان در عزای حسینی از عنایت الهی بهره مند هستند، اما افراد متفاوتند، هر کس بمقدار ظرفیتی که دارد از این دریای بیکران فیض الهی بهره می برد، مبادا شما از کسانی باشید، که از مجالس امام حسین، به مادیات و یا کسب ثواب اکتفا کنید، ثواب در مجلس سیدالشهداء کمترین بهره ای است که یک انسان می تواند ببرد، همت خود را بالا ببرید، شما در مجلس امام حسین، معارف کسب کنید، خدا را به دست آورید، صفا بدست آورید، شور و عشق حسینی بدست آورید، و در یک کلام حسینی شوید، هر که به کمتر از این راضی باشد، از بهره خود کاسته است. به همین جهت است که توصیه می شود، حتما از عالم و واعظی که شما را به خدا و دین و حسینی شدن و عشق به امام حسین نزدیک می کند، دعوت کنید و پس از دعوت نیز، عنایت تام داشته باشید، که پای سخن او بنشینید، و گوش بدهید و روی سخن او فکر کنید. به گونه ای باشید که خدای ناکرده پس از سالها در جلسات و نشستن پای سخنرانها و موعظه‌ها، هنوز از نظر معارف و خداشناسی و عشق به سیدالشهداء در مرحله ابتدایی باشیم، برخی در جلسات همانند آبکش در میان آب هستند که تا وقتی در آب است پر است، اما وقتی بیرون می آید، چیزی درون آن نمی ماند، شما از جلسات فائده ببرید و استفاده کنید، و پس از فهم و شعور، راه حسینی شدن و سیمای سیدالشهداء را در زندگی پیاده کنید، مثل یک دوستدار بامعرفت امام حسین در زندگی رفتار کنید، که این است رمز مهم مجالس عزاداری سالار شهیدان، ۴- مجلس امام حسین، جای شور و عشق و خدا و کمال و معنویت است. آن را به ناسزاگوئی و تندی و یا دروغ و گناه آلوده نکنید، مبادا که در مجلس حسینی، نغمه های غنا و آوازه خوانیهای نامشروع و یا وسائل لهو و لعب، مشاهده شود، در مجلس سیدالشهداء از آن چه سیمای دینی ندارد به شدت باید اجتناب شود، و یکی از همین امور مساله بلند کردن بیش از حد صدا به گونه ای که موجب اذیت همسایگان شود می باشد.

۵- شرکت کنندگان در مجالس حسینی، خود نیز حفظ حرمت مجالس را داشته باشند، جوانان با یکدیگر از برخوردهای ناهنجار و سبک اجتناب کنند، مبادا با صحبت کردن در میان جلسه موجب مزاحمت دیگران و سبب برهم خوردن توجه مردم شویم، که این کار عملاً به معنای مخالفت با جلسه حسینی است و در همین جا لازم می دانم نسبت به اقدام و تشویق بیشتر نسبت به جوانان در جلسات تاکید کنم، مبادا در جلسات عزا با جوانان و بانوان تند برخورد شود، با جوانان به مقتضای جوانی آنها و درک موقعیت آن ها باید برخورد شود، از خطاهای آنها چشم پوشی کنید و با کرامت و بزرگواری آنها را تشویق کنید.

در عزاداری و مخارج افراط و تفریط نکنید

۶- در روایات ما وارد شده است که در عبادت خود را خسته نکنید، اینگونه نباشد که از عبادت زده شوید، و بخاطر زیادی آن ، ملول گردید، در روضه و نوحه خوانی و عزاداری نیز حد متوسط را از نظر زمان در نظر بگیرید، مبدا که با زیاده روی در عزاداری ، مردم را از مجالس عزاداری دلسرد کنیم . ۷- از اسراف و مخارج بیهوده که حاصلی دربر ندارد خودداری کنید بسیار دیده می شود که اهل جلسه بیش از آنکه به فکر خرج کردن در راه اطعام و منبر و نشر کتاب و مانند این امور باشند، به فکر خریدن وسائلی می افتند که جز رحمت و مشقت و تشریفات اضافی سود دیگری ندارد، برداشتن ، پرچم و علم که نشاندهنده حالت عزاداری و اعلان مصیبت است ، کاری نیکوست ، بشرط آنکه هر روز بر تعداد و وزن آن افزوده نگردد، و واقعیت عزاداری ظواهر آن نشود.

در عزای حسینی از خود سخاوت نشان دهید

۸- حضرت امیر علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی به زمین توجه نموده و ما را انتخاب نمود، و برای ما شیعیانی برگزید که ما را یاری می کنند، و برای شادی ما، شادند و برای حزن و اندوه ما، اندوهگین هستند، در راه ما مال و جان می بخشند، اینان از ما هستند و سرانجامشان به طرف ماست . (۳۲۴) دهها آیه و صدها روایت از معصومین علیهم السلام نسبت به انجام کار خیر و انفاق در راه خدا و خدمت به اسلام و مسلمین و اهمیت فوق العاده آن ، و ثواب و پاداشهای سرسام آوری که در دنیا و آخرت دارد، دلالت می کند، و هیچ عاقلی نیست که بعد از شناخت و اهمیت مجالس اباعبدالله الحسین ، در فضیلت کمک کردن به اقامه این مجالس چه از نظر جان و مالی تردید داشته باشد، خدمت به مجالس سیدالشهداء و خرج کردن برای این مجالس ، و برقراری هر چه با شکوه تر این مجالس ارزشی است که دنیا و آخرت اهل خیر را آباد می کند، کدام جهادی در راه خدا، برتر از کمک و خدمت به این مجالس ، کسانی که در این مورد اقدام کرده اند، خود می دانند که خداوند چه برکتی و صفا و نورانیتی به آن ها عطا می کند و این امر مجربی است لیکن از آن جا که شیطان لعین ، هر جا که بیشتر مورد عنایت دین باشد، بیشتر وسوسه و فعالیت می کند، اموری را مخلصانه به صاحبان جلسات و برپاکندگان عزای سیدالشهداء تذکر می دهیم :

با امام حسین شریک شوید تا سود دنیا و آخرت را برده باشید

۱- مشاهده می شود، که برخی از اهل خیر، به بهانه گرانی و یا کساد و کم شدن درآمد، و مانند اینها، از کمک خود به مجالس سیدالشهداء کم می کنند و یا دریغ می نمایند. عزیزان من ، آیا شما به خاطر گرانی ، از ضروریات زندگی خود صرفنظر می کنید؟ حتی از اموری که جنبه ضروری هم ندارد چشم می پوشید؟ شما که قبول دارید، هرچه خیر و برکت هست ، در این مجالس است ، و اگر مشلکی باید گشوده شود، باید از این مجالس باشد، چرا کم لطفی می کنید، و به سعادت خود پشت پا می زنید؟! من و شما که ، برای اسباب فرزندان و یک مسافرت تفریحی و یا مسائلی از این قبیل حاضریم ، دهها برابر خرج کنیم ؟ چرا راجع به سیدالشهداء دریغ می کنیم ؟ آیا گرانی و کساد و کم شدن را به پای سیدالشهداء باید گذاشت ، امام صادق علیه السلام فرمود: آن ها که به خاطر کار خیر زنده اند، بیشتر از کسانی هستند که بخاطر اجل زنده اند، پس کار خیر را ادامه دهید، و به فکر آخرت خود باشید و خود را از فوائد و فضائل اقامه عزاداری محروم نکنید. ۲- همه مردم ، هر کس ، در هر سطحی که از نظر دارائی و تمکن مادی می باشد، سعی کنند، کم یا زیاد، در مخارج جلسات شرکت کنند، نگوئید بحمدالله ، اهل خیر هستند، آری هستند، اما شما چرا از این دریا بهره نمی برید، شما گمان نکنید که هدایای شما، فقط به نفع جلسات است ، خیر، آنکه از همه بیشتر بهره می برد، خود شماستید، نگذارید همه برکات و فضائل را دیگران از آن خود کنند، نگوئید، ما چیزی نداریم و زندگی خودمان دچار کمبود است ، عزیزان من ، این مخارج هم برای خودتان است نه دیگران ، شما برای زندگی معنوی و آخرت ، بیش از دنیا، کمبود و نیاز دارید، از

خودتان و نسبت به خودتان بخیل نباشید، یک روش بسیار پسندیده و مفید این است، که با سیدالشهداء و ابالفصل شریک شوید، در طی سال بطور ماهیانه، و یا هر وقت که چیزی بدستان رسید، بعنوان پس انداز اخروی کنار، بگذارید و هنگام محرم در مجالس عزا صرف کنید.

خدمت به عزای حسینی او را نجات داد

محدث نوری رضوان الله علیه از علامه ربانی شیخ عبدالحسین طهرانی نقل می فرماید که یکی از درباریان محمد شاه قاجار مردی بود بنام میرزا نبی خان، او غرق در گناه و معصیت شده بود، بگونه ای که به هر گناهی آلوده شده، نزدیک بود که در طغیان و تظاهر به گناه، ضرب المثل شود. این مرد از دنیا رفت، در عالم خواب دیدم که من در باغستانهایی که دارای عمارتهای عالی بود مشغول گردش هستم، باغستانهایی که گویا از بهشت بود، با من راهنمایی بود که آن قصرها را معرفی می کرد، تا اینکه به مکانی رسیدم، مرد راهنما گفت: اینجا مال میرزا نبی خان است!، اگر میخواهی او را ببینی، آنجا نشسته است، نگاه کردم، دیدم آری، تنها در ساختمانی که تالار گویند نشسته است، همینکه مرا دید، اشاره کرد که بالا بیا، نزد او رفتم، برخاست بر من سلام کرد، و مرا به بالایی مجلس فراخواند. من نشستم ولی در حالات او فکر می کردم که با آن حال و این مقام؟! او از حالت من به فکر پی برد و گفت: ای شیخ، گویا در تعجبی از این مقام من، با وجود آن کارهایم در دنیا که موجب عذاب دردناک بود؟! آری کار همانگونه که می پنداری بود (یعنی من مستحق عذاب بودم بخاطر آن اعمال ناپسندم) اما من یک معدن نمک در طالقان داشتم، که هر سال درآمد آن را به نجف اشرف می فرستادم، تا در عزای حسینی علیه السلام صرف شود، (اکنون پس از مرگ) اینجا را در مقابل آن به من داده اند، آن عالم بزرگوار گوید: از خواب با تعجب برخوایم، و خواب را در مجلس بحث مطرح کردم، یکی از فرزندان عالم فاضل مولی مطیع طالقانی گفت: این خواب راست است، او یک معدن نمک در طالقان داشت، که اجاره او (در آن زمان) یکصد تومان می شد، و آن را به نجف می فرستاد، و پدرم متولی خرج آن مال در عزای امام حسین بود، آن عالم ربانی می فرمود: من قبلاً نمی دانستم که او در طالقان چیزی دارد و اجاره آن یکصد تومان است و برای عزاداری صرف می کند، و الحمدلله الکریم الوهاب. (۳۲۵)

حضرت علی علیه السلام فرمود: بخاطر من از او در گذر

در بحرین مردی بود که گاوی داشت و زندگانی او با شیر این گاو می گذشت، تا اینکه رئیس انتظامات شهر یعنی کلانتر محل، آن گاو را به زور از او گرفت، (و معلوم است که وقتی تنها راه درآمد شخصی ضبط شود، چه حالتی خواهد داشت)، او به حاکم شهر مراجعه کرد و (چون نتیجه نگرفت به نجف رفت و) به حضرت امیر علیه السلام از آن مرد غاصب شکایت کرد، در این میان در روضه مطهره حضرت امیر علیه السلام (شاید از خستگی راه) به خواب رفت، در خواب حضرت امیر علیه السلام را دید، به او فرمود: بخاطر من، از آن مرد (غاصب) بگذر و او را ببخش، آن مرد عرض کرد: چرا از او بگذرم؟! حضرت فرمود: او هر سال به عزاداران حسین خدمت می کند، و این کار دائمی اوست، مرد بحرینی عرض کرد: از او گذشتم، سپس از خواب برخاست و به بحرین آمد، همین که به بندر رسید، دید که آن غاصب جهت دیدار او آمده، وقتی پیش آمد، معلوم شد که آن گاو را برگردانده، به علاوه قیمت شیر، از روزی که غصب شده تا امروز، و علت این کار را چنین ذکر کرد که من در خواب دیدم امیرالمؤمنین علیه السلام را که به من فرمود: چرا به فلان شخص ستم کردی؟ برو نزد او و از او حلالیت بخواه، اما آن مرد بحرینی از پس گرفتن آن گاو و پول شیر آن امتناع نمود، آن غاصب اصرار می کرد و مرد بحرینی امتناع می کرد، تا اینکه توافق نمودند، آن را در عزاداری امام حسین علیه السلام صرف کنند. (۳۲۶)

اهل خیر توجه کنند

سیدالشهداء فرمود: امسال اطعام را نصف کردی؟ شهید بزرگوار آیت الله دستغیب - ره - نقل می نماید که: مرحوم حاج محمد رضا بقال ساکن کوی آستانه هر ساله روز اربعین، چهل من برنج طبخ کرده و به مردم می داد، سالی که عازم کربلا شد، به فرزندان سفارش می کند که روز اربعین، چهل من برنج طبخ کنند و به مردم بدهند، در کربلا بود که شب بعد از اربعین حضرت سیدالشهداء را در خواب می بیند، حضرت می فرماید: محمد رضا امسال که کربلا آمدی، اطعام را نصف کردی؟ چون بیدار شد، نفهمید که جریان چیست؟ تا اینکه پس از بازگشت به شیراز و دادن سه روز اطعام، از فرزندش سؤال می کند که امسال اربعین چه کردی؟ گفت: به سفارش شما عمل کردم، بالاخره اصرار کردم، گفت: که امسال ۲۰ من بیشتر پخت نکردم و بیست من را گذاردم برای هنگام مراجعت شما که این سه روز طبخ شد!! (۳۲۷)

تنگ نظری یا وسوسه شیطانی

۳- مشاهده می شود که برخی در اثر نادانی و یا وسوسه شیطانی و یا تنگ نظری و یا بهانه جوئی، می گویند، جلسه سیدالشهداء را نباید با مادیات آغشته کرد، هر کس که عاشق امام حسین است، بخاطر خدا و امام حسین می آید، کسانی که بخاطر دنیا و مسائل مادی می خواهند شرکت کنند، چه بهتر که نیابند! اینها غافلند که جلسات حسینی برای جذب مردم است، و اگر کسی بخاطر غفلت از حقیقت دین و سیدالشهداء، به جلسه نمی آید، ولی بخاطر مسائل مادی جذب دین می شود؟ چرا ما از راه مادیات مردم را به طرف دین جذب نکنیم، یکی از دستورات اسلامی که در موارد مصرف زکاة آمده است، این است که به عده ای برای جذب به دین، کمک مالی شود که در اصطلاح مولفۀ قلوبهم گفته میشود. شرکت در جلسات حسینی هر چند بخاطر مسائل مادی باشد دارای فوائد متعددی است. ۱- کسی که اطعام می دهد، ثواب اطعام مسلمانان و کمک به عزای حسینی و پاداش اخروی فراوان نصیبش می شود. ۲- شرکت مردم در جلسات حسینی هر چند بخاطر دنیا، موجب گرمی مجالس و عظمت آن خواهد بود. ۳- چه بسا افرادی که از اول همانند کودکان، بخاطر دنیا به جلسه می روند، اما پس از مدتی جذب جلسات می شوند و از آن استفاده کامل می برند. ۴- چه بسا افرادی که در رهگذر جلسات با شنیدن یک سخن جذاب و یک حدیث دگرگون می شوند. امام صادق علیه السلام فرمود: حدیث ما دلها را زنده می کند. ۵- شرکت کننده در عزای حسینی به هر نیت که آمده باشد، وقتی با آن جمعیت انبوه، و فضای غم انگیز و حزن و اندوه مردم، مواجه می شود عظمت سینه زنی و شکوه نوحه خوانی و دلهای مالا مال از محبت را می بیند، خواه ناخواه در روحیه او اثر می کند، و بعنوان یک حادثه بزرگ و دگرگونی مهم در ذهن او نقش می بندد. آیا پس از این همه فوائد و نتایج عالی و ارزنده، باز می توان گفت که نباید اطعام و خرج داد، آیا اگر خداوند متعال هم می خواست با همین منطق با مردم برخورد کند، چه می شد، اگر خداوند هم بفرماید هر که مرا می خواهد عبادت کند، عبادت کند، و هر که بخاطر بهشت است، عبادت نکند، لذا بهشتی در کار نیست!! چه میشد؟ شما می بینید که خداوند نیز برای هدایت بشر، علاوه بر عقل مردم، از راه تشویق و ترغیب، یعنی از راه نشان دادن دوست داشتنهای بشر، آنان را به سعادت دعوت کرده است، تمام فلسفه باغ و گلستان و میوه و جویبار و حور و آنچه در بهشت است، بخاطر همین جهت است.

بیمار را از طیب و دارو، دور نکنید

۴- گاهی شنیده می شود که برخی از اهل جلسه، از روی دلسوزی، برای بزرگداشت جلسات عزاء و توبیخ اهل معصیت، وقتی با معصیت کاری در جلسه مواجه می شوند، او را تحقیر می کنند، می گویند جلسه امام حسین جای افرادی مثل تو نیست!! شرابخوار

نباید به این جلسات بیاید، یا می گویند، نمی خواهد به جلسه بیایی و عزاداری کنی؟ برو گناهت را ترک کن! و مانند این کلمات، عزیزان من، راه تبلیغ و نهی از منکر، راندن مردم از درگاه حسینی نیست! اگر او گناه کند و به جلسه هم بیاید بهتر است، یا گناه کند و به جلسه نیاید؟ با آمدن به جلسه بیشتر به اصلاح او امید هست یا با نیامدن او؟ درگاه امام حسین دارالشفاست، حسین دلها را دگرگون می کند؟ بجای تبلیغ غلط و دور کردن مردم، به اینگونه افراد، محترمانه و در کمال اخلاص بگوئید؟ شما که به جلسه عزای حسینی می آئید و جزء عزاداران سرور شهیدان هستید، چرا گناه می کنید؟ به جلسه بیائید و گناه را هم ترک کنید، هیچکس را از درگاه حسینی ناامید نکنید، که خداوند و ائمه اطهار، مجالس عزای حسینی را پناه و امید مردم قرار داده اند، آیا می شود بیمار را از طیب و دارو دور کرد!! معصیت کاران اگر به عزای سیدالشهداء دل نبندند، به کجا بروند؟ آری آنکه بیش از همه نیازمند حسین است معصیت کارها هستند،

به همه اهل مجلس به عنوان عزادار حسینی نگاه کنید

۵- در مجلس امام حسین علیه السلام به همه احترام بگذارید، تشریفات و مراسم اهانت بار را رها کنید، مبدا کسی بخاطر کمبود مالی یا نداشتن ظاهر خوب و مسائلی از این قبیل مورد بی احترامی قرار گیرد، طبق روایت، خداوند دوستان خود را میان مردم پناه کرده، هیچکس را سبک نشمرید، شاید که از اولیاء خدا باشد، و در کافی روایت است که خداوند متعال فرمود: هر کس به یکی از اولیاء خدا اهانت کند، در کمین جنگ با من است، و با من اعلان نبرد داده است این مساله نسبت به همه می باشد، تا چه رسد به مجالس عزای حسینی، کوچکترین یا بزرگترین افراد در هر سطحی که باشند، مورد توجه و نظر سیدالشهداء و ائمه اطهار و صدیقه کبری سلام الله علیها می باشند، در مجلس حسینی همه با عنوان عزادار حسینی شناخته می شوند، و اهانت و تحقیر به یک عزادار، تحقیر به عزادار حسینی است. آری، اولیاء خدا بیشتر در میان همین افراد فقیر و مستمند و تهیدست وجود دارند تا طبقات مرفه و پولدار، دلهای سوخته و با صفا، که گرد و غبار قساوت بر آن نگرفته و به دنیا و عوارض آن کمتر آغشته شده، در میان همین افراد فقیر و متوسط پیدا می شود تا دیگران، اگر می بایست چیزی علامت خوبی باشد، این فقر است که علامت خوبی است نه ثروت.

حضرت فاطمه سلام الله علیها به مجالس نظر دارند

والد معظم جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج سید جلیل نجفی یزدی - ره - مؤلف کتاب شریف مناقب اهل البیت علیهم السلام که از عاشقان اباعبدالله الحسین و مجالس عزای حضرت و دلسوختگان آن حضرت بود، در منزل ایشان هر هفته صبح جمعه جلسه روضه و بیان احکام برقرار بود، (جز در سالهای اواخر عمر شریف ایشان که به علت بیماری طولانی ادامه جلسات مقدور نبود). ایشان می فرمود: شخص مستضعفی بود که در جلسه صبح جمعه شرکت می کرد، اما همینکه صبحانه را می خورد، پا می شد و می رفت، من که می خواستم به ثواب اقامه عزا نیز بیشتر برسم، از او تقاضا کردم، که اندکی در جلسه بنشیند تا ما هم به فیضی برسیم، آن مرد گفت: باشد، ولی هفته آینده همان کار سابق خود را تکرار کرد، ایشان باز هم به وی تذکر دادند، اما در هفته سوم آن مرد باز هم کار را کرد، والد معظم می فرمود: من به آن مرد گفتم اگر می خواهی چنین کنی دیگر نیا، شب جمعه بود که والد معظمه که از جریان بی اطلاع بود، در خواب می بیند بانوی محترمه ای (صدیقه طاهره) در کمال پوشش و حجاب، از کنار منزل ما عبور می کنند، به ایشان عرضه می کند که بی بی جان، ما مجلس روضه داریم تشریف بیاورید، ایشان می فرمایند: من به مجلس شما نمی آیم، زیرا آن مرد را جواب کرده اید، او بیاید ما هم می آئیم!! والد معظم می فرمود: آن مرد را پیدا کردم و اکرام نمودم و به او گفتم: به مجلس روضه ما بیا، هر وقت خواستی بنشین، هر وقت خواستی برو.

عاقبت امانت و بدگمانی به عزاداران حسینی

آقای سید محمود عطاران نقل کرد که سالی در ایام عاشورا در میان دسته سینه زنان ، جوانی زیبا در اثناء زنجیر زدن به زنها نگاه می کرد، من طاقت نیاوردم ، غیرت کردم و او را سیلی زدم و از صف خارج کردم . چند دقیقه بعد دستم درد گرفت و به تدریج شدت کرد، تا اینکه به ناچار کار به دکتر کشید، دکتر گفت : علت درد را نمی فهمم ولی روغنی داد تا دردش را ساکن کند. روغن را بکار بردم اما اثری نکرد، بلکه هر لحظه درد شدیدتر و ورم و آماس دست بیشتر می شد، به خانه آمدم و فریاد می کردم ، شب خواب نرفتم ، آخر شب لحظه ای به خواب رفتم ، حضرت شاهچراغ علیه السلام را دیدم به من فرمود: باید آن جوان را راضی کنی ، فهمیدم که علت درد چیست ؟ هر طور بود آن جوان را پیدا کردم و معذرت خواستم تا بالاخره راضی شد، درست در همان لحظه درد ساکن شد و ورمها تمام شد، و معلوم شد که من خطا کرده ام و بدگمانی بوده است و بی جهت به عزادار سیدالشهداء علیه السلام توهین کرده بودم . (۳۲۸)

بارگاه حسینی بالا و پائین ندارد، همه محترمند

شهید بزرگوار آیه الله دستغیب ره می فرماید: آقا سید عبدالرسول ، خادم (حرم حسینی) در همین سفر اخیر که این جانب به کربلا مشرف شدم - ۱۴ رجب سال ۸۸ قمری از مرحوم سید عبدالحسین کلیددار حرم حضرت سیدالشهداء علیه السلام پدر کلیددار فعلی که اهل فضل و از خوبان بود نقل کرد که آن مرحوم شبی در حرم مطهر عربی پابرهنه و خون آلود را می بیند که پای خونین و کثیف خود را به ضریح زده و عرض حال می کند آن مرحوم ناراحت شد، فریاد می زند و دستور می دهد آن زائر را از حرم بیرون نمایند، آن مرد عرب وقتی بیرون می رفت گفت : یا حسین من گمان میکردم اینجا خانه تست ، معلوم شد خانه دیگری است ! همان شب آن مرحوم در خواب می بیند، که حضرت سیدالشهداء در ضریح مقدس روی منبر تشریف دارند، ارواح مؤمنین حضور دارند و حضرت از خدام خود شکایت می کند. کلیددار عرض می کند یا جداه مگر چه خلاف ادبی از ما صادر شده ؟ حضرت می فرماید: امشب عزیزترین میهمانهای مرا از حرم من با زجر بیرون کردی و من از تو راضی نیستم و خدا هم از تو راضی نیست ، مگر اینکه او را راضی کنی !! کلیددار عرض کرد: یا جداه من او را نمی شناسم و نمی دانم کجاست ، حضرت فرمود: الان او در خانه حسین پاشا (نزدیک خیمه گاه) خوابیده و به حرم ما هم خواهد آمد و او را با ما کاری بود و آن شفای فرزند فلج او بود که ما انجام دادیم ، فردا با قبیله اش می آیند، به استقبال آنها برو، از خواب بیدار شد. فردا با چند نفر از خدام می آید و آن زائر غریب را همانجا که حضرت فرموده بود پیدا می کند، دستش را می بوسد و با احترام به خانه خود آورده و بخوبی از او پذیرائی می کند. فردا هم به اتفاق سی نفر از خدام به استقبال می رود، مقداری که راه می رود می بیند جمعی هل هله کنان (شادی کنان) می آیند و آن بچه فلج را که شفا یافته بود به همراه آورده به حرم مطهر مشرف می شوند. (۳۲۹)

به علماء و وعاظ ایدهم الله تعالی بیشتر احترام بگذارید

۶- من در اینجا ناگزیر از تذکری هستم که ممکن است حتی ناگوار نیز باشد، اما چاره ای از آن نیست ، مشاهده می شود که در پاره ای از جلسات نسبت به مقام علم و علماء و اهل منبر و موعظه ، احترام لازم و تقدیر و برخورد شایسته صورت نمی گیرد. عزیزان خوب می دانند، که اگر نبودند علماء اعلام و وعاظ و گویندگان گرانقدر دینی - در هر درجه و سطحی - امروز، این نعمت بزرگ و گرانقدر ولایت و محبت اهل بیت و این جلسات گرانقدر عزاداری و این شور و عشق و صمیمیت نسبت به سیدالشهداء هرگز در دل ما جایگزین نمی گردید. مبدا که ما از کسانی باشیم که بر شاخه نشسته ، از بن می برند، یک لحظه فکر

کنید، شما احکام دین مانند نماز و روزه و خمس و حج و تقوی و اطاعت را از کجا فرا گرفته اید؟ مگر می شود که کسی به دین و اهل بیت و سیدالشهداء علاقه مند باشد، اما از سربازان و خدمتگزاران، همانها که واسطه فیض الهی از ائمه اطهار به ما شده اند، تقدیر نکند. با کمال تأسف مشاهده می شود، که برخی از عزاداران در مجالس عزاء، به سخنان گوینده و احادیث و احکام دینی، بی توجه هستند، کار بزرگ و مهم را فقط در مصیبت خواندن و مداحی و شور و سینه زنی، می پندارند، با منبر و سخنان اهل منبر، به صورت یک تشریفات و مراسم برخورد می کنند، و به دنبال همین تفکر باطل و برخورد ناهنجار و اهانت بار، بانیان مجالس، و کسانی که از گویندگان و علماء برای سخنرانی دعوت می کنند، در احترامات لازمه چه در برخورد و چه از نظر هدایا و خدمات مالی، تنگ نظری نشان می دهند. چرا بسیاری از مؤمنین و اهل خیر حاضرند، به یک خواننده، که اشعاری می خواند و صدا و صوتی دارد (که خدا بر نفس گرم و سوزدل آن بیفزاید) دهها برابر بیشتر توجه و عنایت و بذل مال کنند، تا به آن گوینده بزرگوار و عالم دین و واعظ اهل البیت علیهم السلام، آیا این جز بی توجهی به علم دین و علماء و سرد کردن دانشمندان اهل البیت در تبلیغ احکام دین است؟ چرا ما فقط دین را بی خرج و بی زحمت می خواهیم، ملائک اهمیت دادن ما به دین، اهمیت دادن به علماء است. افسوس از غفلت ما نسبت به احوال علماء و بزرگان دین، وقتی که با عزت نفس آنان همراه باشد، خدا می داند وقتی مشاهده می شود که نسبت به عالمی با تقوا و دلسوز، با آن همه مطالب ارزنده، کمتر از یک جوان عادی و تازه به دوران رسیده که توفیق مداحی و ثناگوئی اهل بیت را پیدا کرده - تقدیر و احترام می شود، چه غربتی برای علم و علماء احساس می شود.

احترام عالم از امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام

یکی از شاگردان شیخ اعظم مرتضی انصاری اعلی الله مقامه، بنام آخوند ملا عبدالله بهبهانی در اثر حوادث روزگار مبلغ پانصد تومان (که در صد سال پیش پول بسیار هنگفتی بوده است) مقروض می شود، و پرداخت این مبلغ هنگفت عادتاً برای او محال می بود، خدمت استاد خود جناب شیخ انصاری می رسد و جریان را گزارش می دهد، شیخ می فرماید شما سفری به تبریز بروید، انشاء الله گشایشی خواهد بود. ایشان حرکت می کنند، و به تبریز رفته به منزل امام جمعه شهر وارد می شود، ایشان چندان اعتنائی به او نمی کنند، پس از اذان صبح، رئیس التجار شهر تبریز، نزد امام جمعه می آید و می گوید: آیا شب گذشته کسی از اهل علم نزد شما آمده است؟ ایشان می گوید: بلکه یک نفر از اهل علم از نجف اشرف آمده است و من هنوز با ایشان صحبت نکرده ام که چرا آمده و کیست؟ تاجر بزرگ شهر می گوید: خواهش می کنم، میهمان خود را به من واگذار کنید، و سپس با کمال احترام شیخ را به منزل می برد، و میهمانی ترتیب می دهد، و در آن میهمانی پنجاه نفر از تجار را برای صرف نهار دعوت می کند، پس از صرف نهار می گوید: آقایان شب گذشته، در خواب دیدم که من بیرون شهر هستم، ناگاه جمال مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم که سوار هستند و رو به شهر می آیند، دویدم و رکاب مبارک را بوسیدم و عرض کردم: ای مولای من چه شده که تبریز ما را به قدم مبارک مزین فرموده اید؟ حضرت فرمود: قرض زیادی داشتم، آمده ام تا در شهر شما قرض خود را ادا کنم!! از خواب بیدار شدم، و در فکر فرو رفتم، خواب را اینگونه تعبیر کردم که حتماً یکی از خواص درگاه آن حضرت قرض زیادی دارد و به شهر ما آمده است، سپس فکر کردم که مقربان درگاه حضرت، در درجه اول سادات و علماء هستند، منتهی مانده بودم که در کجا باید او را پیدا کرد، با خود گفتم: اگر از اهل علم است حتماً نزد علماء می رود، پس از نماز صبح، از خانه بیرون آمدم، تصمیم داشتم اول خانه های علماء را جستجو کنم و سپس به مسافرخانه ها بروم، اتفاقاً اول به منزل آقای امام جمعه رفتم، و این جناب شیخ را یافتم و معلوم شد که ایشان از علمای نجف هستند و از جوار آن حضرت به شهر ما آمده اند تا قرض ایشان ادا شود و بیش از پانصد تومان بدهکارند، من خودم یک صد تومان می دهم، سایر تجار هم کمک کردند به گونه ای که تمام قرض ایشان ادا شد و مبلغی نیز اضافه آمد که با آن خانه ای در نجف اشرف خریداری نمود. عالم متقی مرحوم حاج میرزا محمد بوشهری،

راوی این جریان که نوه آن عالم نجفی می باشد، می فرماید: آن خانه فعلا موجود است و به من ارث رسیده است . (۳۳۰)

نمونه های عینی از نتایج توسلات و جلسات عزاداری سیدالشهداء علیه السلام

مرد فرانسوی ، برای روزه نذر می کند پنجاه سال قبل ۱۴ محرم در مشهد مقدس ، شیخ محمد باقر واعظ می گفت که سالی در ماه محرم از جانب تاجرهای ایرانی مقیم پاریس برای خواندن روزه و اقامه عزاداری دعوت شدم به آن جا رفتم . شب اول محرم بود که یک نفر جواهرفروش فرانسوی با همسرش و پسر خود، در مرکز ایرانیها که من در آنجا بودم آمد و خواهش کرد که من نذری دارم ، روزه خوان خود را بفروستید به این آدرس ، ده شب بیاید برای من روزه بخواند، حاضرین به من گفتند، قبول کردم ، چون از روزه ایرانیها فارغ شدم ، مرا به منزل آن فرانسوی بردند، یک جلسه روزه خواندم ، هموطنان استفاده نمودند و گریه می کردند، آن فرانسوی و فامیلش با حالت ناراحتی گوش می دادند، گرچه فارسی نمی فهمیدند ولی تقاضای ترجمه را نمی نمودند، تا شب تاسوعا کار همینگونه انجام شد. شب عاشورا به واسطه اعمال مستحبه و دعاها و زیارت ناحیه مقدسه ، به منزل آن فرانسوی نرفتم ، فردا آمد و ملول بود، عذرخواهی کردیم که شب عاشورا اعمال ویژه مذهبی داشتیم نشد، قانع شد و تقاضا کرد پس شب یازدهم بجای شب گذشته بیاید تا ده شب نذر من کامل شود. آن شب را هم رفتم ، روزه که تمام شد، یکصد لیره طلا برایم آورده ، گفتم تا سبب نذر خود را نگوئید قبول نمی کنم ، گفت : محرم سال گذشته در بمبئی (هندوستان) صندوقچه جواهراتم که تمام سرمایه ام در آن بود، دزدیده شد، از غصه به حد مرگ رسیدم ، به گونه ای که ترسیدم سخته کنم . زیر غرفه من جاده وسیعی بود و مسلمانان (به رسم تعزیه داری و شبیه خوانی) ذوالجناح بیرون کرده سر و پای برهنه سینه و زنجیر زده عبور می کردند، من هم از پله بیرون کرده سر و پای برهنه سینه و زنجیر زده عبور می کردند، من هم از پله فرود آمدم و میان عزاداران مشغول عزاداری شدم ، با صاحب عزا نذر کردم که اگر به کرامت خود جواهرات سرقت شده مرا به من رساند، سال آینده هر جا باشم ، صد لیره طلا نذر روزه خوانی کنم ، چند قدم راه رفتم ، شخصی نفس زنان با رنگ پریده آمد، صندوقچه را به دستم داد و گریخت ، خوشحال شدم ، مقداری به همراهی با عزاداران ادامه دادم ، سپس به خانه ام رفتم ، صندوقچه را باز کردم و شمردم حتی یک دانه هم دست نخورده بود! (۳۳۱)

خدمتگزار مخلص عزای حسینی شفا گرفت

محمد رحیم اسماعیل بیگ مؤمنی بود با تقوی و شایسته که در توسل به اهل بیت علیهم السلام و علاقه قلبی به حضرت سیدالشهداء علیه السلام کم نظیر بود، ایشان می گفت که در شش سالگی به درد چشم مبتلا شدم ، سه سال طول کشید، و سرانجام از هر دو چشم کور شدم ، تا اینکه در ماه محرمی ایام عاشورا در روزه خوانی که در منزل دائی بزرگوارش حاج محمد تقی اسماعیل بیگ شرکت نمود، هوا گرم بود و به مردم شربت خنک می دادند، ایشان گوید: از دائی خود تقاضا کردم که کار دادن شربت را به من بسپارد، فرمود: تو که چشم نداری ؟ گفتم : یک نفر همراه من کنید تا به من کمک دهد، قبول فرمود، در اثناء دان شربت بودم ، که مرحوم معین الشریعه روزه حضرت زینب علیها السلام را می خواند، من سخت متاثر و گریان شدم ، به گونه ای که از خود بیخود شدم ، در آن حال بانوی مجلله ای را دیدم که فهمیدم حضرت زینب علیها السلام است ، ایشان دست مبارک بر دو چشم من کشید و فرمود: خوب شدی و دیگر چشم درد نمی گیری . بهوش که آمدم ، چشم را باز کردم ، اهل مجلس را دیدم ، با شادی و خوشحالی به طرف دائی خود دویدم ، مردم با دیدن این معجزه و عنایت منقلب شده ، اطراف مرا گرفتند، دائی من دستور داد تا مرا در اطای بردند و مردم را متفرق نمودند، ایشان خود می گفت : چند سال قبل که مشغول آزمایش بودم ، غافل شدم از اینکه اطراف من ظرفی پر از الکل است ، همین که کبریت را روشن کردم ، الکل آتش گرفت و تمام بدن من از سر تا پا سوخت ،

اما چشمانم سالم ماند، چند ماه در بیمارستان مشغول مداوا بودم، از من می پرسیدند: چطور چشمت سالم مانده؟! گفتم: این عطای حسینی است، وعده فرموده اند که تا آخر عمر چشمم درد نگیرد! (۳۳۲)

پای منبر در مجلس عزاء، میروی و سالم بر می گردی؟

مرحوم آیه الله دستغیب از عالم بزرگوار حاج سید فرج الله بهبهانی نقل می نماید که: شخصی به نام عبدالله از توابع رامهرمز، ساکن در بهبهان در تاریخ ۲۸ محرم سال ۱۳۸۳ (قمری) از یک پا فلج گردید، به گونه ای که ناچار شد با دو چوب زیر بغل، آن هم بزحمت اندکی حرکت کند، و برای زندگی او از طرف مؤنن کمک می شد. دکتر غلامی و همچنین دکتر فرهاد طیب زاده پزشک بیمارستان جندی شاپور پس از عکسبرداری گفتند، پای شما قابل علاج نیست، در وسط زانوی شما سرطان مشاهده می شود، به بیمارستان شرکت نفت آبادان منتقل می شود، آنجا هم بعد از برداشتن چهار عکس، اظهار یاس می کنند، و به بهبهان بر می گردد، شخص مذکور گوید: در میان این مدت خوابهای نویددهنده می دیدم که قدری راحت می شدم، تا اینکه شبی در خواب دیدم وارد منزل شما (عالم بهبهانی) شده ام، دو نفر سید بزرگوار نورانی زیر درخت سیب تشریف دارند، در این اثنا شما وارد شدید، بعد از سلام و تحیت، آن دو بزرگوار خودشان را معرفی فرمودند، یکی از آن دو بزرگوار حضرت امام حسین علیه السلام و دیگری فرزند بزرگوار ایشان علی اکبر بودند، سپس به شما عنایتی کردند، من در این حال از شما درخواست کردم که شفای مرا از آن بزرگوار بخواهید، یکی از آن دو بزرگوار فرمود: روز دوشنبه ماه جمادی الثانیه سال ۸۴ پای منبری که برای عزاداری در منزل فلانی (عالم بزرگوار بهبهانی) منعقد است می روی و با پای سالم بر می گردی، از شوق از خواب بیدار شدم و به انتظار آن روز بودم، آن عالم بزرگوار می فرماید: خوابش را برای من نقل کرد، همان روز موعود دیدم که عبدالله با دو چوب زیر بغل آمد و پای منبر نشست. خودش می گوید پس از یک مدت حس کردم که پای فلج من تیر می کشد، گوئی خون در پام جریان پیدا کرده است، پای خود را باز و بسته کردم، دیدم سالم شده، هنوز صحبت روضه خوان تمام نشده بود که بدون عصا برخاستم و نشستم و قضیه را به اطرافیان گفتم، یک مرتبه صدای صلوات از اهل مجلس بلند شد و پای او سالم شد، و در شهر مجلس جشن گرفتند، در منزل حقیر در ۲۲ مهرماه ۱۳۴۳ نیز مجلس جشنی برپا و جمعیت کم نظیری حاضر و عکس برداری گردید. (۳۳۳)

نتیجه توسلات و عنایات اهل البیت علیهم السلام

مرحوم آیت الله دستغیب از حاج عبدالرحیم سرافراز نقل می نماید که ایشان با خط خود نوشت: بیست سال قبل که اغلب مردم مبتلا به مرض حصبه می شدند، در خانه حقیر هفت نفر به مرض حصبه در یک اتاق بستری بودند، شب هشتم ماه محرم بود، با خاطری پریشان به مجلس عزاداری می رفتم، و در قلب خود شفای هفت مریض خود را به وسیله عزیز زهرا علیهاالسلام از خداوند می خواستم. وقتی از جلسه برگشته به منزل رسیدم، دیدم بچه ها اطراف منقل نشسته و نان کمی که از شب و روز قبل باقی مانده بود روی آتش گرم می کنند و با اشتهای کامل مشغول خوردن آن نانها هستند. با دیدن این منظره عصبانی شدم، زیرا خوردن نان، آن هم نان مانده از قبل برای ابتلا به حصبه ضرر دارد، دختر بزرگم که حالت عصبانیت مرا دید گفت: ماها خوب شده ایم، از خواب برخاستیم، گرسنه بودیم، الان نان و چائی می خوریم، گفتم: خوردن نان برای مرض حصبه خوب نیست. گفت: ای پدر بنشین تا خواب خودم را تعریف کنم، ما همگی خوب شده ایم، در خواب دیدم، اتاق بسیار روشن شده است، مردی آمد و فرش سیاهی در این قسمت از اتاق پهن کرد و نزدیک درب باادب ایستاد، در این هنگام، پنج نفر افراد بسیار محترم و بزرگوار وارد اتاق شدند که یک نفر از آنان بانوی مجلله ای بود، اول به طاقچه های اتاق و به نوشته هایی که نام چهارده معصوم روی آنها

نوشته بود، خوب با دقت نگاه کردند، سپس اطراف آن فرش سیاه نشسته، قرآن های کوچکی از بغل بیرون آورده و قدری تلاوت کردند، پس از آن یکی از آن ها شروع کرد به روضه حضرت قاسم علیه السلام به عربی خواندن، من از تکرار اسم حضرت قاسم، فهمیدم که روضه حضرت قاسم است، و همه آن ها مخصوصا آن بانوی مجلله شدیداً گریه می کردند، سپس آن مرد اولی در ظرفهای کوچکی چیزی مثل قهوه آورد و جلو آنها گذارد. من از اینکه افرادی با این جلالت چرا پاهایشان برهنه است، تعجب کردم، جلو رفتم و گفتم: شما را بخدا کدامیک از شما حضرت علی علیه السلام است، یکی از آنها فرمود: منم، ایشان خیلی با مهابت بود، گفتم: شما را بخدا چرا پاهای شما برهنه است ایشان با حالت گریه فرمود: ما در این ایام عزاداریم و پای ما برهنه است، فقط پای آن بانو در همان لباس پوشیده بود، گفتم: ما بچه ها همگی بیماریم، مادر هم مریض است، خاله ما هم مریض است، حضرت علی از جای برخاست و دست مبارک بر سر و صورت یک یک ما کشید و فرمود: خوب شدید، گفتم: مادرم هم مریض است، فرمودند: مادرت باید (از دنیا) برود. از شنیدن این حرف گریه ام گرفت، التماس کردم، با عجز و لایحه من، حضرت برخاستند، دستی هم از روی لحاف بر مادرم کشیدند، سپس برخاستند، و در حالی که از اطاق بیرون می رفتند رو به من کردند فرمودند: بر شما باد به نماز که تا انسان پلک چشمش به هم می خورد باید نماز بخواند، تا در کوچه دنبال آنها رفتم، دیدم که مرکبهای سواری آنها روپوش سیاه دارد، از خواب که بیدار شدم، صدای اذان را شنیدم، دست به دست خود و برادرانم و خاله و مادرم گذاشتم، دیدم هیچکدام تب نداریم، برخاستیم و نماز صبح را خواندیم، چون زیاد احساس گرسنگی می کردیم چائی درست کرده با همان نانی که بود، مشغول شدیم. و اینگونه بود که تمام آن هفت نفر شفا پیدا کرده سالم شدند و احتیاج به دکتر و دوا پیدا نکردند. (۳۳۴)

خدمت به پدر و مادر و لطف سیدالشهداء

شهید بزرگوار آیت الله دستغیب ره می فرماید: یکی از افراد مورد اعتماد و از اهل علم در نجف اشرف نقل کردند که مرحوم عالم زاهد شیخ حسین مشکور فرمود: در خواب دیدم که در حرم مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام هستم، جوان عربی وارد حرم شد، با لبخند به حضرت سلام کرد، حضرت هم با لبخند جواب دادند، از خواب بیدار شده، فردا شب که شب جمعه بود، به حرم مطهر مشرف شدم گوشه ای ایستادم، ناگاه دیدم همان عرب را که در خواب دیده بودم، وارد شد چون مقابل ضریح مقدس رسید با لبخند به آن حضرت سلام کرد، ولی حضرت سیدالشهداء را ندیدم، آن عرب را زیر نظر داشتم تا وقتی از حرم بیرون آمد، دنبالش رفتم و خواب خود را نقل کردم و پرسیدم، چه کرده ای که امام علیه السلام با لبخند به تو جواب می دهد؟ او گفت: من پدر و مادر پیری دارم و در چند فرسخی کربلا ساکن هستیم، شبهای جمعه که برای زیارت می آئیم، یک هفته پدرم را سوار بر الاغ کرده می آورم و هفته دیگر مادرم را، در یک شب جمعه که نوبت پدرم بود وقتی او را سوار کردم، مادرم گریه کرد و گفت: باید مرا هم ببری، شاید تا هفته دیگر من زنده نباشم. من گفتم: هوا سرد است، باران می بارد، اما مادرم قبول نکرد، به ناچار پدرم را سوار کردم و مادر را به دوش کشیدم و با زحمت بسیار به حرم مطهر آمدم، وقتی با آن حال پدر و مادر وارد حرم شدم، حضرت سیدالشهداء را دیدم و سلام کردم، آن بزرگوار به رویم لبخند زد و جوابم را داد، و از آن موقع به حال هر شب جمعه که مشرف می شوم، حضرت را می بینم و با تبسم بمن جواب می دهد. (۳۳۵)

بت پرستی که سینه و دست او نسوخت

مرحوم آیت الله دستغیب ره می فرماید: سید بزرگوار مرحوم دکتر اسماعیل مجاب عجائبی از دورانی که در هندوستان زندگی می کرد و مشاهده نموده بود نقل می کرد، از آن جمله می گفت: عده ای از بازرگانان هندو (بت پرست) به حضرت سیدالشهداء

معتقد و علاقه مندند و برای برکت مالشان با آن حضرت شریک می شوند، یعنی در سال مقداری از سود خود را در راه آن حضرت صرف می کنند بعضی از آن ها روز عاشورا بوسیله شیعیان شربت و پالوده درست کرده و خود به حال عزا می ایستند و به عزاداران می دهند یکی از آنان عادت داشت که خود همراه سینه زنها حرکت می کرد و با آن ها سینه می زد؛ وقتی مرد، طبق مراسم مذهبی خودشان، بدن او را سوزاندند. همه بدنش سوخت، جز دست راست و قطعه ای از سینه اش که نسوخت. فامیل او، دو قطعه را به قبرستان شیعیان آورده و گفتند: این دو عضو مربوط به حسین شماس است. و این مطلب مشهور و مسلم است که جماعتی از هندو هر مسأله شبهای عاشورا در آتش می روند و نمی سوزند. (۳۳۶) مخلصش را در عزا آتش نمی سوزد به هند مؤلف گوید: والد معظم مرحوم حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای حاج سید جلیل نجفی یزدی صاحب کتاب شریف مناقب اهل البیت علیهم السلام نقل می فرمود از پدر بزرگوارشان حضرت آیه الله حاج سید عبدالحی، که از علماء طراز اول شهر یزد و از شاگردان حضرت آیه الله العظمی سید محمد کاظم یزدی صاحب العروة الوثقی - و خویشاوندان ایشان بوده و از حضرت آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی اجازه اجتهاد داشته که در اول مناقب به طبع رسیده است، ایشان در سالی که به دعوت شیعیان هند، و از طرف صاحب عروه - رضوان الله علیه - به هند رفته بودند، در آنجا خود منظره به آتش رفتن شیعیان را دیده بودند، و نقل می کردند که حرارت آتش آنقدر زیاد بود که عده ای بر نرده های چوبی که اطراف صحنه قرار داده شده بود، مدام آب می پاشیدند تا حصار از بین نرود. آری وقتی که اشک دیدگان عزادار حسینی، آتش جهنم را خاموش کند، چرا عزای حسینی، آتش ضعیف دنیا را بی اثر نکند، و ما به همین نعمت بزرگ الهی برای آخرت خود دلبسته ایم. مخلصش را در عزا آتش نمی سوزد به هند پس یقین دادن آتش دوزخ هم او را راه نیست

قابل توجه فراوان عزاداران سیدالشهداء

شهید آیه الله دستغیب ره می فرماید: مرحوم حاج میرزا علی ایزدی فرزند مرحوم حاج محمد رحیم مشهور به آبگوشی (۳۳۷) نقل نمود که پدرم سخت مریض شد، به ما دستور داد تا او را به مسجد ببریم، من گفتم: این کار برای شما سبک است، زیرا تجار و بزرگان به عیادت شما می آیند و در مسجد مناسب نیست، ایشان گفت: من می خواهم در خانه خدا بمیرم. زیرا علاقه بسیاری به مسجد داشت، به ناچار ایشان را به مسجد بردیم تا شبی که بیماری ایشان شدید شد و در حال اغماء بود که او را به منزل آوردیم، در آن شب در حال سکرات مرگ بود، ما به مردن ایشان یقین کردیم، به گوشه ای نشسته مشغول گریه و مذاکره کارهای بعد از رحلت مثل غسل و کفن و محل دفن و مجلس ترحیم بودیم. هنگام سحر بود که ناگاه دیدیم، ایشان من و برادرم را صدا می زند، وقتی آمدیم دیدیم عرق بسیاری بر بدن اوست، بما گفت: آرام باشید، و بروید بخوابید و م بدانید که من از این بیماری خوب شده ام و نخواهم مرد. صبح که شد اثری از بیماری در او نبود، بسترش را جمع و او را به حمام بردیم و این جریان در شب اول محرم سال ۱۳۳۰ قمری اتفاق افتاد، اما حیا مانع شد تا از سبب شفای ایشان سؤال کنیم. تا اینکه در موسم حج، حساب و کتاب کارها را نمود و با نخستین قافله حرکت کرد، ما تا یک فرسخی شیراز تا باغ جنت، ایشان را بدرقه کردیم و شب را با او بودیم، ایشان بما گفت: شما که نپرسیدید که چه شد که خوب شدم، خودم می گویم، در آن شب مرگ من فرارسیده بود و من در حال سکرات مرگ بودم، در آن حال خود را در محله یهودیها دیدم و از بوی گند و هول منظره آن ها سخت ناراحت شدم و دانستم همینکه بمیرم جزء آنها خواهم بود، در آن حال به خداوند ناله کردم، صدائی شنیدم که میگفت: اینجا محل ترک کنندگان حج است، من گفتم: پس توسلات و خدمات من به سیدالشهداء چه شد؟ ناگاه آن منظره هولناک به منظره دل انگیزی تبدیل شد و به من گفتند، تمام خدمات تو پذیرفته است و به شفاعت آن حضرت ده سال بر عمر تو افزوده شد و مرگ تو به تاخیر افتاد تا حج واجب را بجا آوری. مرحوم ایزدی نقل نمود که پیش از محرم ۱۳۴۰ ده سال بعد پدرم به بیماری مختصری دچار شد، خودش گفت:

شب اول محرم موعد مرگ من است ، و درست در همان شب یعنی شب اول محرم هنگام سحر از دار دنیا رحلت نمود. (۳۳۸) رحمه الله علیه .

عنایت سیدالشهداء بخاطر خدمت به بانوی علویه

محدث نوری رضوان الله علیه ، از فقیه بزرگوار، عمده الفقهاء الکاملین و اسوه العلماء الراسخین جناب حاج میرزا خلیل طهرانی ، بعد از تمجید و تعریف بسیار زیاد از ایشان ، نقل می فرماید که فرمود: مرحوم پدرم می فرمود: هستی من و تمام اولادم از برکت یک بانوی علویه فرزند حضرت زهرا سلام الله علیها) که در جوار امام حسین علیه السلام بود می باشد، عرض کردم : چگونه ؟ فرمود: من قبل از اینکه ازدواج کنم ، در طهران بودم ، و در دلم عشق زیارت کربلا بود ، در عالم خواب دیدم ، مردی زیباروی که لباس سفیدی در برداشت ، به من گفت : اگر می خواهی به زیارت امام حسین علیه السلام بروی ، عجله کن ، که دو ماه دیگر راه بسته می شود و پرنده پر نمی زند! وقتی بیدار شدم ، آماده زیارت شدم ، تاریخ جواب را یادداشت کردم ، و به زیارت حضرت آمدم ، دو ماه نشده بود که راه بسته شد و من به درستی خواب و سخن آن مردی که به من خبر داد، پی بردم ، (ایشان که در علم طب مهارت داشت ، در آن جا به طبابت و معالجه بیماران پرداخت) تا اینکه (عالم بزرگوار و فقیه عالمیق) صاحب الریاض ، بخاطر موفقیت من در معالجه بیماران مردم را به من مراجعه می داد، مدتی گذشت ، روزی در مطب نشسته بودم که بانویی با خدمتکار خود به مطب آمده وقتی همه مردم رفتند، نزد من آمد، دو دستش را به من نشان داد، دیدم که بیماری خوره گرفته است ، و آنقدر ضعیف شده که جز استخوان از او چیزی نمانده بود، با دیدن این وضع ، ناراحت شدم ، به او گفتم : من نمی توانم این مریض را معالجه کنم ، از گفته من آهی کشید و با حسرت بیرون رفت ، دلم شکست ، آن خانمی که خدمتکار او بود صدا زد و گفتم : این بانو کیست ؟ گفت : این زن نامش صاحبۀ بیگم و علویه است ، هم از ناحیه پدر و هم مادر، (یعنی پدر و مادرش هر دو سید هستند) شوهرش نیز سید بوده است ، از هند با ثروت بیشماری به اینجا آمده است ، تمام آن اموال را برای امام حسین علیه السلام خرج کرده است ، الان دستش تهی ، در عین حال مبتلا به این بیماری که دیدی شده است ! (با شنیدن این سخنان) گفتم : بگو بیاید تا او را معالجه کنم ، آمد، شروع کردم به معالجه او، شش ماه طول کشید، تا اثر بهبودی در او ظاهر شد، و شروع کرد به روئیدن گوشت در بدن او، هنوز یک سال نگذشته بود، که کاملاً خوب شد و اثری از بیماری در او نماند، این بانوی علویه ، از این به بعد، نزد من می آمد و به من بسیار مهربانی می نمود، همانند مهربانی مادر به فرزندش ، بلکه بیشتر! تا اینکه مدتی گذشت .

برای سفر آخرت آماده شو! ده روز بیشتر از عمر تو نمانده است

در عالم خواب دوباره همان مردی را که قبلاً به من خبر بسته شدن راه کربلا را داده بود دیدم ، به من گفت : برای سفر آخرت آماده شو، که از عمر تو جز ده روز نمانده است . از خواب برخاستم اما بسیار نگران و وحشت زده بودم ، گفتم لا حول و لا قوة الا بالله ، انا لله و انا الیه راجعون ، با خود گفتم : این اواخر عمر من است ، در همان روز تب کردم ، تب زیاد شد، بگونه ای که بستری شدم ، آن بانوی علویه ، مرا پرستاری می کرد و نیازهای مرا برآورده می نمود، تا اینکه روز دهم شد، دوستان من اطراف من جمع شدند، و مرا نظاره می کردند، من نیز به آنها نگاه می کردم ، که ناگاه متوجه شدم که به عالم دیگر رفته ام ، هیچکس از اطرافیان خود را ندیدم ، ناگاه دیوار شکافته شد و دو مرد که دارای مهابت بسیار بودند نزد من آمدند، یکی نزد سر و دیگری پائین پام نشست ، آنها به من کاری نداشتند، اما خودم را به گونه ای می دیدم که گویا رگهایم به آنها متصل است . تا اینکه روح به حلقوم من رسید، در این میان (دوباره) دیوار شکافت ، مردی بیرون آمده به آن دو نفر گفت : او را رها کنید، گفتند ما ماءموریم . آن مرد گفت : حضرت حسین علیه السلام به نزد خداوند برای بازگشت او به دنیا واسطه شده است ، آن دو با شنیدن این پیغام

برخاستند و رفتند، و من خودم را در دنیا دیدم. چشم باز کردم، دیدم اطرافیانم، آماده مرگ من هستند، با باز شدن چشم من، همگی خوشحال شدند، ناگاه آن بانوی علویه وارد اتاق شد و گفت: ای جماعت، شما را بشارت باد که فلانی شفا یافت، جدم حسین علیه السلام نزد خداوند برای شفای او شفاعت نمود، اطرافیانم پرسیدند جریان چیست؟ گفت: نزد قبر جدم حسین علیه السلام رفتم، و راجع به شفای این بیمار، گریه و زاری کردم تا نزد خداوند واسطه شود،

یا جداه شفای فلانی را می خواهم

امام حسین علیه السلام را در خواب دیدم، عرض کردم: یا جداه شفای فلانی را از شما می خواهم، حضرت فرمود: عمر او سر آمده است، عرض کردم: ای سرور من، من این چیزها را نمی فهمم! شفای فلانی را می خواهم، فرمود: من دعا می کنم و از خداوند می خواهم، اگر مصلحت دید اجابت می کند، حضرت دو دست خویش به آسمان بلند نمود و دعا کرد، سپس فرمود: بشارت باد تو را، که خداوند متعال دعای مرا در شفای فلانی اجابت نمود، سپس پدرم فرمود: ای پسر، بانوان علویه، مقام بلندی دارند و من از آنها عجائبی دیده ام، و پاره ای از کرامات آنها را نقل نمود، و بسیار به بانوان علویه بیش از مردان علوی اعتقاد داشت، و عمر پدرم در آن هنگام بیست و هفت یا هشت سال بود، و هنگام رحلت نزدیک نود سال داشت. و خداوند به ایشان نیز پنج فرزند پسر عنایت نمود. (۳۳۹)

درس عبرتی که ما شیعیان باید از شیعیان اهل کوفه نسبت به انقلاب اسلامی بگیریم

در پایان توجه شیعیان و پیروان سیدالشهداء را به نکته ای جلب می کنم، نکته ای حساس که عدم توجه به آن باعث مصائب بزرگ خواهد بود، آیا تا به حال راجع به مردم کوفه و احوالات آنها فکر کرده اید، آیا می دانید که کوفه امید اهل البیت بوده است؟ آیا می دانید که امیرالمؤمنین در جنگهای خود از مردم کوفه کمک گرفته، و همین مردم کوفه بوده اند که به حضرت کمک داده اند و در این میان متحمل مشکلات و رنجها و مجروحین و کشته های فراوان شده اند، اینگونه نبوده که مردم کوفه از اول بی وفائی و سستی را سرلوحه کار خود قرار دهند، این مردم کوفه اکثریت قاطع آن ها، شیعه و طرفدار اهل البیت بودند، لذا می بینید که وقت ورود اهل البیت به کوفه، شهر یکپارچه عزا و شیون بود، اینها دلهایشان همچنان طرفدار امام حسین بود! اما چه فایده، که دستها و شمشیرهایشان بر علیه سیدالشهداء بود، اباعبدالله الحسین علیه السلام مردم را اینگونه معرفی می کند: مردم بنده دنیا هستند و دین لقلقه بر سر زبان ایشان است، آنها اطراف دین و طرفدار دین هستند، تا وقتی که زندگی آنها به خوبی اداره شود، اما وقتی دچار سختی شدند (دین با دنیا تضاد پیدا کرد) دیندارها کم می شوند. مردم کوفه بی دین نبودند، حتی دشمن امام حسین نیز نبودند، اما یاری به هر جهت و لایبالی بودند، برای گذرای زندگی حاضر بودند، امام حسین را بکشتند و به عبیدالله کمک کنند. آری عیب مردم کوفه در این بود، که اول کار بسیار پرشور و با احساسات و با شعارهای گوناگون به میدان آمدند، اما وقتی پای عمل رسید و مشکلات انقلاب و استقامت در مقابل دشمنان را دیدند، نتوانستند استقامت کنند، مردم کوفه اول به حضرت امیر کمک دادند، اما پس از آنکه زحمات و مشکلات و مجروحین و کشته های بسیار در این راه دادند، عقب نشینی کردند. و بخاطر همین عقب نشینی بود که امیرالمؤمنین علیه السلام بارها از آن ها شکایت نمود، و بر آن ها نفرین کرد، در یکی از همین سخنرانیها فرمود: ای عجب، بخدا سوگند، اتحاد اینها (معاویه و همراهان او) بر کار نادرست خود و تفرقه شما بر کار حق خودتان، دل را می میراند و غم و غصه به بار خواهد آورد، دلهای شما زشت و دلهایتان غمین باد وقتی که مورد هدف قرار می گیرید و به شما حمله می کنند ولی شما اقدام نمی کنید، خدا عصیان می شود و شما راضی هستید، وقتی شما را در گرما فرمان کوچ می دهم، میگوئید هوا گرم است، مهلت بده تا گرما کم شود و در سرما می گوئید، مهلت بده، سرما برطرف شود، شما که از سرما و گرما گریزانید، بخدا که از

شمشیر بیشتر فرار می کنید. ای نامردهائی که آثار مردانگی در شما نیست، ای کسانی که در عقل مانند اطفال و زنهای در حجله هستید، دوست داشتم که شما را نمی دیدم و شما را نمی شناختم، همان شناختی که بخدا سوگند پشیمانی و اندوه به دنبال داشت، خدا شما را بکشد که دل مرا چرکین کردید و سینه ام را از خشم آکندید و در هر نفس پی در پی به من غم و غصه خوراندید. (۳۴۰) و در خطبه دیگری می فرمود: ای مردمی که بدنهایشان با هم ولی خواسته هایشان مختلف است، سخنان (شعارهای) شما سنگهای سخت را نرم می کند ولی کار شما دشمنان را به طمع می اندازد، تا آنجا که می فرماید: شما را چه شده، دارویتان چیست؟ مداوای شما چیست؟ آنها هم مردانی هستند مثل شما؟ (۳۴۱) و سرانجام حضرتش مردم کوفه را نفرین نمود، و فرمود: بخدا قسم پسری از قبیله بنی ثقیف بر شما مسلط خواهد شد که از حق روی گردان است، سبزه شما را می خورد و پیه شما را آب می کند، بیایور ای اباوذحه آنچه داری، (نهج البلاغه) و در جاهای دیگر: بعد از اینکه بسر ابن ارقطه از جانب معاویه، یمن را اشغال نمود حضرت در خطبه فرمود: بخدا نمی بینم مگر اینکه این گروه بزودی بر شما پیروز می شوند، این نه بخاطر حقانیت آنهاست بلکه بخاطر فرمانبرداری و استقامت آنها و در مقابل معصیت شماست، بخاطر کمک دادن آنها و رها کردن شماست، بخاطر آباد کردن آنها شهرهای خودشان را و فاسد نمودن شما شهرهای خودتان است. بخدا سوگند ای اهل کوفه دوست داشتم شما را مثل ده دینار با یک دینار عوض کنم - ده تا از شماها بدهم و یکی از آنها بگیرم!! سپس دستهای خویش را به آسمان بلند نموده عرضه داشت: خدایا من از اینها ملول و اینها هم از من ملول شدند، من از دست اینها ناراحت و اینها هم از من، بجای اینها بهتر از این را به من بده و به اینها بدتر از من نصیب کن. خدایا تعجیل کن (در عقوبت ایشان) به وسیله جوان ثقفی آن مرد متکبر که سبزی اینها را بخورد. و میان اینها به حکم جاهلیت حکم کند و از نیکانشان نپذیرد و از گنه کارانشان نگذرد. (۳۴۲) و این چنین بود که مردم عراق پس از امام حسین دیگر روز خوش ندیدند، پس از حضرت علی، معاویه بر سر کار آمد و کرد آنچه کرد، که قبلا اندکی از آن را در جنایات معاویه بر شیعیان ذکر کردیم، و همینطور مصیبت آنها ادامه داشت و در کمال ذلت به سر بردند تا در زمان حجاج ابن یوسف ثقفی که جنایتکار تاریخ اسلام به شمار می آید، شعبی گوید: اگر هر امتی خبیث و فاسق خود را بیاورد و ما حجاج را بیاوریم، ما بر همه غلبه خواهیم کرد. (۳۴۳) این جنایتکار که حرمتی برای اسلام و مسلمین باقی نگذارد بیست سال بر عراق حکومت کرد و تا توانست از شیعیان کشت و شکنجه نمود و به زندان افکند، که فجایع اعمال او در تاریخ مذکور است، و بسیاری او را کافر می دانند، همو که گفته اند یکصد و بیست هزار نفر را با شکنجه کشت و وقتی مرد هشتاد هزار نفر در زندان محبوس بودند که سی هزار نفر از آنها زنان بودند. (۳۴۴) هان ای ملت بزرگوار و شهیدپرور ایران، انقلاب اسلامی خود را که نتیجه آن همه فداکاری و شهادتها و شکنجه هاست از دل و جان پاسدارید. مبدا که دل به دنیا دهیم و از انقلاب خود بخاطر حرص و طمع و یا مشکلات، غافل گردیم و یا به آن پشت کنیم، امروز حکومت اسلامی نعمت عظمای الهی است، همان است که قرنهای متمادی آرزوی انبیاء و اولیاء بوده است، اما نصیب من و شما شده است، شما این نعمت ارزشمند را ارزان بدست نیاوردید که ناچیز بیندارید. ناشکری و ناسپاسی و بی توجهی به دین و نقشه های دشمنان دین، و رها کردن دین در مقابل دشمنان، سرنوشتی سخت و عذابی دردناک در پی دارد که مردم کوفه امروز عبرت ما می باشند، سربلند باد ملت قهرمان ایران، برافراشته باد پرچم جمهوری اسلامی ایران و نهضت همیشه جاوید کربلای حسینی، پرطنین باد خروش مسلمین جهان و شعار کوبنده: ما اهل کوفه نیستیم، علی تنها بماند. مهر ترا به عالم امکان نمی دهم این گنج پربهاست که ارزان نمی دهم جان می دهم به شوق وصال تو یا حسین تا بر سرم قدم نهدی، جان نمی دهم ای خاک کربلای تو مهر نماز من آن مهر را به مهر سلیمان نمی دهم

۱- کمال الدین ج ۱ ص ۳۱۸. ۲- فضائل الشيعة و اختصاص شيخ مفيد - ره . ۳- تفسير فرات ابن ابراهيم ص ۲۰۷. ۴- الغدير ج ۷ ص ۳۰۱ از خصائص نظری . ۵- کامل الزیارات ص ۵۶ و اصول کافی ، باب مولد الحسين حديث ۴. ۶- بحار ج ۴۳ ص ۲۴۳ از امالی صدوق - ره - ۷- بحار، ج ۴۳ ص ۲۴۳ از امالی صدوق - ره - ۸- بحار ج ۴۳ ص ۲۳۸ از عیون اخبارالرضا علیه السلام . ۹- بحار ج ۴۳ ص ۲۴۳ از امالی صدوق و ص ۲۴۵ از عیون و ص ۲۵۴ از مناقب . ۱۰- اصول کافی باب مولد الحسين حديث ۴. ۱۱- کامل الزیارات ص ۵۰. ۱۲- کامل الزیارات ، ص ۵۳. ۱۳- کامل الزیارات ، ص ۷۰. ۱۴- کامل الزیارات ص ۶۸. ۱۵- کامل الزیارات ص ۵۳. ۱۶- بحار ج ۴۳ ص ۲۸۶. ۱۷- بحار ج ۴۳ ص ۲۸۵. ۱۸- مدینه المعاجز ص ۲۵۹. ۱۹- مدینه المعاجز ص ۲۵۹. ۲۰- بحار ج ۴۳ ص ۲۶۵ و ۲۶۴. ۲۱- بحار ج ۴۳ ص ۲۶۹. ۲۲- بحار ج ۴۳ ص ۲۸۱. ۲۳- بحار ج ۴۳ ص ۲۹۱. ۲۴- بحار ج ۴۳ ص ۲۹۱. ۲۵- نفس المهموم ص ۱۵. ۲۶- اصول کافی . ۲۷- اصول کافی . ۲۸- بصائرالدرجات ص ۴۰۸. ۲۹- بصائرالدرجات ص ۲۰۸. ۳۰- مدینه المعاجز ص ۲۴۷. ۳۱- مدینه المعاجز ص ۲۴۶. ۳۲- مدینه المعاجز ص ۲۴۶. ۳۳- بحار ج ۴۴ ص ۱۸۴. ۳۴- شريح نهج البلاغه ج ۴ ص ۳۱ ابن ابی الحديد. ۳۵- صحيح بخاری در سه جا جزء اول كتاب العلم و در كتاب المرض و كتاب الجهاد و السير، صحيح مسلم آخر باب وصايا، احمد ابی حنبل در مسند جزء اول ص ۳۲۵ (منقول از كتاب النص و الاجتهاد) ۳۶- برای اطلاع از این جریان به كتب مورخين اسلام مثل تاريخ طبری و ابن اثیر و طبقات ابن سعد و غيره مراجعه شود. ۳۷- شهرستانی در ملل و نحل نیز این جمله را نقل نموده است . ۳۸- این حديث را به الفاظ و مضامين گوناگون و شبيه به يکديگر بزرگان اهل سنت مانند خوارزمی در مناقب ص ۳۹ و حاکم در مستدرک ۳ ص ۱۴۹ و ذهبی در تلخیص و دیگران آورده اند راجع الغدير ج ۲ ص ۳۰۱ و ۳۰۲. ۳۹- داستان تهديد خانه حضرت فاطمه را به آتش ، بزرگان اهل سنت همانند جوهری در السقيفه و ابن قتيبة در الامامة و السياسة و طبری در تاريخ خود و ابن ابی الحديد در شرح نهج البلاغه ج ۱ نقل نموده اند. ۴۰- ملل و نحل شهرستانی در مسأله يازدهم از متفردات نظام . ۴۱- تاريخ طبری ج ۲ ص ۶۱۹، ذهبی در ميزان الاعتدال ج ۳ ص ۲۱۵ و ابن قتيبة در الامامة و السياسة (السبعة السلف ص ۱۶). ۴۲- جریان مذکور را عموم مورخين و ترجمه نويسان همانند طبری و ابن اثیر و زبير ابن بكار و سايرين ذکر کرده اند و از مسلمات تاريخ است . ۴۳- كنز العمال ۵/۲۳۷ و عماد ابن كثير در مسند صديق از حاکم نيشابوری (النص و الاجتهاد) ۴۴- كنز العمال شماره ۴۸۶۲ و جامع بيان العلم ۴۵- طبقات ابن سعد ۵/۱۴۰. ۴۶- تذكرة الحفاظ ذهبی و ابن عساكر (اضواء على السنة المحمدية) ۴۷- تذكرة الحفاظ ذهبی و ابن عساكر (اضواء على السنة المحمدية) ۴۸- مآخذ قبل . ۴۹- حاکم در مستدرک ص ۱۰۲ جلد ۱ (اضواء على السنة المحمدية) ۵۰- ابن سعد و ابن عساكر (اضواء على السنة المحمدية) ۵۱- مسند احمد ۴:۹۹ (الغدير ج ۱۰ ص ۳۵۱) ۵۲- حاکم نيشابوری در مستدرک ۳:۱۲۴ و ذهبی در التخليص آورده اند و هر دو به صحت آن اعتراف کرده اند (النص و الاجتهاد) ۵۳- النص و الاجتهاد. ۵۴- فخر رازی در تفسير كبير و قوشجی در شرح التجريد و دیگران (الفصول المهمة ص ۶۳) و شرح ابن ابی الحديد ج ۱) ۵۵- جزء اول ص ۵۰ (بنقل از النص و الاجتهاد) ۵۶- شرح تجريد قوشجی که از محققين اهل سنت می باشد. ۵۷- شرح تجريد قوشجی . ۵۸- دلائل الصدق ج ۳ ص ۹۹ از قوشجی در شرح تجريد. ۵۹- به نقل از النص و الاجتهاد. ۶۰- به نقل از النص و الاجتهاد. ۶۱- صحيح بخاری كتاب صلاة التراويح ۶۲- احمد امين در ص ۲۸۷ از فجرالاسلام به نقل النص و الاجتهاد. ۶۳- تمام مورخين در حوادث سال ۱۷ هجري این جریان را نگاشته اند، همانند حاکم نيشابوری در مستدرک و آن را صحيح شمرده است . ۶۴- علامه امینی در الغدير ج ۶ ص ۱۸۷ نیز این حکم را از مالک آورده است که : ابی عمر ابن الخطاب ان يورث احدا من الاعاجم الا- احدا ولد في العرب . ۶۵- سليم ابن قيس ص ۱۷۴. ۶۶- راجع الانساب للبلاذری ۶۷- مسند احمد و مستدرک حاکم ۶۸- كشف البيان از ابن ابی الحديد ج ۲ ۶۹- الغدير ج ۸ از ابن قتيبة در معارف و ابوالفداء در تاريخ ج ۱ ص ۱۶۸ و غير هم ۷۰- الغدير ج ۸ از ابن قتيبة در معارف و ابوالفداء در تاريخ ج ۱ ص ۱۶۸ و غير هم ۷۱- الغدير ج ۸ ص ۲۵۹ از شرح ابن ابی الحديد ج ۱ ص ۶۱ و حلبی در سيره ج ۲ ص ۸۷. ۷۲- الغدير ج ۸ ص ۲۶۰ از

مستدرک حاکم ۴:۴۷۹ و ابن حجر در صواعق ص ۱۰۸ و غیر هم ۷۳- الغدير ج ۸ ص ۲۶۸ از هیشمی در مجمع الزوائد ۱۰:۷۲ و طبرانی و سیوطی در جمع الجوامع ۷۴- الغدير ج ۸ از ابن حزم در محلی ۵: ۸۶ و ملک العلماء، در بدایع ۱:۲۷۶ و غیرهما ۷۵- تطهیر الجنان هامش الصواعق ص ۱۴۲ (الغدير ج ۸ ص ۲۶۴) ۷۶- ابن عساکر در تاریخ خود ۴:۲۲۷ ۷۷- بلاذری در الانساب ۵/۲۸ و ۲۷ (الغدير ج ۸ ص ۲۴۲ و ۲۴۳) ۷۸- بلاذری در الانساب ۵:۳۳ و ابوفرج در آغانی و ابو عمرو در استيعاب و مسند احمد و سنن بیهقی (الغدير ج ۸ ص ۲۷۴) ۷۹- شرح ابن ابی الحديد ج ۱:۶۷ (الغدير ج ۸/۲۷۷) ۸۰- شرح ابن ابی الحديد ج ۳:۴۱۱ ۸۱- استيعاب ۲:۶۹ (الغدير ۸:۲۷۸) ۸۲- ابن عساکر در تاریخ خود ۶:۴۰۷ (الغدير ۸:۲۷۸) ۸۳- الغدير ج ۸، و مخفی نماند که عثمان در نبرد اخیری که آفریقا بطور کامل فتح شد، خمس آنرا به مروان واگذار کرد همچنانکه قبلا ذکر شد. ۸۴- اسد الغابة ۳:۱۷۳ و الاصابة ۲:۳۱۷، سنن ابی داود ۲:۲۲۰ و غیره (از الغدير) ۸۵- الغدير ج ۸ ص ۲۷۹ ۸۶- الغدير ج ۸ ص ۲۹۰ و ابن عبدالله پسر دائی عثمان می شود. ۸۷- مسند احمد ۱:۶۲ (الغدير ج ۸ ص ۲۹۱) ۸۸- نهج البلاغه خطبه سوم. ۸۹- الغدير ج ۸ ص ۲۴۹ از کتب بسیاری از اهل سنت مثل تفسیر و تاریخ طبری، و غیره نقل می نماید فراجع ۹۰- الغدير ج ۸ ص ۲۵۱ از کنز العمال ۶:۹۱ ۹۱- مستدرک حاکم ۴:۴۷۱، کنز العمال ۶:۳۹ ۹۲- النص والاجتهاد. ۹۳- تتمه المنتهی ص ۲۶ ۹۴- تتمه المنتهی ص ۲۹ و ۳۰ ۹۵- کشف الهاویه ص ۱۶ ۹۶- مسند احمد ۴:۴۲۱، کتاب صفین ص ۲۴۶، لسان العرب ج ۷ و ج ۹ (الغدير ج ۱ ص ۱۴۰) ۹۷- تاریخ طبری ۱۱:۳۵۷ و بلاذری در تاریخ خود ج ۱ (الغدير ج ۱۰ ص ۱۴۱) ۹۸- ج ۸ الغدير ص ۳۱۲ ۹۹- تاریخ طبری ۱۱:۳۵۷، شرح ابن ابی الحديد ۱:۳۴۸، تهذیب التهذیب ۲:۴۲۸ (الغدير ج ۱۰ ص ۱۴۲ تا ۱۴۷) ۱۰۰- الغدير ج ۱۰ ص ۱۷۹ ۱۰۱- این احادیث در کتب متعدد شامل موطا مالک ۲:۵۹، سنن نسائی ۷:۲۷۹ و سنن بیهقی ۵:۲۸۰، صحیح مسلم ۵:۴۳ مسند احمد ۵:۳۱۹ و غیره آمده است. (الغدير ج ۱۰ ص ۱۸۵) ۱۰۲- جریان الحاق زیاد به ابوسفیان از مسلمات تاریخ است به کتابهای تاریخ ابن عساکر و ابن اثیر و عقد الفرید و تاریخ یعقوبی و مروج الذهب و شرح ابن ابی الحديد و غیر هم مراجعه شود. ۱۰۳- شرح ابن ابی الحديد ج ۱۰ ص ۱۰۱ (الصحيح فى سيرة النبى) ۱۰۴- تاریخ طبری ج ۶:۱۸۴ (الغدير ج ۱۰ ص ۳۳۴) ۱۰۵- تاریخ ابن عساکر ۳:۱۰۳ و اسد الغابة ۱:۱۱۵ (الغدير ج ۱۰ ص ۳۳۶) ۱۰۶- مروج الذهب ۳:۴۵۴ و شرح ابن ابی الحديد ج ۵ ص ۱۲۹. ۱۰۷- کتاب صفین ص ۳۴۸ (الغدير ج ۱۰ ص ۳۵۲) ۱۰۸- مستدرک حاکم ج ۴:۴۸۶ (الغدير ج ۱۰ ص ۳۵۲) ۱۰۹- مسند احمد ۴:۹۹ (الغدير ج ۱۰ ص ۳۵۱) ۱۱۰- مروج الذهب، ج ۳ ص ۱۴. ۱۱۱- شرح ابن ابی الحديد ج ۳ ص ۱۵ (الغدير ج ۱۱ ص ۲۸ و دلائل الصدق ج ۱ ص ۶) ۱۱۲- شرح ابن ابی الحديد ج ۳ ص ۱۵ (الغدير ج ۱۱ ص ۲۸ و دلائل الصدق ج ۱ ص ۶) ۱۱۳- شرح ابن ابی الحديد ۱:۳۶۱ ۱۱۴- ابن ابی الحديد ج ۱:۳۶۱ (الغدير ج ۱۱ ص ۲۹) ۱۱۵- ابن ابی الحديد ج ۱:۳۶۱ (الغدير ج ۱۱ ص ۳۰) ۱۱۶- تاریخ طبری ج ۶:۱۳۲ (الغدير ج ۱۱ ص ۲۹) ۱۱۷- صحیح مسلم ۸:۲۷ و تاریخ ابن کثیر ۸:۱۱۹ (الغدير ج ۱۱ ص ۸۹) ۱۱۸- به الغدير ج ۷ ص ۱۹۸ و ۸۹ و ۲۹۸ و ۲۹۹ مراجعه شود، احادیث مربوط به مناقب حضرت علی علیه السلام قطعی و در کتب معتبر اهل سنت موجود است به مناقب ابن مغازلی رجوع شود. ۱۱۹- صحیح بخاری ج ۳ باب قتل ابی جهل (دلائل الصدوق ج ۱ ص ۷) ۱۲۰ تا ۲۳۵ ۱۲۰- کتاب صفین به نقل الغدير ج ۱۰ ص ۲۹۰ ۱۲۱- روزی برای پیامبر اکرم مرغ بریانی را هدیه آوردند، حضرت دعا نمود که خدایا محبوبترین خلق خود را نزد من بفرست تا با من از این مرغ بخورد، و علی آمد، و طبق برخی روایات انس ابن مالک آنجا حضور داشت، آرزو کرد تا ابوبکر و یا عمر بیایند، لذا چند بار حضرت امیر را برگرداند، تا بالاخره پیامبر متوجه شده و فرمود: برو در را باز کن و حضرت علی تشریف آورد، حدیث مذکور را بسیاری از علماء اهل سنت روایت کرده اند. ۱۲۲- دلائل الصدق ج ۱ ص ۴ از ذهبی در تذکره الحفاظ ۱۲۳- دلائل الصدق ج ۱ ص ۵ از ابن خلکان در وفيات الاعیان. ۱۲۴- دلائل الصدق ج ۱ از ابن حجر در تهذیب التهذیب ۱۲۵- صواعق ابن حجر ص ۸۱ بنقل الغدير ج ۱۱ ص ۱۲۶ ۱۲۶- الغدير ج ۱۱ ص ۱۲۷۷- ابن ابی الحديد ج ۳ ص ۱۵، دلائل ص ۶ ج ۱۲۸- تاریخ طبری ۶:۷۷- ۸۱ و تاریخ ابن عساکر و ابن کثیر و غیرهم و کامل ابن اثیر ۳:۱۶۲- ۱۶۷ (الغدير ج ۱۱

ص ۲۰) ۱۲۹- کشف الهاویه ص ۲۵۵ ۱۳۰- کشف الهاویه ص ۲۵۵. ۱۳۱ تا ۱۳۱- ابن ابی الحديد ج ۳: ۱۵ از الغدير ج ۱۱ ص ۲۹، ۲۸. ۱۳۲- ابن ابی الحديد ج ۳: ۱۵ از الغدير ج ۱۱ ص ۲۹، ۲۸. ۱۳۳- الغدير ج ۱۱ ص ۳۱. ۱۳۴- تتمه المنتهى ص ۶۲ از ابن ابی الحديد ۱۳۵- الغدير ج ۱۱ ص ۳۲ ۱۳۶- دلائل الصدق ج ۱ ص ۱۳۷۶- به کتاب سليم ص ۱۰۸ مراجعه شود. ۱۳۸- احتجاج ج ۲ ص ۱۸ و بحار ج ۴۴ ص ۱۲۷ ۱۳۹- شرح ابن ابی الحديد ج ۴ ص ۱۰۴ ۱۴۰- الامامة و السياسة ج ۱ ص ۱۳ از شبهای پیشاور ص ۵۱۲ ۱۴۱- ج ۳ ص ۳۵۱ چاپ مصر از شبهای پیشاور ص ۵۱۸ ۱۴۲- تاريخ طبري ج ۲ و ذهبي در ميزان الاعمال ج ۱۴۳۳- شبهای پیشاور ص ۶۴ ۱۴۴- الامامة و السياسة ج ۱ ص ۱۴ از شبهای پیشاور ص ۷۱۱ ۱۴۵- نهج البلاغه ۱۴۶- الامامة و السياسة ص ۲۳، کامل ابن اثير و كترالعمال از دلائل الصدق ج ۳ ص ۱۰۶ ۱۴۷- ابن حجر در تطهير الجنان هامش الصواعق از الغدير ج ۸ ص ۲۶۴ ۱۴۸- مسعودی در مروج الذهب و ابن ابی الحديد ج ۴: ۱۱ و مقاتل الطالبيين (الغدير ج ۱۱ ص ۹) ۱۴۹- شرح ابن ابی الحديد ج ۴ ص ۵۷ ۱۵۰- شرح ابن ابی الحديد ج ۴ ص ۵۷، ۵۸ ۱۵۱- شرح ابن ابی الحديد ج ۴ ص ۵۷، ۵۸ ۱۵۲- شرح ابن ابی الحديد ج ۴ ص ۶۱ ۱۵۳- الغدير ج ۱۱ ص ۷ از ابن ابی الحديد ج ۴: ۱۶ ۱۵۴- احتجاج طبرسي ج ۱ ص ۱۴۸ ۱۵۵- و هنگامي که به حضرت پیشنهاد بيعت و مخالفت با خلفا را می دادند حضرت می فرمود: من با پیامبر پیمانی دارم که بر سر آن پیمانم . و صديقه طاهره در خطبه غراء خویش پس از رحلت پیامبر فرمود: این (انحراف) در حاليت که عهد نزديک و جراحت (رحلت پیامبر) وسيع و زخم بهبود نیافته و پیامبر هنوز دفن نشده ، پیشدستی کردید، بخاطر اینکه مبدا فتنه ای واقع شود، بدانید که در فتنه افتادند و جهنم بر کافرين احاطه دارد - احتجاج طبرسي . ۱۵۶- سفينة البحار ج ۱ ۱۵۷- کامل ابن اثير ج ۲ ص ۵۱۸ و ۵۲۲ ۱۵۸- کامل ابن اثير ج ۲ ص ۵۱۸ و ۵۲۲ ۱۵۹- کامل ابن اثير ج ۲ ص ۵۲۶ ۱۶۰- الغدير ج ۸ ص ۲۸۷ ۱۶۱- بحار ج ۴۱ ص ۱۱۶ ۱۶۲- بحار ج ۴۱ ص ۱۳۱ ۱۶۳- بحار ج ۴۱ ص ۱۳۳ ۱۶۴- بحار ج ۴۱ ص ۱۱۳ ۱۶۵- الغدير ج ۸ ص ۲۸۲ ۱۶۶- الغدير ج ۸ ص ۱۶۷ ۱۶۷- الغدير ج ۱۰ ص ۲۶۴ ۱۶۸- بحار ج ۴۴ ص ۲۹۸ از خصال و امالی صدوق ره . ۱۶۹- بحار ج ۴۴ ص ۲۶۹ ۱۷۰- تاريخ طبري ، ۴: ۷ و کامل ابن اثير ۴: ۴۵ و تاريخ ابن كثير ۸: ۲۱۶ (الغدير ج ۱۰ ص ۲۵۵) ۱۷۱- تاريخ ابن عساكر، ۷: ۳۷۲ (الغدير ج ۱۰ ص ۲۵۵) ۱۷۲- تاريخ ابن عساكر و کامل ابن اثير ۴: ۴۵ (الغدير ج ۱۰ ص ۲۵۵) ۱۷۳- کامل ابن اثير ۴: ۴۵، و تاريخ ابن كثير ۸: ۲۱۶ (الغدير ج ۱۰ ص ۲۵۵) ۱۷۴- الامامة و السياسة ۱: ۱۵۳، جمهرة الخطب ۲: ۲۴۲ (الغدير ج ۱۰ ص ۱۶۲) ۱۷۵- الامامة و السياسة ۱: ۱۳۱، جمرة الرسائل (الغدير ج ۱۰ ص ۱۶۰) ۱۷۶- الغدير ج ۱۰ ص ۲۲۸ به بعد. ۱۷۷- تتمه المنتهى و الفصول المهمة ، مؤلف گوید: يادمان هست که دختر پیامبر در مدینه فرمود: از این شتر خلافت به جای شیر، خون تازه خواهند دوشید! و سيدالشهداء در نامه ای نسبت به کسانی که او را یاری نکردند فرمود: به رستگاری نرسند!! ۱۷۸- الفصول المهمة از العقد الفريد. ۱۷۹- کامل ابن اثير ج ۴ ص ۱۲۳ ۱۸۰- مؤلف گوید: چقدر تفاوت است میان سيدالشهداء که بخاطر حفظ حرمت حرم خدا، از مکه خارج شد تا دشمن آن حريم مقدس را هتک نکند، و میان عبدالله ابن زبير که راضی شد دوبار خانه خدا بخاطر او مرود بی احترامی قرار گیرد و نابود شود. ۱۸۱- ابن اثير و مروج الذهب ۱۸۲- الفصول ص ۱۱۸ ۱۸۳- کشف الهاویه ص ۳۹ ۱۸۴- مروج الذهب ج ۳ ص ۶۷ و ۶۸ ۱۸۵- دلائل الصدق ج ۳ ص ۱۰۹ ۱۸۶- تتمه المنتهى ص ۴۵ و ۴۶. ۱۸۷- نفس المهموم ص ۴۳. ۱۸۸- همان مآخذ ص ۱۲۷ ۱۸۹- نفس المهموم ص ۱۳۱ ۱۹۰- همان مآخذ ص ۱۶۲ ۱۹۱- نفس المهموم ص ۲۲۷، در اینکه قاتل سيدالشهداء کیست ، میان علماء اختلاف است ، مشهور این است که شمر است ، اما بسیاری سنان را نام می برند. ۱۹۲- نفس المهموم ص ۲۶۰ از کامل ابن اثير. ۱۹۳- نفس المهموم ص ۴۳ ۱۹۴- همان مآخذ ص ۴۵ ۱۹۵- نفس المهموم ص ۲۷۴ ۱۹۶- شرح ابن ابی الحديد ج ۱۰ ص ۱۰۱ (الصحيح في سيرة النبي الاعظم) ۱۹۷- طبري و ابن عساكر در تاريخ خود، (الغدير ج ۸) ۱۹۸- مروج الذهب ج ۳ ص ۲۱۶ ۱۹۹- نفس المهموم ص ۲۶۲ از شرح ابن ابی الحديد ۲۰۰- الغدير ۲۰۱- دلائل الصدق ج ۱ ص ۲۹ ۲۰۲- الصحيح في سيرة النبي الاعظم به نقل از الاصابة ج ۳ ص ۱۵۹ ۲۰۳- الصحيح في سيرة النبي الاعظم . ۲۰۴- النصايح الكافية تاليف محمد ابن عقیل که از جاحظ و کامل مبرد نقل می کند و

شرح ابن ابی الحديد ج ۱۵ ص ۲۴۲ و البداية و النهاية ج ۹ و سنن ابی داود ج ۴ (الصحيح في سيرة النبي الاعظم) ۲۰۵- العقد الفريد ج ۲ ص ۳۵۴ (الصحيح في سيرة النبي الاعظم) ۲۰۶- اغاني ج ۱۹ ص ۵۹ (الصحيح في سيرة النبي الاعظم) ۲۰۷- السبعة السلف ص ۲۳۶ ۲۰۸- الصحيحين به نقل علامه حلي ره در نهج الحق (دلائل الصدق ج ۱ ص ۴۰۹) ۲۰۹- رواه البغوني في باب ادب الخلا در مصابيح (دلائل الصدق ج ۱ ص ۴۱۰) ۲۱۰- دلائل الصدق ج ۱ ص ۴۱۱ ۲۱۱- غزالي در احياء العلوم به نقل از دلائل الصدق ج ۱ ص ۴۰۲ ۲۱۲- دلائل الصدق ج ۱ ص ۳۸۹ ۲۱۳- صحيح بخاري در كتاب عيدين و كتاب جهاد (از دلائل الصدق ج ۱ ص ۳۹۱) ۲۱۴- به نقل از دلائل الصدق ج ۱ ص ۴۱۹ ۲۱۵- بخاري در تفسير سورة ق (دلائل الصدق ج ۱ ص ۴۲۱) ۲۱۶- بخاري در كتاب التوحيد (دلائل الصدق ج ۱ ص ۴۲۳) ۲۱۷- قبلا مدارك اين حوادث ذكر شده است . ۲۱۸- الصحيح في تاريخ النبي الاعظم . ۲۱۹- مسعودي در مروج الذهب در احوالات وليد ابن يزيد ۲۲۰- مروج الذهب ج ۳ ص ۲۱۶ ۲۲۱- الغدير ۲۲۲- شرح ابن ابی الحديد ۲۲۳- الغدير ج ۸ ص ۱۶۶ و ۲۶۴ ۲۲۴- مسعودي در مروج الذهب ۲۲۵- كامل الزيارات ص ۳۳۲ ۲۲۶- نفس المهموم ص ۴۹ ۲۲۷- نفس المهموم . ۲۲۸- كامل الزيارات ص ۷۳ ۲۲۹- نفس المهموم ص ۱۲۹ ۲۳۰- نفس المهموم ص ۲۰۳ ۲۳۱- همان مآخذ ص ۲۲۰ ۲۳۲- نفس المهموم ص ۲۲۸ ۲۳۳- نفس المهموم ص ۱۸۸ ۲۳۴- نفس المهموم . ۲۳۵- نفس المهموم از شيخ مفيد

۳۴۴۵۲۳۶

۲۳۶- معالی السبطين ص ۲۴ ۲۳۷- نفس المهموم . ۲۳۸- نفس المهموم . ۲۳۹- نفس المهموم . ۲۴۰- همان مآخذ ۲۴۱- نفس المهموم . ۲۴۲- معالی السبطين ۲۴۳- همان مآخذ ۲۴۴- معالی السبطين ص ۵۲ و ۵۳ ۲۴۵- نفس المهموم . ۲۴۶- نفس المهموم . ۲۴۷- معالی السبطين ص ۵۷ ۲۴۸- معالی السبطين ۵۸ ۲۴۹- نفس المهموم ص ۲۴۶ ۲۵۰- نفس المهموم ص ۲۵۱ ۲۵۲- نفس المهموم . ۲۵۲- نفس المهموم . ۲۵۳- نفس المهموم از ارشاد . ۲۵۴- نفس المهموم . ۲۵۵- نفس المهموم . ۲۵۶- نفس المهموم . ۲۵۷- نفس المهموم ، ص ۲۷۶ از اثبات الوصية ۲۵۸- نفس المهموم . ۲۵۹- نفس المهموم . ۲۶۰- نفس المهموم از شيخ مفيد و كامل ابن اثير ۲۶۱- نفس المهموم از ملهوف . ۲۶۲- نفس المهموم از بصائر ۲۶۳- احاديث اين باب از كتاب شريعت وسائل الشيعة ج ۱۰ ذكر شده است . ۲۶۴- وسائل الشيعة ، ج ۱۰ ، ص ۳۴۱ ۲۶۵- همان مآخذ ص ۳۴۸ ۲۶۶- وسائل الشيعة و هامش آن ج ۱۰ ص ۳۵۰ ۲۶۷- وسائل الشيعة ج ۱۰ ص ۳۵۳ ۲۶۸- وسائل الشيعة ج ۱۰ ص ۳۶۰ ۲۶۹- همان مآخذ ص ۳۳۰ ۲۷۰- همان مآخذ ۲۷۱- وسائل الشيعة ج ۱۰ ص ۳۸۶ ۲۷۲- كامل الزيارات اختصارا ۲۷۳- دارالسلام ج ۲ ص ۲۷۹ ۲۷۴- داستانهای شگفت حضرت آية الله شهيد دستغيب ص ۲۴۳ ۲۷۵- وسائل الشيعة ج ۱۰ ص ۳۲۰ ۲۷۶- كامل الزيارات ص ۱۴۷ ۲۷۷- كامل الزيارات ص ۱۴۷ ۲۷۸- همان مآخذ ص ۸۷ ۲۷۹- وسائل الشيعة ج ۱۰ ص ۳۱۹ ۲۸۰- همان مآخذ ۲۸۱- همان مآخذ ص ۴۰۲ ۲۸۲- وسائل الشيعة ج ۱۰ ص ۳۶۲ ۲۸۳- احاديث مذکور از ج ۱۰ كتاب وسائل الشيعة نقل شده است . ۲۸۴- كامل الزيارات ص ۱۱۲ ۲۸۵- كامل الزيارات ص ۱۶۷ ۲۸۶- دارالسلام ج ۲ ص ۳۳۱ ۲۸۷- كامل الزيارات ص ۱۰۶ ۲۸۸- كامل الزيارات . ۲۸۹- كامل الزيارات ۲۹۰- همان مآخذ ص ۲۸۵ ۲۹۱- بحار ج ۴۴ ص ۲۸۴ ۲۹۲- بحار ج ۴۴ ص ۲۷۰ ۲۹۳- كامل الزيارات ص ۱۰۱ ۲۹۴- كامل الزيارات ص ۱۱۱ ۲۹۵- كامل الزيارات ص ۲۶۰ ۲۹۶- همان مآخذ ص ۲۷۶ ۲۹۷- همان مآخذ ص ۱۱۶ ۲۹۸- همان مآخذ ص ۲۶۲ ۲۹۹- كامل الزيارات ص ۱۰۵ ۳۰۰- كامل الزيارات ص ۸۰ ۳۰۱- كامل الزيارات ص ۸۳ ۳۰۲- كامل الزيارات ص ۸۷ ۳۰۳- همان مآخذ ص ۱۰۸ ۳۰۴- همان مآخذ ۳۰۵- همان مآخذ ۳۰۶- كامل الزيارات ص ۱۰۱ ۳۰۷- همان مآخذ ص ۱۰۶ ۳۰۸- نفس المهموم . ۳۰۹- كامل الزيارات ص ۷۹ ۳۱۰- همان مآخذ ص ۷۹ ۳۱۱- كامل الزيارات ص ۷۲ ۳۱۲- همان مآخذ ص ۷۴ ۳۱۳- وسائل ج ۱۰ ص ۳۹۱ ۳۱۴- همان مآخذ ص ۳۹۶ ۳۱۵- همان مآخذ ۳۱۶- همان مآخذ ص ۳۹۱ . ۳۱۷- وسائل الشيعة ، ص ۳۹۳ ۳۱۸- همان مآخذ ص ۳۹۶ ۳۱۹- كامل الزيارة ص ۵۵ ۳۲۰- كامل الزيارات ص ۶۴ ۳۲۱- داستانهای شگفت ، ص ۱۹۹ ۳۲۲- همان مآخذ .

۳۲۳- بحارالانوار. ۳۲۴- بحار ج ۴۴ ص ۲۸۷ ۳۲۵- دارالسلام ج ۲ ص ۲۳۳ ۳۲۶- دارالسلام ج ۲ ص ۷۴ ۳۲۷- داستانهای شگفت ص ۲۵۴ ۳۲۸- داستانهای شگفت ، ص ۱۶۰ ۳۲۹- داستانهای شگفت ص ۱۶۴ ۳۳۰- داستانهای شگفت ص ۳۸ ۳۳۱- داستان مزبور را آیه الله دستغیب از ثقه با فضیلت محمد حسن مولوی که از واعظ مزبور شنیده بود، نقل می نمایند (داستانهای شگفت ص ۳۰۹) ۳۳۲- داستانهای شگفت ص ۱۵ تاءلیف آیه الله دستغیب . ۳۳۳- داستانهای شگفت ، ص ۵۳ ۳۳۴- داستانهای شگفت ص ۵۸ ۳۳۵- داستانهای شگفت ص ۱۷۷ ۳۳۶- داستانهای شگفت ص ۸۹ ۳۳۷- سبب مشهور شدن ایشان به این لقب این بود که هر شب در مسجد گنج که متصل به خانه اش بود، بخاطر اخلاص و ارادت فراوان به سیدالشهداء و مواظبت در خواندن زیارت عاشورا پس از نماز جماعت ، یکی دو نفر روضه می خواندند، سپس سفره آبگوشت را پهن می کردند هر کس مایل بود می خورد و هر که می خواست همراه خود به خانه اش می برد. ۳۳۸- داستانهای شگفت ص ۱۱۶ ۳۳۹- دارالسلام ج ۲ ص ۲۴۶ ۳۴۰- نهج البلاغه خطبه ۲۷ ۳۴۱- نهج البلاغه خطبه ۱۹ ۳۴۲- تتمه المنتهی ص ۶۸ ۳۴۳- همان مأخذ. ۳۴۴- الغدیر ج ۱۰ ص ۵۴

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
نورفاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org